



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# (تفسیر المیزان جوان)

(برگرفته از تفسیر المیزان)

## احکام حقوقی

از دیدگاه قرآن و حدیث

به اهتمام: سید مهدی امین

یا نظارت: دکتر محمد بیستونی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# احکام حقوقی از دیدگاه قرآن و حدیث

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

نشر شهر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۱	احکام حقوقی از دیدگاه قرآن و حدیث
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	فهرست مطالب
۱۷	تقدیم به
۱۸	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله محمد یزدی
۱۸	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی
۱۸	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس
۱۹	مقدمه ناشر
۲۰	مقدمه مؤلف
۲۲	بخش اول: مبانی حکومت اسلامی
۲۲	فصل اول: منشأ مالکیت و حکومت در اسلام
۲۲	مالکیت و حکومت
۲۳	خدادادی بودن حکومت، و حکومت‌های حق و باطل
۲۴	حکومت تکوینی، و حکومت تشریحی
۲۵	فصل دوم: حق حکومت و ولایت خدا و رسول
۲۵	وجوب اطاعت خدا و رسول
۲۵	مطاع بودن دستورات ولایتی رسول الله صلی الله علیه و آله
۲۶	کفر سرپیچی از فرمان «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ»
۲۶	سلب حق تخلف از فرامین رسول الله صلی الله علیه و آله
۲۷	تأسی به رسول الله به عنوان اسوه حسنه
۲۷	امر به ترفیع ایمان باتقوی و اطاعت از رسول
۲۸	مقام اطاعت کنندگان از خدا و رسول!

- ۲۹ ..... امر به اجابت دعوت رسول الله
- ۲۹ ..... نهی مؤمنین از بی‌اعتنایی به دعوت رسول الله
- ۳۰ ..... فصل سوم: حق حکومت و ولایت صاحبان امر
- ۳۰ ..... تعیین صاحبان امر از طرف خدا و شرایط حکومت آنها
- ۳۱ ..... ولی امر حق وضع حکم جدید را ندارد!
- ۳۲ ..... لزوم عصمت و معصوم بودن اولی الامر
- ۳۲ ..... اولی الامر: معصومین از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۳۳ ..... وظیفه و برنامه اولی الامر مسلمین در حل اختلافات دینی
- ۳۳ ..... روایات وارده در معرفی معصومین اولی الامر
- ۳۶ ..... اختیارات اولی الامر
- ۳۷ ..... عدم اختیار اولی الامر مسلمین در نقض احکام الهی
- ۳۸ ..... فصل چهارم: ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام :
- ۳۸ ..... اولین ولی امر و جانشین رسول الله
- ۳۸ ..... خطر از جانب کفار نبود
- ۳۹ ..... خطر جانی برای رسول الله یا خطر اضمحلال دین نبود
- ۳۹ ..... حکمی که مایه تمامیت دین و استقرار آن بود!
- ۴۳ ..... خدا جانشین رسول الله را تعیین می‌کند!
- ۴۶ ..... روایات وارده درباره ولایت جانشین رسول الله
- ۴۷ ..... راویان حدیث غدیر
- ۴۸ ..... فصل پنجم: بحثی در حکومت مورد نظر قرآن
- ۴۹ ..... هدف از تأسیس حکومت در اسلام
- ۴۹ ..... رهبری جامعه اسلامی و صلاحیت‌های آن
- ۵۰ ..... تفاوت نظام اسلامی با نظام سلطنتی
- ۵۱ ..... تفاوت نظام اسلامی با نظام دموکراسی

- ۵۲ ..... بسط اختلاف طبقاتی در رژیم‌های دموکراسی
- ۵۲ ..... بحثی در نظام اجتماعی اسلام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۵۳ ..... بحثی در لزوم معصوم بودن جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۵۴ ..... توضیحی درباره توهم معصوم نبودن اولی الامر
- ۵۶ ..... ولایت معصومین از اهل بیت رسول الله
- ۵۷ ..... مدارک و ادله مبتنی بر ولایت معصومین از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۵۷ ..... قرآن و حکومت و ولایت همراه با تقوی
- ۵۸ ..... قرآن و جامعه دینی
- ۵۹ ..... بخش دوم: مبانی مجازات اسلامی
- ۵۹ ..... فصل اول: حکم قصاص
- ۵۹ ..... حکم قصاص، اجرا، عفو و اثر حیاتبخش آن در اجتماع
- ۶۰ ..... قصاص، ضمانت حیات و زندگی شما!
- ۶۰ ..... بیان حکم قصاص در انواع جنایات
- ۶۱ ..... قصاص قتل نفس، قطع عضو، و جراحات
- ۶۱ ..... عفو جانی، و گذشت از حق قصاص
- ۶۱ ..... فصل دوم: مبانی احکام قتل عمد و غیر عمد
- ۶۱ ..... قتل غیر عمدی و کفاره و جبران آن
- ۶۲ ..... کیفر قتل غیر عمد مؤمن
- ۶۲ ..... قتل غیر عمد دشمن کافر حربی
- ۶۳ ..... قتل غیر عمد کافر دارای قرارداد با مسلمین
- ۶۳ ..... تخفیف حق الله در جبران قتل غیر عمدی
- ۶۳ ..... فلسفه آزادی بردگان در مقابل قتل غیر عمدی
- ۶۳ ..... مرجع تشخیص قتل غیر عمد
- ۶۴ ..... قتل عمدی

- ۶۴ ..... کیفر قتل عمد مؤمن: آتش ابدی
- ۶۵ ..... قتل عمد، و ضرورت تشخیص مؤمن و کافر در امر جهادی
- ۶۶ ..... قتل نفس یک نفر معادل قتل کل انسان‌هاست!
- ۶۷ ..... اعدام‌های مجاز
- ۶۷ ..... چگونگی برابر بودن قتل یک فرد با کل انسان‌ها
- ۶۸ ..... مجازات قتل مؤمن یا انتحار و خودکشی
- ۶۸ ..... جان مؤمن: جان کل جامعه دینی است!
- ۶۹ ..... یکسان بودن مجازات اسلامی در مورد مسلمان و غیر مسلمان
- ۷۰ ..... امر به رعایت انصاف و عدالت در مجازات متقابل
- ۷۱ ..... روایات وارده درباره حکم قصاص و شرایط آن
- ۷۲ ..... فصل سوم: مجازات دزد
- ۷۲ ..... حکم مجازات دزدی، و نحوه قطع دست دزد
- ۷۳ ..... روایات وارده درباره مجازات دزد
- ۷۷ ..... فصل چهارم: قانون مجازات زنا کاران
- ۷۷ ..... حکم مجازات زن و مرد زناکار
- ۷۸ ..... نوع مجازات زنای زن شوهردار
- ۷۹ ..... شکنجه برای زن و مرد زناکار، و حبس در خانه برای زن
- ۷۹ ..... رفع حد شکنجه با توبه، و ادامه حبس زن در خانه
- ۷۹ ..... تبدیل حکم بازداشت ابد در خانه با حکم سنگسار
- ۸۰ ..... مجازات زنای زن و مرد مجرد
- ۸۰ ..... نحوه مجازات مرتکبان و مفتریان زنا
- ۸۰ ..... صد تازیانه برای زن زناکار و مرد زناکار
- ۸۱ ..... نوع مجازات و حد آن
- ۸۱ ..... عامل اجرای حد



- ۸۱ ..... نهی از دلسوزی و سهل‌انگاری در اجرای حکم الهی
- ۸۲ ..... شرط حضور جماعت شاهد و ناظر اجرای حد
- ۸۲ ..... شرایط ازدواج زن زناکار و مرد زناکار
- ۸۲ ..... مجازات افترا زندگان به زنان شوهردار و عقیف
- ۸۳ ..... نحوه ادای شهادت شوهران مفتری و دفاع همسر
- ۸۴ ..... فضل و رحمت خدا، و دفع حد با توبه
- ۸۵ ..... نهی از قبول افترا و ادعای بدون شاهد
- ۸۶ ..... اثم مبین، کیفر اتهام بدون واقع زدن به مؤمنین و مؤمنات
- ۸۶ ..... روایات وارده در باب مجازات زناکاران
- ۸۷ ..... فصل پنجم: قانون مجازات اخلاک‌گران امنیت عمومی
- ۸۷ ..... جزای محاربین و مفسدین فی الارض
- ۸۹ ..... کشتن، دار زدن، و قطع دست و پا برخلاف هم
- ۸۹ ..... تبعید و نفی بلد
- ۸۹ ..... مجازات اخروی: عذاب عظیم
- ۹۰ ..... توبه اخلاک‌گر قبل از دستگیری
- ۹۰ ..... فصل ششم: مباحث مربوط به قصاص و مجازات
- ۹۰ ..... سابقه تاریخی حکم قصاص
- ۹۱ ..... پاسخی به اعتراضات مربوط به حکم قصاص
- ۹۵ ..... فصل هفتم: نظام حاکم بر مجازات اعمال انسان‌ها
- ۹۵ ..... در دنیا و آخرت
- ۹۵ ..... اختلاف نتیجه و اثر اعمال در دنیا و آخرت
- ۹۸ ..... ثبت اعمال بندگان و حفظ آن در دنیا و تجسم آن در آخرت
- ۹۹ ..... رابطه انسان‌ها و رابطه آن با اتفاقات و حوادث بد و خوب
- ۱۰۰ ..... تسری اعمال خوب و بد نیاکان به آیندگان

- ۱۰۰ ..... آزمایش الهی با ارسال نعمت بر یک فرد یا اجتماع
- ۱۰۱ ..... آزمایش انسان‌ها به وسیله ارسال بلاها و مصایب
- ۱۰۲ ..... علل طبیعی حوادث، و علل ماوراء طبیعت و نظام اعمال انسان‌ها
- ۱۰۲ ..... مفهوم مراقبت خدا از اعمال انسان‌ها
- ۱۰۴ ..... سنت الهی ابتلاء و انتقام
- ۱۰۴ ..... فصل هشتم: احکام اعمال از حیث جزای الهی
- ۱۰۴ ..... حبط حسنات با سیئات
- ۱۰۵ ..... محو سیئات با حسنات
- ۱۰۵ ..... حبط بعض حسنات با بعض سیئات
- ۱۰۵ ..... محو اثر بعض گناهان با بعض کارهای نیک
- ۱۰۶ ..... انتقال حسنات فرد به فرد دیگر
- ۱۰۶ ..... انتقال مثل حسنات نه عین حسنات
- ۱۰۶ ..... گناهان موجب دو چندان شدن عذاب
- ۱۰۷ ..... تبدیل سیئات به حسنات
- ۱۰۷ ..... حسنات موجب عاید شدن مثل آن به دیگری
- ۱۰۷ ..... تحویل حسنات فرد به فرد دیگر و اخذ سیئات او، و برعکس
- ۱۰۷ ..... فصل نهم: احکام اعمال از حیث سعادت و شقاوت
- ۱۰۷ ..... غلبه عوامل سعادت بر عوامل شقاوت
- ۱۰۹ ..... غلبه معنویات
- ۱۰۹ ..... غلبه حق بر باطل
- ۱۱۰ ..... اعمال حکم عقل در اعمال نیک و فقدان عقل در اعمال بد
- ۱۱۱ ..... قانون پاداش اضافی اعمال حسنه و کیفر ثابت اعمال سیئه
- ۱۱۲ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## احکام حقوقی از دیدگاه قرآن و حدیث

### مشخصات کتاب

سرشناسه : امین مهدی ، گردآورنده.

عنوان و نام پدیدآور : احکام حقوقی از دیدگاه قرآن و حدیث / به اهتمام مهدی امین ؛ با نظارت محمد بیستونی.

مشخصات نشر : تهران : موسسه نشر شهر ، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۳۲۹ ص.؛ م.س ۱۴/۵ × ۱۰

فروست : تفسیر موضوعی المیزان ؛ [ج. ۴۴].

تفسیر المیزان جوان

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۵۲۲۱-۱۵-۲

وضعیت فهرست نویسی : فیا

یادداشت : کتاب حاضر بر اساس کتاب " المیزان فی تفسیرالقرآن " تألیف محمدحسین طباطبایی است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : المیزان فی تفسیرالقرآن.

موضوع : قرآن — احکام و قوانین.

موضوع : تفاسیر شیعه — قرن ۱۴.

موضوع : اسلام و دولت — جنبه های قرآنی

شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷ -

شناسه افزوده : طباطبایی ، محمدحسین ، ۱۲۸۱-۱۳۶۰. المیزان فی تفسیرالقرآن.

شناسه افزوده : موسسه نشر شهر

شناسه افزوده : تفسیر موضوعی المیزان ؛ [ج. ۴۴].

رده بندی کنگره : ۱۳۸۷BP۹۸ / الف ۸۳ت ۷۵ ج. ۴۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۳۱۴۰۱

### فهرست مطالب

موضوع صفحه

متن تأییدیه حضرت آیه الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده خبرگان رهبری در استان فارس ۵۰۰۰

متن تأییدیه حضرت آیه الله مرتضی مقتدائی ۷۰۰۰

مقدمه ناشر ۸۰۰۰

مقدمه مؤلف ۱۲۰۰۰

بخش اول: مبانی حکومت اسلامی

فصل اول: منشأ مالکیت و حکومت در اسلام ۱۹۰۰۰

## مالکیت و حکومت ۱۹۰۰۰

(۴۰۲)

خدادادی بودن حکومت، و حکومت‌های حق و باطل ۲۳۰۰۰

حکومت تکوینی، و حکومت تشریحی ۲۶۰۰۰

۱- «ایتناء حکومت تکوینی» ۲۶

۲- «ایتناء حکومت تشریحی» ۲۶

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فصل دوم: حق حکومت و ولایت خدا و رسول ۲۹۰۰۰

و جوب اطاعت خدا و رسول ۲۹۰۰۰

مطاع بودن دستورات ولایتی رسول الله صلی الله علیه و آله ۳۱۰۰۰

کفر سرپیچی از فرمان «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» ۳۲۰۰۰

(۴۰۳)

سلب حق تخلف از فرامین رسول الله صلی الله علیه و آله ۳۴۰۰۰

تأسی به رسول الله به عنوان اسوه حسنه ۳۶۰۰۰

امر به ترفیع ایمان با تقوی و اطاعت از رسول ۳۸۰۰۰

مقام اطاعت کنندگان از خدا و رسول ۴۰!۰۰۰

امر به اجابت دعوت رسول الله ۴۳۰۰۰

نهی مؤمنین از بی‌اعتنایی به دعوت رسول الله ۴۵۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فصل سوم: حق حکومت و ولایت صاحبان امر ۴۹۰۰۰

تعیین صاحبان امر از طرف خدا و شرایط حکومت آنها ۴۹۰۰۰

(۴۰۴)

ولی امر حق وضع حکم جدید را ندارد ۵۲!۰۰۰

لزوم عصمت و معصوم بودن اولی الامر ۵۴۰۰۰

اولی الامر: معصومین از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله ۵۶۰۰۰

وظیفه و برنامه اولی الامر مسلمین در حل اختلافات دینی ۵۷۰۰۰

روایات وارده در معرفی معصومین اولی الامر ۶۰۰۰۰

اختیارات اولی الامر ۶۸۰۰۰

عدم اختیار اولی الامر مسلمین در نقض احکام الهی ۷۲۰۰۰

فصل چهارم: ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام: اولین ولی امر و جانشین رسول الله ۷۵۰۰۰

دستور معرفی جانشین رسول الله حکمی مافوق تمام احکام ۷۵۰۰۰

## فهرست مطالب

(۴۰۵)

## موضوع صفحه

خطر از جانب یهود و نصاری نبود ۷۷:۰۰۰

خطر از جانب کفار نبود ۷۸:۰۰۰

خطر جانی برای رسول الله یا خطر اضمحلال دین نبود ۷۹:۰۰۰

حکمی که مایه تمامیت دین و استقرار آن بود ۸۱:۰۰۰

خدا جانشین رسول الله را تعیین می کند ۹۳:۰۰۰

روایات وارده درباره ولایت جانشین رسول الله ۱۰۵:۰۰۰

راویان حدیث غدیر ۱۰۹:۰۰۰

فصل پنجم: بحثی در حکومت مورد نظر قرآن ۱۱۳:۰۰۰

هدف از تأسیس حکومت در اسلام ۱۱۳:۰۰۰

(۴۰۶)

رهبری جامعه اسلامی و صلاحیت‌های آن ۱۱۴:۰۰۰

## فهرست مطالب

## موضوع صفحه

تفاوت نظام اسلامی با نظام سلطنتی ۱۱۹:۰۰۰

تفاوت نظام اسلامی با نظام دموکراسی ۱۲۰:۰۰۰

بسط اختلاف طبقاتی در رژیم‌های دموکراسی ۱۲۳:۰۰۰

بحثی در نظام اجتماعی اسلام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله ۱۲۶:۰۰۰

بحثی در لزوم معصوم بودن جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله ۱۲۸:۰۰۰

توضیحی درباره توهم معصوم نبودن اولی الامر ۱۳۰:۰۰۰

ولایت معصومین از اهل بیت رسول الله ۱۳۸:۰۰۰

(۴۰۷)

مدارک و ادله مبتنی بر ولایت معصومین از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله ۱۴۰:۰۰۰

قرآن و حکومت و ولایت همراه با تقوی ۱۴۲:۰۰۰

قرآن و جامعه دینی ۱۴۵:۰۰۰

## فهرست مطالب

## موضوع صفحه

بخش دوم: مبانی مجازات اسلامی

فصل اول: حکم قصاص ۱۴۹:۰۰۰

حکم قصاص، اجرا، عفو و اثر حیات بخش آن در اجتماع ۱۴۹:۰۰۰

قصاص، ضمانت حیات و زندگی شما ۱۵۲:۰۰۰

بیان حکم قصاص در انواع جنایات ۱۵۴۰۰۰

(۴۰۸)

قصاص قتل نفس، قطع عضو، و جراحات ۱۵۵۰۰۰

عفو جانی، و گذشت از حق قصاص ۱۵۶۰۰۰

مبانی احکام مربوط قتل عمدی و قتل غیر عمد ۱۵۹۰۰۰

فصل دوم: قتل غیر عمدی و کفاره و جبران آن ۱۵۹۰۰۰

کیفر قتل غیر عمد مؤمن ۱۶۱۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

قتل غیر عمد دشمن کافر حربی ۱۶۲۰۰۰

قتل غیر عمد کافر دارای قرارداد با مسلمین ۱۶۲۰۰۰

تخفیف حق الله در جبران قتل غیر عمدی ۱۶۳۰۰۰

(۴۰۹)

فلسفه آزادی بردگان در مقابل قتل غیر عمدی ۱۶۵۰۰۰

مرجع تشخیص قتل غیر عمد ۱۶۶۰۰۰

قتل عمدی ۱۶۷۰۰۰

کیفر قتل عمد مؤمن: آتش ابدی ۱۶۸۰۰۰

قتل عمد، و ضرورت تشخیص مؤمن و کافر در امر جهادی ۱۶۹۰۰۰

قتل نفس یک نفر معادل قتل کل انسان‌هاست ۱۷۳!۰۰۰

اعدام‌های مجاز ۱۷۸۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

چگونگی برابر بودن قتل یک فرد با کل انسان‌ها ۱۷۹۰۰۰

(۴۱۰)

مجازات قتل مؤمن یا انتحار و خودکشی ۱۸۱۰۰۰

جان مؤمن: جان کل جامعه دینی است ۱۸۲!۰۰۰

یکسان بودن مجازات اسلامی در مورد مسلمان و غیر مسلمان ۱۸۴۰۰۰

امر به رعایت انصاف و عدالت در مجازات متقابل ۱۸۹۰۰۰

روایات وارده درباره حکم قصاص و شرایط آن ۱۹۱۰۰۰

فصل سوم: مجازات دزد ۱۹۷۰۰۰

حکم مجازات دزدی و نحوه قطع دست دزد ۱۹۷۰۰۰

روایات وارده درباره مجازات دزد ۱۹۹۰۰۰

فصل چهارم، قانون مجازات زنا کاران ۲۱۳۰۰۰

## فهرست مطالب

(۴۱۱)

## موضوع صفحه

- حکم مجازات زن و مرد زناکار ۲۱۳۰۰۰
- مجازات فقط بعد از اقامه شهادت شهود ۲۱۵۰۰۰
- نوع مجازات زنای زن شوهردار ۲۱۶۰۰۰
- شکنجه برای زن و مرد زناکار، و حبس در خانه برای زن ۲۱۸۰۰۰
- رفع حد شکنجه با توبه، و ادامه حبس زن در خانه ۲۱۹۰۰۰
- تبدیل حکم بازداشت ابد در خانه با حکم سنگسار ۲۲۰۰۰
- مجازات زنای زن و مرد مجرد ۲۲۲۰۰۰
- نحوه مجازات مرتکبان و مفتریان زنا ۲۲۳۰۰۰
- صد تازیانه برای زن زناکار و مرد زناکار ۲۲۴۰۰۰

(۴۱۲)

## نوع مجازات و حد آن ۲۲۵۰۰۰

## فهرست مطالب

## موضوع صفحه

## عامل اجرای حد ۲۲۶۰۰۰

- نهی از دلسوزی و سهل‌انگاری در اجرای حکم الهی ۲۲۶۰۰۰
- شرط حضور جماعت شاهد و ناظر اجرای حد ۲۲۷۰۰۰
- شرایط ازدواج زن زناکار و مرد زناکار ۲۲۸۰۰۰
- مجازات افترا زندگان به زنان شوهردار و عقیف ۲۳۰۰۰
- نحوه ادای شهادت شوهران مفتری و دفاع همسر ۲۳۳۰۰۰
- فضل و رحمت خدا، و دفع حد با توبه ۲۳۶۰۰۰

(۴۱۳)

## نهی از قبول افترا و ادعای بدون شاهد ۲۳۷۰۰۰

## اثم مبین، کیفر اتهام بدون واقع زدن به مؤمنین و مؤمنات ۲۴۱۰۰۰

## روایات وارده در باب مجازات زناکاران ۲۴۳۰۰۰

## فهرست مطالب

## موضوع صفحه

- فصل پنجم: قانون مجازات اخلا لگرا ن امنیت عمومی ۲۴۷۰۰۰
- جزای محاربین و مفسدین فی الارض ۲۴۷۰۰۰
- کشتن، دار زدن، و قطع دست و پا برخلاف هم ۲۵۱۰۰۰
- تبعید و نفی بلد ۲۵۳۰۰۰

مجازات اخروی: عذاب عظیم ۲۵۳۰۰۰

(۴۱۴)

توبه اخلال گر قبل از دستگیری ۲۵۴۰۰۰

فصل ششم: مباحث مربوط به قصاص و مجازات ۲۵۷۰۰۰

سابقه تاریخی حکم قصاص ۲۵۷۰۰۰

پاسخی به اعتراضات مربوط به حکم قصاص ۲۵۹۰۰۰

فصل هفتم: نظام حاکم بر مجازات اعمال انسان‌ها در دنیا و آخرت ۲۷۳۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

اختلاف نتیجه و اثر اعمال در دنیا و آخرت ۲۷۳۰۰۰

ثبت اعمال بندگان و حفظ آن در دنیا و تجسم آن در آخرت ۲۸۵۰۰۰

رابطه انسان‌ها و رابطه آن با اتفاقات و حوادث بد و خوب ۲۸۶۰۰۰

(۴۱۵)

تسری اعمال خوب و بد نیاکان به آیندگان ۲۹۰۰۰۰

آزمایش الهی با ارسال نعمت بر یک فرد یا اجتماع ۲۹۱۰۰۰

آزمایش انسان‌ها به وسیله ارسال بلاها و مصایب ۲۹۳۰۰۰

علل طبیعی حوادث و علل ماوراء طبیعت و نظام اعمال انسان‌ها ۲۹۶۰۰۰

مفهوم مراقبت خدا از اعمال انسان‌ها ۲۹۹۰۰۰

سنت الهی ابتلاء و انتقام ۳۰۴۰۰۰

فصل هشتم: احکام اعمال از حیث جزا ۳۰۵۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

حبط حسنات با سیئات ۳۰۵۰۰۰

(۴۱۶)

محو سیئات با حسنات ۳۰۶۰۰۰

حبط بعض حسنات با بعض سیئات ۳۰۷۰۰۰

محو اثر بعض گناهان با بعض کارهای نیک ۳۰۸۰۰۰

انتقال حسنات فرد به فرد دیگر ۳۰۹۰۰۰

طاعت‌های موجب انتقال گناهان فرد به دیگری ۳۱۰۰۰۰

انتقال مثل سیئات نه عین سیئات ۳۱۰۰۰۰

انتقال مثل حسنات نه عین حسنات ۳۱۱۰۰۰

گناهان موجب دو چندان شدن عذاب ۳۱۱۰۰۰

طاعات موجب دو چندان شدن ثواب ۳۱۲۰۰۰



فهرست مطالب

(۴۱۷)

موضوع صفحه

تبدیل سیئات به حسنات ۳۱۳۰۰۰

حسنات موجب عاید شدن مثل آن به دیگری ۳۱۳۰۰۰

تحویل حسنات فرد به فرد دیگر و اخذ سیئات او، و برعکس ۳۱۴۰۰۰

فصل نهم: احکام اعمال از حیث سعادت و شقاوت ۳۱۵۰۰۰

غلبه عوامل سعادت بر عوامل شقاوت ۳۱۵۰۰۰

غلبه معنویات ۳۱۹۰۰۰

غلبه حق بر باطل ۳۲۱۰۰۰

اعمال حکم عقل در اعمال نیک و فقدان عقل در اعمال بد ۳۲۵۰۰۰

قانون پاداش اضافی اعمال حسنه و کیفر ثابت اعمال سیئه ۳۲۷۰۰۰

(۴۱۸)

مجموعه تفسیر المیزان با حمایت مؤسسه عترت فاطمی چاپ و منتشر شده است که بدین وسیله از مدیران و کارکنان مؤسسه یاد شده تشکر و قدردانی می‌شود.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

(۴۱۹)

## تقدیم به

إِلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ

رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا

وَ مَوْلَى الْمُؤَحَّدِينَ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعَةِ

الْمُضْطَفَى وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي

شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ الشَّعْثَةِ

الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لِأَسْمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ

الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدِّ لِقَطْعِ دَائِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،

الْحُجَّجَةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرْجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ

الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُذِلَّ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا

وَ أَهْلَنَا الضَّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِنَا بِيضَاعِهِ

(۶)

مُرْجَاهُ مِنْ وَ لَائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكَفِيلَ مِنْ مَنِّكَ وَ

فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرِهِ رَحْمَةً مِنْكَ

إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

**متن تأییدیه حضرت آیه‌الله محمد یزدی**

رئیس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رئیس شوراییعالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فر فرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن،

(۷)

فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رئیس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

**متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی**

(۸)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پر گل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن مجید مأنوس به‌طوری که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیت‌الله‌الاعظم ارواحنا فداه باشد.

(۹) مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان المبارک ۱۴۲۷

(۱۰)

**متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هر کس عنوان و موضوع مدنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیاً زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

(۱۱)

قرآنی مفسرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۱۲)

### مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفاً برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیر ترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع

جیبی

(۱۳)

کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، حقوق زن، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای سیدمهدی امین» می‌باشد. ایشان تمامی مجلدات تفسیر المیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربرد است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیه الله مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان

(۱۴) احکام حقوقی

شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به کارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسر تنها در کنار هم گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را

کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبیری و اجتهادی توسل می‌جوید. یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از مقدمه ناشر (۱۵)

اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده‌ها موضوع روز، روی آورده و به‌طور عمیق مورد بحث و بررسی قرار داده است.

شیوه مرحوم علامه به این شرح است که در آغاز، چند آیه از یک سوره را می‌آورد و آیه، آیه، نکات لغوی و بیانی آن را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است به تشریح آن می‌پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با (۱۶) احکام حقوقی

جناب آقای سیدمهدی امین اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود. دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران - بهار ۱۳۸۶

مقدمه ناشر (۱۷)

### مقدمه مؤلف

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و (۱۸)

تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز

آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید. از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش برداری و تلخیص و نگارش، از مقدمه مؤلف (۱۹)

اواخر سال ۱۳۵۷ شروع و حدود ۳۰ سال دوام داشته، و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه الله طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید (۲۰) احکام حقوقی

جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس الله سره الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرار گیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار مقدمه مؤلف (۲۱)

به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکر این نکته لازم است که چون ترجمه تفسیر المیزان به صورت دو مجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰ جلدی منتشر شده بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد مورد نظر خود، صرف نظر از تعداد مجلدات بروید. و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان،

(۲۲) احکام حقوقی

تأسیس شده باشد، و استاد مسلم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگان هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست! و صلوات خدا بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این مقدمه مؤلف (۲۳)

وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیه الله طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵  
سید مهدی حبیبی امین  
(۲۴) احکام حقوقی

## بخش اول: مبانی حکومت اسلامی

### فصل اول: منشأ مالکیت و حکومت در اسلام

#### مالکیت و حکومت

(۲۵)

(۲۶)

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»،

«بگو بارالها، ای خدای ملک هستی، به هر کس بخواهی ملک و سلطنت می‌دهی و از هر کس بخواهی می‌گیری و به هر کس بخواهی عزت و اقتدار

(۲۷)

می‌بخشی و هر که را بخواهی خوار می‌کنی، خدایا هر خیر و نیکوئی به دست تو است و تو بر هر چیزی توانائی!» (۲۶ / آل عمران)

خدای سبحان هم «ملیک» تمام عالم است، و هم «مالک» آن، آن هم علی الاطلاق، همچنان که خودش فرمود:

«ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَإِلَهِ الْآهْوَا!» (۶۲ / مؤمن)

«آله ما فی السموات و ما فی الارض - آنچه در آسمانها و در زمین است از آن اوست!» (۲۵۴ / بقره)

او ملیک علی الاطلاق است، هم چنان که خودش فرمود:

«لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ!» (۱ / تغابن)

(۲۸) احکام حقوقی

«عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرًا!» (۵۵ / قمر)

مالکیت خدای تعالی نسبت به عالم مالکیت حقیقی است، خدای تعالی مالک تمامی اجزاء و شؤون عالم است، او می‌تواند در همه اجزای عالم به هر طوری که بخواهد تصرف نماید.

«مُلْكٌ وَ مَلِيكِي» نیز از سنخ ملک و مالکیت است، الا این که در این جا مالکیت مربوط به چیزهایی است که جماعتی از مردم آن

را مالکند، چون مُلک به معنای پادشاهی است، و پادشاه مالک چیزهایی است که در مُلک رعیت است، او می‌تواند در آنچه رعیت مالک است تصرف کند، بدون این که تصرفش معارض با تصرف رعایا باشد، و یا خواست رعیت معارض و مزاحم با خواستش باشد.

مالکیت و ملیکی اعتباری نیز در مورد خدای تعالی صادق است، برای این که هر مالکیت و حکومت (۲۹)

چیزی مالک هر چه هست خدای تعالی به او داده، و اگر خدا خودش مالک آنها نبود نمی‌توانست تملیک کند، همچنان که خودش فرمود:

«وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَيْكُمْ.» (۳۳ / نور)

و او ملیک به ملک اعتباری هم هست، و مالک هر چیزی است که در دست مردم است، برای این که او شارع هر قانون است، و در نتیجه به حکم خودش در آنچه که ملک مردم است تصرف قانونی می‌کند، و قرآن کریم هم او را ملیک مردم خوانده و فرموده:

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ. مَلِكِ النَّاسِ!» (۱ و ۲ / ناس)

و در این که آن چه در اختیار مردم است، مال خدا است، و خدا به ایشان داده و فرموده:

«وَأَتَيْكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا.» (۳۴ / ابراهیم)

(۳۰) احکام حقوقی

«وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلْنَاكُمْ مُشْتَرِكِينَ فِيهِ.» (۷ / حدید)

«وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.» (۱۰ / حدید)

«لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ!» (۱۶ / مؤمن)

بنابر این خدای تعالی آنچه را در دست انسان‌های قبل از ما بود مالک بود، و آن چه در دست ما است، مالک است، و به زودی وارث ما نیز خواهد شد.

هم‌چنین خدای تعالی پادشاه و ملیک همه ملوک است، که مُلک را به هر ملیکی که بخواهد می‌دهد، همچنان که فرمود:

«أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ!» (۲۵۸ / بقره)

«وَأَتَيْنَاهُمْ مُلْكَ عَظِيمًا.» (۵۴ / نساء) (۱)

۱- المیزان ج ۳، ص ۲۰۰.

مالکیت و حکومت (۳۱)

### خدادادی بودن حکومت، و حکومت‌های حق و باطل

«تَوْتَى الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ.» (۲۶ / آل عمران) کلمه «مُلک» بدان جهت که در این آیه، مطلق آمده (و نفرموده ملک حق را به هر کس بخواهی می‌دهی)، شامل ملک حق و ملک باطل هر دو می‌شود، و خلاصه می‌فهماند مالکیت آن کس که در ملکش عدالت می‌کند، و هم مالکیت کسی که در ملکش جور و ستم روا می‌دارد، هر دو از خدا است، برای این که مُلک خودش فی نفسه موهبتی از مواهب خدا است، نعمتی است که می‌تواند منشأ آثار خیری در مجتمع انسانی باشد، و به

(۳۲) احکام حقوقی

همین جهت است که می‌بینیم خدای تعالی علاقه و دوست داشتن مُلک را فطری و جبلی انسان‌ها کرده است.

پس حکومت حتی آن که در دست غیر اهلش افتاده بدان جهت که مُلک است، مذموم نیست، آنچه مذموم است یا به دست گرفتن نااهل است، مثل مُلکی که شخص ظالم و غاصب از دیگری غصب کرده، و یا خود آن هم مذموم نیست، بلکه سیرت و باطن خبیث او مذموم است، چون او می‌توانست برای خود سیرتی نیکو درست کند، که البته برگشت این نیز به همان وجه اول است. و به بیانی دیگر می‌گوئیم: مُلک و حکومت نسبت به کسی که اهلیت آن را دارد نعمت است، و این نعمت را خدای سبحان در اختیار او نهاده، و نسبت به آن که اهلیت ندارد نعمت و بدبختی است، و این نعمت و عذاب را خدا به گردن او انداخته، پس خدادادی بودن حکومت، و حکومت‌های حق و باطل (۳۳)

به هر حال حکومت چه خوبش و چه بدش از ناحیه خدا است، و فتنه‌ای است که با آن بندگان خود را می‌آزماید. هر جا خدای سبحان مطلبی را مقید به مشیت خود کرده، معنایش این نیست که خدا کارهایش را دل‌بخوایی و جزافی انجام می‌دهد، بلکه معنایش این است که هر چه می‌کند در کمال اختیار می‌کند، مجبور به هیچ کاری نیست، پس در آیه مورد بحث هم معنای کلام این است که اگر به کسی حکومت می‌دهد و یا از کسی می‌گیرد، و اگر به کسی عزت می‌دهد، و دیگری را ذلیل می‌کند، همه را با مشیت خود می‌کند، و کسی نیست که او را مجبور به کاری کند، البته این هم هست که آنچه خدا می‌کند بر طبق مصلحت است! (۱)

۱- المیزان ج ۳، ص ۲۰۰.

(۳۴) احکام حقوقی

### حکومت تکوینی، و حکومت تشریحی

دادن ملک از طرف خدای تعالی دوجور است:

۱- «ایتاء حکومت تکوینی» یعنی آفریدن، و در دسترس گذاشتن آن، به طوری که انسان صاحب ملک و حکومت، قدرتش را در بین مردم گسترش دهد، و در بین آنان نفوذ کلمه و امر مطاع و خواست بی‌چون و چرا داشته باشد، حال چه به عدالت، و چه به ظلم. هم‌چنان که خود خدا ملک جابرانه نمرود را هم از خودش دانسته و فرموده: «أَنْ آتَيْهُ اللَّهُ الْمُلْكَ».

۲- «ایتاء حکومت تشریحی» و آن عبارت است از این که خدای تعالی حکم کند

حکومت تکوینی، و حکومت تشریحی (۳۵)

به این که فلانی باید حکمران شما باشد، و اطاعتش بر شما واجب است.

همچنان که در باره طالوت چنین حکمی رانده، و فرموده: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا»، (۲۴۷ / بقره) و اثر این ملک و جوب اطاعت مردم از او و ثبوت ولایت او بر

مردم است. که محققا جز به عدل نمی‌تواند باشد، و این مقام خود مقامی است ارجمند، و پسندیده نزد خدای سبحان.

مثلاً آنچه که امثال بنی‌امیه داشتند ملک به معنای اول و اثر آن بود، مردم خیال نکنند حالا که ملک تکوینی در اختیار بنی‌امیه قرار گرفته شرعا هم مردم محکوم به اطاعت از ایشانند، بنی‌امیه دارای ولایت تشریحی نبودند، و ولایت تشریحی خاص ائمه اهل‌بیت بود.

و به عبارت دیگر حکومتی که بنی‌امیه به دست آوردند حکومتی بود پسندیده اگر در

(۳۶) احکام حقوقی

دست ائمه اهل بیت قرار می‌گرفت، و چون در دست بنی‌امیه قرار گرفته حکومتی است مذموم، برای این که حکومتی است غصبی،



و دادن چنین حکومت را نباید به خدا نسبت داد، مگر از باب استدراج و مکر، همچنان که ملک نمرود و فرعون را هم خدا به ایشان داد تا با آنان مکر کند، و استدراجشان نماید. (۱)

۱- المیزان ج ۳، ص ۲۰۰.

حکومت تکوینی، و حکومت تشریحی (۳۷)

(۳۸)

## فصل دوم: حق حکومت و ولایت خدا و رسول

### وجوب اطاعت خدا و رسول

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»، «بگو خدا را اطاعت کنید و پیغمبرش را، زیرا اگر از اطاعت آن دو سر برتایید فقط تکلیف خود را انجام نداده‌اید، و به او ضرری نرسانده‌اید چون او مکلف به

(۳۹)

تکلیف خویش و شما مکلف خویشید، اگر او را اطاعت کنید هدایت بیابید و بر عهده پیغمبر وظیفه‌ای جز بلاغ آشکار نیست»، (۵۵ / نور)

«...وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»،

«...نماز کنید و زکات دهید و این پیغمبر را اطاعت کنید شاید خدا رحمتتان کند.» (۵۶ / نور)

این آیات وجوب اطاعت خدا و رسولش را بیان می‌کند و می‌فهماند که اطاعت رسول از اطاعت خدا جدا نیست و بر هر مسلمان واجب است که به حکم و قضای او تن در دهد، که روگردانی از حکم و قضای او نفاق است.

در این آیه امر فرموده به اطاعت خدا در آنچه نازل کرده و اطاعت رسول در آنچه

(۴۰) احکام حقوقی

از ناحیه پروردگارشان می‌آورد، و اوامری که در امر دین و دنیا به ایشان می‌کند.

جمله «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» انفاذ ولایت آن جناب است در قضاء و در حکومت. (۱)

۱- المیزان ج ۱۵، ص ۲۱۸.

مقدمه (۴۱)

### مطاع بودن دستورات ولایتی رسول الله صلی الله علیه و آله

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»،

«و خدای را اطاعت کنید و رسول را هم در هر فرمانی که می‌دهد اطاعت کنید که اگر اعراض کنید او مسؤول نیست، زیرا به عهده

رسول ما بیش از این نیست که پیام مرا به روشنی به شما برساند.» (۱۲ / تغابن)

اطاعت خدا با اطاعت رسول دو چیز است، و با هم اختلاف دارند، مراد از اطاعت خدا منقاد شدن برای او است در آنچه از شرایع دین که تشریح کرده، و پذیرفتن آن بدون چون و چرا است، و مراد از اطاعت رسول انقیاد و امثال دستوراتی است که او به حسب

(۴۲) احکام حقوقی

ولایتی که بر امت دارد می‌دهد، ولایتی که خدا به او داده است.

از این جا روشن می‌شود که آنچه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله زاید بر احکام و شرایع قرآن دستور داده، چه اوامر و چه نواهی، رسالت خدای تعالی است، و در حقیقت اوامر و نواهی خدا را رساننده، و اطاعت مردم در آن اوامر و نواهی نیز مانند اطاعت اوامر و نواهی قرآن اطاعت خدا است. (۱)

### کفر سرپیچی از فرمان «أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ»

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ»

۱- المیزان ج ۱۹، ص ۵۱۳.

کفر سرپیچی از فرمان «أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ» (۴۳)

«بگو خدا و رسول را اطاعت کنید اگر قبول نکردند بدانند که خدا کافران را دوست نمی‌دارد.» (۳۲ / آل عمران)

در این آیه شریفه دلالتی هست بر این که هر کس از دستور «أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ!» سرپیچی کند کافر است.

در درالمنثور آمده که احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم از ابی رافع از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند که فرمود: مبدا یکی از شما را مسلط بر اریکه حکمرانی بینم که وقتی دستوری از دستورات من از آنچه بدان امر و از آن نهی کرده‌ام برایش پیش آید، بگوید: ما این حرف‌ها سرمان نمی‌شود، ما تنها از آنچه در کتاب خدا است پیروی می‌کنیم! (۱)

۱- المیزان ج ۳، ص ۲۵۲.

(۴۴) احکام حقوقی

کفر سرپیچی از فرمان «أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ» (۴۵)

### سلب حق تخلف از فرامین رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله

«مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يُرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عِدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

«مردم مدینه و بادیه‌نشینان اطرافشان نمی‌بایست از پیغمبر خدا تخلف کنند، و نه جان خویش از جان وی عزیزتر دارند، این به خاطر آن است که در راه خدا

(۴۶) احکام حقوقی

تشنگی و رنج و گرسنگی به آنان نمی‌رسد، و در جایی که کافران را به خشم آورد قدم نمی‌گذارند، و ضربه‌ای از دشمن نمی‌خورند، مگر آن که به عوض آن برای ایشان عمل صالحی نویسند، که خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند، هیچ خرجی کم و زیاد نکنند، و هیچ دره‌ای نپیمایند، مگر برای آنان نوشته شود، تا خدا بهتر از آنچه عمل می‌کردند به آنان پاداش دهد.» (۱۲۰ و ۱۲۱ / توبه)

این آیه حق تخلف از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را از اهل مدینه و اعرابی که در اطراف آن هستند سلب نموده، سپس خاطر نشان می‌سازد که خداوند در مقابل این سلب حق، برای ایشان در برابر مصیبتی که در جهاد بینند از قبیل گرسنگی و عطش و تعب و در برابر هر سرزمینی که پیمایند و بدان وسیله کفار را به شدت خشم دچار سازند، و یا هر بلائی که به سر آنان بیاورند، یک عمل صالح در نامه عملشان می‌نویسد، چون در

سلب حق تخلف از فرامین رسول‌الله (ص) (۴۷)

این صورت نیکوکارند و خدا اجر محسنین را ضایع نمی‌سازد.

آنگاه می‌فرماید: هزینه‌ای که در این راه خرج می‌کنند، چه کم و چه زیاد، و همچنین هر وادی که طی می‌نمایند، برای آنان نوشته می‌شود و نزد خدا محفوظ می‌ماند، تا به بهترین پاداش جزا داده شوند. (۱)

### تأسی به رسول‌الله به عنوان اسوه حسنه

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ

۱- المیزان ج ۹، ص ۵۴۹.

(۴۸) احکام حقوقی

وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا،»

«در حالی که شما می‌توانستید به رسول‌خدا به خوبی تأسی کنید، و این وظیفه هر کسی است که امید به خدا و روز جزا دارد، و بسیار یاد خدا می‌کند.» (۲۱ / احزاب)

کلمه «اسوه» به معنای اقتداء و پیروی است، و اسوه در مورد رسول خدا عبارت است از پیروی او، و اگر تعبیر کرد به «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ - شما در مورد رسول‌خدا تأسی دارید»، که استقرار و استمرار در گذشته را افاده می‌کند، برای این است که اشاره کند به این که این وظیفه همیشه ثابت است، و شما همیشه باید به آن جناب تأسی کنید!

و معنای آیه این است که یکی از احکام رسالت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، و ایمان آوردن شما، این است که به او تأسی کنید، هم در گفتارش و هم در رفتارش، و شما می‌بینید که او در

تأسی به رسول‌الله به عنوان اسوه حسنه (۴۹)

راه خدا چه مشقت‌هایی تحمل می‌کند، و چگونه در جنگ‌ها حاضر شده، آن‌طور که باید جهاد می‌کند، شما نیز باید از او پیروی کنید!

در جمله «لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا»، تأسی به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله صفت حمیده و پاکیزه‌ای است که هر کسی که مؤمن نامیده شود بدان متصف نمی‌شود، بلکه کسانی به این صفت پسندیده متصف می‌شوند که متصف به حقیقت ایمان باشند، و معلوم است که چنین کسانی امیدشان همه به خدا است، و هدف و همشان همه و همه خانه آخرت است، چون دل در گرو خدا دارند، و به زندگی آخرت اهمیت می‌دهند و در نتیجه عمل صالح می‌کنند، و با این حال بسیار به یاد خدا می‌باشند و هرگز از پروردگار خود غافل نمی‌مانند، و نتیجه این توجه دائمی تأسی به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، در گفتار و کردار! (۱)

(۵۰) احکام حقوقی

### امر به ترفیع ایمان باتقوی و اطاعت از رسول

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ!»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به این پایه از ایمان اکتفا نکنید، تقوای خدا را پیشه کنید، و به رسول او ایمان بیاورید، تا دوباره از رحمت خود را به شما بدهد، و برایتان نوری قرار دهد که با آن زندگی کنید، و شما را بیامرزد و خدا آمرزگار و رحیم

است. (۲۸ / حدید)

۱- المیزان ج ۱۶، ص ۴۳۳.

امر به ترفیع ایمان باتقوی و اطاعت از رسول (۵۱)

در این آیه کسانی را که ایمان آورده‌اند امر می‌کند به تقوا و به ایمان به رسول، با این که این اشخاص دعوت دینی را پذیرفته‌اند، و قهرا به خدا و نیز به رسول ایمان آورده‌اند، پس همین امر مجدد به ایمان به رسول دلیل بر این است که مراد از این ایمان، پیروی کامل و اطاعت تام از رسول است، چه این که امر و نهی رسول مربوط به حکمی از احکام شرع باشد، و چه اعمال و لایستی باشد که آن جناب بر امور امت دارد.

پس ایمانی که در آیه مورد بحث بدان امر شده ایمانی است بعد از ایمان، و مرتبه‌ای است از ایمان، بالاتر از مرتبه‌ای که قبلاً داشتند و تخلف از آثارش ممکن بود، مرتبه‌ای است که به خاطر این که قوی است اثرش از آن تخلف نمی‌کند، و به همین مناسبت فرمود: «يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ»، و کفل به معنای حظ و نصیب است پس کسی که دارای این مرتبه بالای از ایمان باشد ثوابی روی ثواب دارد، همچنان که ایمانی روی ایمان دارد.

(۵۲) احکام حقوقی

«وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»، اطلاق آیه دلالت دارد که این مؤمنین، هم در دنیا نور دارند و هم در آخرت، و در جمله «وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»، وعده‌ای را که از رحمت خود و نور دادن به آنان داده تکمیل کرده است. (۱)

### مقام اطاعت کنندگان از خدا و رسول!

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ

۱- المیزان ج ۱۹، ص ۳۰۶.

مقام اطاعت کنندگان از خدا و رسول! (۵۳)

الصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا،

«و کسانی که خدا و این پیامبر را اطاعت کنند، کسانی خواهند بود که همدم انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحینند، که خدا مورد انعامشان قرار داده، و چه نیکو رفیقانی،» (۶۹ / نساء)

«ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا،»

«این تفضل از جانب خدا است، و دانایی خدا به احوال بندگانش کافی است.»

(۷۰ / نساء)

در این آیه بین خدا و رسول او در این وعده حسن جمع شده است.

اطاعت رسول کردن بدان جهت واجب شده که خدا به آن امر فرموده، پس

(۵۴) احکام حقوقی

اطاعت واجب شده اطاعت خدا و رسول هر دو است.

«فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...»، این آیه دلالت دارد بر این که چنین کسانی ملحق به «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» هستند و از خود آنان نیستند، و به حکم جمله: «وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»، (۶۸ / نساء) خدای تعالی به صراط مستقیمی هدایتشان می‌کند، که «صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»، است، صراط مستقیمی که در کلام مجیدش جز به این طایفه نسبت نداده، و در سوره حمد فرموده: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»، (۶ و ۷ / حمد) و سخن کوتاه این که این طایفه که خدا و رسول را اطاعت می‌کنند

ملحق به آن چهار طایفه‌اند، و از آنان نیستند، همچنان که جمله: «وَ حَسَنَ اَوْلٰئِكَ رَفِیْقًا» (۶۹ / نساء) نیز خالی از اشاره به این معنا نیست و چون می‌فرماید: این چهار طایفه رفقای آن طایفه‌اند، و از آن فهمیده می‌شود طایفه مورد بحث از آن چهار طایفه مقام اطاعت کنندگان از خدا و رسول! (۵۵)

نیستند، بلکه جدای از آنان، ولی رفیق با آنان هستند. و اما این که منظور از نعمت در جمله «اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ» چیست؟ منظور از آن نعمت ولایت است.

«ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ وَ كَفٰی بِاللّٰهِ عَلِیْمًا» کلمه «ذٰلِكَ» که مخصوص اشاره به دور است بر عظمت امر این فضل دلالت می‌کند، و می‌فهماند که گویا این فضل، جامع تمامی فضیلت‌ها و فضل‌ها است. (۱)

### امر به اجابت دعوت رسول الله

«اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ اِذَا كَانُوْا مَعَهُ عَلٰی اَمْرٍ

۱- المیزان ج ۴، ص ۶۵۱.

(۵۶) احکام حقوقی

جَامِعٍ لَّمْ یَذْهَبُوْا حَتّٰی یَسْتَاْذِنُوْهُ اِنَّ الَّذِیْنَ یَسْتَاْذِنُوْكَ اَوْلٰئِكَ الَّذِیْنَ یُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ فَاِذَا اسْتَاْذَنُوْكَ لِبَعْضِ شَاْئِنِهِمْ فَاذْنٌ لِّمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ»

«مؤمنان فقط آن کسانی که به خدا و پیغمبرش گرویده‌اند و چون با وی به کار عمومی باشند نروند تا از او اجازه بگیرند، کسانی که از تو اجازه می‌گیرند همان‌هایی هستند که به خدا و پیغمبرش گرویده‌اند اگر برای بعضی کارهایشان از تو اجازه خواستند به هر کدامشان خواستی اجازه بده و برای آنان آمرزش بخواه که خدا آمرزنده و رحیم است.» (۶۲ / نور)

ذکر جمله «الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ» برای بیان مؤمنین با این که معنای کلمه

امر به اجابت دعوت رسول الله (۵۷)

مؤمنین روشن بود برای این بود که دلالت کند بر اتصافشان به حقیقت معنای ایمان، و معنایش این است که مؤمنین عبارتند از آن‌هایی که به خدا و رسولش ایمان حقیقی داشته، و به وحدانیت خدا و رسالت رسولش باور و اعتقاد قلبی دارند.

و به همین جهت دنبالش فرمود: و چون با او بر سر امری اجتماع و اتفاق می‌کنند، نمی‌روند تا اجازه بگیرند و مقصود از امر جامع امری است که خود به خود مردم را دور هم جمع می‌کند، تا درباره آن بیندیشند و مشورت کنند، و سپس تصمیم بگیرند، مانند جنگ و امثال آن.

«فَاِذَا اسْتَاْذَنُوْكَ لِبَعْضِ شَاْئِنِهِمْ فَاذْنٌ لِّمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ» در این جمله خدای تعالی رسول گرامی خود را اختیار می‌دهد که به هر کس خواست اجازه رفتن بدهد، و به هر کس خواست ندهد. (۱)

(۵۸) احکام حقوقی

### نهی مؤمنین از بی‌اعتنایی به دعوت رسول الله

«لَا تَجْعَلُوْا دُعَاۗءَ الرَّسُوْلِ بَیْنَكُمْ كَدُعَاۗءِ بَعْضِ كُمْ بَعْضًا قَدْ عَلِمَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ یَتَسَلَّلُوْنَ مِنْكُمْ لِوَاذَا فَلِیَحْذَرِ الَّذِیْنَ یُخَالِفُوْنَ عَنْ اَمْرِهٖ اَنْ تُصِیْبَهُمْ فِتْنَةٌ اَوْ یُصِیْبَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ»

«دعوت پیغمبر را میان خودتان مانند دعوت یکدیگر یا دعوت یک فرد عادی تلقی نکنید خدا از شما کسانی را که نهانی در می‌روند می‌شناسد کسانی که خلاف فرمان او می‌کنند بترسند که بلیه یا عذابی الم‌انگیز به ایشان برسد.» (۶۳ / نور)

۱- المیزان ج ۱۵، ص ۲۳۰.

نهی مؤمنین از بی‌اعتنایی به دعوت رسول‌الله (۵۹)

«دُعَاءِ رَسُولٍ» به معنای این است که آن جناب مردم را برای کاری از کارها دعوت کند، مانند دعوتشان به سوی ایمان و عمل صالح و به سوی مشورت در امری اجتماعی و به سوی نماز جماعت، و امر فرمودنش به چیزی از امور دنیا و آخرتشان، همه این‌ها دعا و دعوت او است.

شاهد این معنا جمله ذیل آیه است که می‌فرماید: «قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِتَوْذَاهُ» و نیز تهدیدی که دنبال آیه درباره مخالفت امر آن جناب آمده، و شهادت این دو فقره بر مدعای ما روشن است، و این معنا با آیه قبلی هم مناسب‌تر است، زیرا در آن آیه مدح می‌کرد کسانی را که دعوت آن حضرت را اجابت می‌کردند، و نزدش حضور می‌یافتند، و از او بدون اجازه‌اش مفارقت نمی‌کردند، و این آیه مذمت می‌کند کسانی را که وقتی آن جناب دعوتشان می‌کند سر خود را می‌خاراندند، و اعتنایی به دعوت آن جناب نمی‌کنند.

(۶۰) احکام حقوقی

«فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عِرْنَ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»، آیه شریفه کسانی را که از امر و دعوت آن جناب سر می‌تابند، تحذیر می‌کند از این که بلا و یا عذابی دردناک به آنان برسد.

در تفسیر قمی در ذیل آیه «فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ» فرمود: این آیه درباره حنظله بن ابی عیاش نازل شد، و جریانش چنین بود که او در شبی که فردایش جنگ احد شروع می‌شد، عروسی کرده بود، پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اجازه گرفت تا نزد اهلش بماند، پس خدای عز و جل این آیه را فرو فرستاد، حنظله نزد اهلش ماند، صبح در حال جنابت به میدان جنگ آمد و شهید شد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: من خود دیدم که ملائکه حنظله را با آب ابرها، و روی تخته‌هایی از نقره در میان

نهی مؤمنین از بی‌اعتنایی به دعوت رسول‌الله (۶۱)

آسمان و زمین غسل می‌دادند، و به همین جهت او را غَسِيلُ الْمَلَائِكَةِ نامیدند. (۱)

۱- المیزان ج ۱۵، ص ۲۳۱.

(۶۲) احکام حقوقی

(۶۳)

## فصل سوم: حق حکومت و ولایت صاحبان امر

### تعیین صاحبان امر از طرف خدا و شرایط حکومت آن‌ها

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»،

«هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید، و رسول و کارداران خود

(۶۴)

را - که خدا و رسول علامت و معیار ولایت آنان را معین کرده - فرمان ببرید، و هر گاه در امری اختلافتان شد برای حل آن به خدا و رسول مراجعه کنید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید این برایتان بهتر، و سرانجامش نیکوتر است.» (۵۹ / نساء)

اولی الامر، هر طایفه‌ای که باشند، بهره‌ای از وحی ندارند، و کار آنان تنها صادر نمودن آرایه است که به نظرشان صحیح می‌رسد، و اطاعت آنان در آن آراء و در اقوالشان بر مردم واجب است، همان طور که اطاعت رسول در آراء و اقوالش بر مردم واجب بود، و به همین جهت بود که وقتی سخن به وجوب ارجاع بر خدا و تسلیم در برابر او کشیده شد و فرمود وقتی بین شما مسلمانان مشاجره‌ای در گرفت باید چنین و چنان کنید، خصوص اولی الامر را نام نبرد، بلکه وجوب ارجاع و تسلیم را مخصوص به خدا و رسول کرد، و فرمود: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ»

تعیین صاحبان امر از طرف خدا و شرایط حکومت آن‌ها (۶۵)

بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ... - یعنی پس اگر در چیزی نزاع کردید، حکم آن را به خدا و رسول برگردانید! و این بدان جهت بود که گفتیم روی سخن در این آیه به مؤمنین است، همان‌هایی که در اول آیه که می‌فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...» مورد خطاب بودند، پس بدون شک معلوم می‌شود منظور از نزاع هم، نزاع همین مؤمنین است، و تصور ندارد که مؤمنین با شخص ولی امر - با این که اطاعت او بر آنان واجب است - نزاع کنند، به ناچار باید منظور نزاعی باشد که بین خود مؤمنین اتفاق می‌افتد، و نیز تصور ندارد که نزاعشان در مسأله رأی باشد، (چون فرض این است که ولی امر و صاحب رأی در بین آنان است)، پس اگر نزاعی رخ می‌دهد در حکم حوادث و قضایایی است که پیش می‌آید آیات بعدی هم که نکوهش می‌کند مراجعین به حکم طاغوت را که حکم خدا و رسول او را گردن نمی‌نهند، قرینه بر این معنا است، و این حکم باید به احکام دین برگشت کند، و

(۶۶) احکام حقوقی

احکامی که در قرآن و سنت بیان شده، و قرآن و سنت برای کسی که حکم را از آن دو بفهمد دو حجت قطعی در مسائلمند، و وقتی ولی امر می‌گوید: کتاب و سنت چنین حکم می‌کنند قول او نیز حجتی است قطعی، چون فرض این است که آیه شریفه، ولی امر را مفترض الطاعه دانسته، و در وجوب اطاعت از او هیچ قید و شرطی نیآورده، پس گفتار اولی الامر نیز بالاخره به کتاب و سنت برگشت می‌کند. (۱)

### ولی امر حق وضع حکم جدید را ندارد!

۱- المیزان ج ۴، ص ۵۱۸.

ولی امر حق وضع حکم جدید را ندارد! (۶۷)

از این جا روشن می‌شود که این اولی الامر - حال هر کسانی که باید باشند - حق ندارند حکمی جدید غیر حکم خدا و رسول را وضع کنند، و نیز نمی‌توانند حکمی از احکام ثابت در کتاب و سنت را نسخ نمایند، و گرنه باید می‌فرمود در هر عصری موارد نزاع را به ولی امر آن عصر ارجاع دهید، و دیگر معنا نداشت بفرماید موارد نزاع را به کتاب و سنت ارجاع دهید، و یا بفرماید به خدا و رسول ارجاع دهید در حالی که آیه شریفه:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا»

«هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای را نمی‌رسد که وقتی خدا و رسول او، امری را مورد حکم قرار دهند، باز هم آنان خود را در آن امر مختار بدانند، و کسی که خدا

(۶۸) احکام حقوقی

و رسولش را نافرمانی کند به ضلالتی آشکار گمراه شده است،» (۳۶ / احزاب)

حکم می‌کند به این که غیر از خدا و رسول هیچ کس حق جعل حکم ندارد.



و به حکم این آیه شریفه تشریح عبارت است از قضای خدا، و اما قضای رسول، یا همان قضای الله است، و یا اعم از آن است، و اما آنچه اولی الامر وظیفه دارند این است که رأی خود را در مواردی که ولایتشان در آن نافذ است ارائه دهند، و یا بگو در قضایا و موضوعات عمومی و کلی حکم خدا و رسول را کشف کنند.

و سخن کوتاه این که از آنجا که اولی الامر اختیاری در تشریح شرایع و یا نسخ آن ندارند، و تنها امتیازی که با سایرین دارند این است که حکم خدا و رسول یعنی کتاب و سنت به آنان سپرده شده، لذا خدای تعالی در آیه مورد بحث که سخن در ارجاع حکم ولی امر حق وضع حکم جدید را ندارد! (۶۹)

دارد، نام آنان را نبرد، تنها فرموده: «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»، (۵۹ / نساء) از این جا می فهمیم که خدای تعالی یک اطاعت دارد و رسول و اولی الامر هم یک اطاعت دارند، و به همین جهت بود که فرمود: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ!» (۱)

### لزوم عصمت و معصوم بودن اولی الامر

و جای تردید نیست در این که این اطاعت که در آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ...» آمده، اطاعتی است مطلق، و به هیچ قید و شرطی مقید و مشروط نشده، و این خود دلیل است بر این که رسول امر به چیزی و نهی از چیزی نمی کند، که مخالف با ۱-المیزان ج ۴، ص ۶۱۹.

(۷۰) احکام حقوقی

حکم خدا در آن چیز باشد، و گرنه واجب کردن خدا اطاعت خودش و اطاعت رسول را تناقضی از ناحیه خدای تعالی می شد، و موافقت تمامی اوامر و نواهی رسول با اوامر و نواهی خدای تعالی جز با عصمت رسول تصور ندارد، و محقق نمی شود. این سخن عینا در اولی الامر نیز جریان می یابد، چیزی که هست نیروی عصمت در رسول از آن جا که حجت‌هایی از جهت عقل و نقل بر آن اقامه شده فی حد نفسه و بدون در نظر گرفتن این آیه امری مسلم است و ظاهرا در اولی الامر این طور نیست، و ممکن است کسی توهم کند که اولی الامری که نامشان در این آیه آمده لازم نیست معصوم باشند، و معنای آیه شریفه بدون عصمت اولی الامر هم درست می شود. (۱)

۱-المیزان ج ۴، ص ۶۲۰ و ۶۲۳.

لزوم عصمت و معصوم بودن اولی الامر (۷۱)

با توجه به این که آیه شریفه از هر قیدی مطلق است، و لازمه مطلق بودنش همین است که بگوییم همان عصمتی که در مورد رسول مسلم گرفته شد، در مورد اولی الامر نیز اعتبار شده باشد، و خلاصه کلام: منظور از اولی الامر، آن افراد معینی هستند که مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای عصمتند. (۱)

### اولی الامر: معصومین از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله

منظور از اولی الامر افرادی از امتند که در گفتار و کردارشان معصومند، و به راستی

۱-المیزان ج ۴، ص ۶۲۰ و ۶۲۳.

(۷۲) احکام حقوقی

اطاعتشان واجب است - به عین همان معنایی که اطاعت خدا و رسولش واجب است - و چون ما قدرت تشخیص و پیدا کردن این افراد را نداریم، به ناچار محتاج می شویم به این که خود خدای تعالی در کتاب مجیدش و یا به زبان رسول گرامیش این افراد را معرفی کند، و به نام آنان تصریح نماید، قهرا آیه شریفه با کسانی منطبق می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایاتی



که از طرق ائمه اهل بیت علیهم السلام تصریح به نام آنان کرده، و فرموده اولی الامر اینان هستند. (۱)

### وظیفه و برنامه اولی الامر مسلمین در حل اختلافات دینی

۱- المیزان ج ۴، ص ۶۳۶.

وظیفه اولی الامر مسلمین در حل اختلافات دینی (۷۳)

«...فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»

«و هر گاه در امری اختلافتان شد برای حل آن به خدا و رسول مراجعه کنید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید این برایتان بهتر، و سرانجامش نیکوتر است!» (۵۹ / نساء)

کلمه شیء هر چند عمومیت دارد همه احکام و دستورات خدا و رسول و اولی الامر را شامل می‌شود، هر چه می‌خواهد باشد ولیکن جمله بعد که می‌فرماید: پس آن را به خدا و رسول برگردانید، به ما می‌فهماند که مراد از کلمه شیء مورد تنازع، چیزی است که اولی الامر درباره آن استقلال ندارد و نمی‌تواند در آن به رأی خود استبداد کند، و خلاصه کلام این که منظور نزاع مردم در آن احکام و دستوراتی نیست که ولی امرشان

(۷۴) احکام حقوقی

در دایره ولایتش اجرا می‌کند، مثل این که دستورشان بدهد به کوچ کردن، یا جنگیدن، یا صلح کردن با دشمن، و یا امثال این‌ها، چون مردم مأمورند که در این گونه احکام ولی امر خود را اطاعت کنند، و معنا ندارد بفرماید وقتی در این گونه احکام تنازع کردید، ولی امر خود را رها کرده، به خدا و رسولش مراجعه کنید.

بنا بر این آیه شریفه دلالت دارد بر این که مراد از کلمه شیء، خصوص احکام دینی است، که احدی حق ندارد در آن دخل و تصرفی بکند، مثلاً حکمی را که نباید انفاذ کند، انفاذ، و حکمی را که باید حاکم بداند، نسخ کند، چون این گونه تصرفات در احکام دینی خاص خدا و رسول او است، و آیه شریفه مثل صریح است در این که احدی را نمی‌رسد که در حکمی دینی که خدای تعالی و رسول گرامی او تشریح کرده‌اند تصرف کند، و در این معنا هیچ فرقی بین اولی الامر و سایر مردم نیست.

وظیفه اولی الامر مسلمین در حل اختلافات دینی (۷۵)

«...إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...» این جمله تشدید و تأکید همان حکمی است که جمله قبل بیان کرد، و اشاره به این که مخالفت این دستور از فسادی که در مرحله ایمان باشد ناشی می‌گردد، معلوم می‌شود این دستور ارتباط مستقیم با ایمان دارد، و مخالفت آن کشف می‌کند از این که شخص مخالف اگر تظاهر به صفات ایمان به خدا و رسولش می‌کند، برای این است که کفر باطنی خود را بپوشاند، و این همان نفاق است که آیات بعدی بر آن دلالت دارد. (۱)

### روایات وارده در معرفی معصومین اولی الامر

۱- المیزان ج ۴، ص ۶۴۰.

(۷۶) احکام حقوقی

در تفسیر برهان از ابن بابویه روایت کرده که وی به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده، که گفت: وقتی خدای عز و جل آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، را بر پیامبر گرامیش محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد، من به آن جناب عرضه داشتم: یا رسول الله خدا و رسولش را شناختیم، اولی الامر کیست؟ که خدای تعالی طاعت آنان کردن را دوشادوش طاعت تو قرار داده؟ فرمود: ای جابر آنان جانشینان منند، و امامان مسلمین بعد از منند، که اولشان علی بن ابیطالب و

سپس حسن و آنگاه حسین و بعد از او علی بن الحسین و آن گاه محمد بن علی است، که در تورات معروف به باقر است، و تو به زودی او را درک خواهی کرد، چون او را دیدار کردی و از طرف من سلامش برسان، و سپس صادق جعفر بن محمد، و بعد از او موسی بن جعفر، و آن گاه علی بن موسی، و سپس صادق جعفر بن محمد، و بعد از او موسی بن روایات وارده در معرفی معصومین اولی الامر (۷۷)

جعفر، و آنگاه علی بن موسی، و بعد از وی محمد بن علی، و سپس علی بن محمد و آنگاه حسن بن علی، و در آخر، هم نام من محمد است، که هم نامش نام من است، و هم کنیه‌اش کنیه من است، او حجت خدا است بر روی زمین، و بقیه الله و یادگار الهی است در بین بندگان خدا، او پسر حسن بن علی است، او است آن کسی که خدای تعالی نام خودش را به دست او در سراسر جهان یعنی همه بلاد مشرقش و مغربش می گستراند، و او است که از شیعیان و اولیایش غیبت می کند، غیبتی که - بسیاری از آنان از اعتقاد به امامت او برمی گردند - و تنها کسی بر اعتقاد به امامت او استوار می ماند که خدای تعالی دلش را برای ایمان آزموده باشد. جابر اضافه می کند عرضه داشتم: یا رسول الله آیا در حال غیبتش سودی به حال شیعیانش خواهد داشت؟ فرمود: آری به آن خدایی که مرا به نبوت مبعوث فرمود

(۷۸) احکام حقوقی

شیعیانش به نور او روشن می شوند، و در غیبتش از ولایت او بهره می گیرند، همان طور که مردم از خورشید بهره مند می شوند هر چند که در پس ابرها باشد! ای جابر این از اسرار نهفته خدا است از اسراری است که در خزینه علم خدا پنهان است، تو نیز آن را از غیر اهلش پنهان مدار، و جز نزد اهلش فاش مساز!

مؤلف: و نیز در همان کتاب از نعمانی نقل کرده که او به سند خود از سلیم بن قیس هلالی از علی علیه السلام حدیثی به همین معنا روایت کرده است، علی بن ابراهیم نیز آن را به سند خود از سلیم از آن جناب نقل کرده و در این میان از طرق شیعه و سنی روایات دیگری نیز هست، و در آن روایات امامت یک یک ائمه با اسامی شان ذکر شده، اگر خواننده عزیز بخواهد به همه آن روایات واقف گردد، باید به کتاب ینابیع الموده، و کتاب غایة المرام بحرانی و غیر این دو مراجعه نماید.

روایات وارده در معرفی معصومین اولی الامر (۷۹)

و در تفسیر عیاشی است که در روایت ابی بصیر از امام باقر علیه السلام آمده که فرمود: آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ...» درباره علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده، من عرضه داشتم: مردم می گویند اگر درباره علی علیه السلام نازل شده چرا نام علی و اهل بیتش در قرآن نیامده؟ امام ابو جعفر علیه السلام فرمود: به ایشان بگویند که همان دلیل که خدای تعالی نماز را در قرآن مجیدش واجب کرده ولی نامی از سه رکعت و چهار رکعت نبرد، تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را برای مردم تفسیر کرد و به همان دلیل که حج را واجب کرد، ولی نفرمود: هفت طواف کنید تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را تفسیر فرمود: و همچنین خدای تعالی آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» را درباره علی و حسن و حسین علیهم السلام نازل کرد ولی نام آنان را نبرد، این رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ - هر کس که من به حکم و اطیعو الرسول

(۸۰) احکام حقوقی

مولای اویم، علی به حکم اولی الامر منکم مولای او است»، و نیز درباره همه اهل بیتش فرمود: «أَوْصِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِي إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ لَا يَفْرُقَ بَيْنَهُمَا حَتَّى يُورِدَهُمَا عَلَى الْحَوْضِ فَأَعْطَانِي ذَلِكَ - من شما را وصیت می کنم به کتاب خدای تعالی و اهل بیتم، من از خدای تعالی خواسته ام بین آن دو را جدایی نیندازد تا هر دو را کنار حوض، به من وارد کند»، و خدای تعالی این درخواستم را به من داد. و نیز فرمود: پس شما ای مسلمانان به اهل بیت من چیز یاد ندهید، که آنان اعلم از شماینند، اهل بیت من شما را تا

قیامت از هیچ در هدایتی بیرون نمی‌کنند، و به هیچ در ضلالتی داخل نمی‌سازند، و اگر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بیان نمی‌کرد که اولی الامر چه کسانی هستند قطعاً آل عباس و آل عقیل و آل فلان ساکت نمی‌نشستند، و ادعای خلافت و اولی الامر می‌کردند، ولی چون خدای تعالی در کتابش نازل کرده بود، که «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ» روایات وارده در معرفی معصومین اولی الامر (۸۱)

تَطْهِيرًا» (۳۳ / احزاب) همه می‌دانستند که منظور از اهل بیت علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم‌السلام هستند، چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در خانه ام سلمه دست علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را گرفت و داخل کسائشان کرد، و ام سلمه عرضه داشت: آیا من از اهل تو نیستم؟ فرمود: تو عاقبت به خیری، ولی ثقل من و اهل من و اهل بیت من اینهاست... تا آخر حدیث. مؤلف: در کافی به سند خود از ابی بصیر از آن جناب مثل این حدیث را با مختصر اختلافی در عبارت نقل کرده است.

و در عباقت از کتاب ینابیع الموده تألیف شیخ سلیمان بن ابراهیم بلخی از مناقب از سلیم بن قیس هلالی از علی بن ابیطالب روایت آمده که در حدیثی فرمود: و اما نزدیک‌ترین حالتی که بنده خدا به خاطر آن به ضلالت نزدیک می‌شود، این است که حجت خدای تبارک و تعالی و شاهد او بر بندگانش را نشناسد، حجتی که خود

(۸۲) احکام حقوقی

خدای تعالی بندگانش را امر به طاعت او کرده، و ولایت او را بر وی واجب نموده است.

سلیم می‌گوید من به امیرالمؤمنین عرضه داشتیم: اولی الامر و حجت‌های خدای را برایم توصیف کن، فرمود: کسانی هستند که خدای تعالی آنان را قرین خود و قرین پیغمبر خود قرار داده، درباره آنان فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، عرض کردم: خدا مرا فدای تو کند مطلب را برایم توضیح بده، فرمود: آنان کسانی هستند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در چند جا و حتی در آخرین خطبه‌ای که بعد از آن خدای عز و جل او را به سوی خودش قبض روح می‌کرد، فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا، كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعِزَّتِي، أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ أَنْهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى

روایات وارده در معرفی معصومین اولی الامر (۸۳)

يُرِدَا عَلَى الْحَوْضِ كَهَاتَيْنِ»

«من در میان شما دو چیز باقی می‌گذارم، که اگر به آن دو تمسک کنید، هرگز بعد از من گمراه نمی‌شوید، یکی کتاب خدای عز و جل و دیگری عترت من اهل بیتم است زیرا خدای لطیف خبیر به من عهدی سپرده، و آن این است که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند، تا کنار حوض بر من در آیند،»

در حالی که مثل این دو انگشت - و بین ابهام (انگشت بزرگ - شست) و سبابه‌اش جمع کرد - با هم باشند و سپس فرمود: نمی‌گویم مثل این دو انگشت - بعد بین انگشت میانه و سبابه‌اش جمع کرد، و فرمود: پس به این دو تمسک بجوئید، و از اهل بیت من جلو نیفتید که گمراه خواهید شد.

(۸۴) احکام حقوقی

مؤلف: روایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام در این معانی وارد شده بسیار زیاد است، و ما از هر صنف آن روایات تنها به ذکر نمونه‌ای اکتفا کردیم، و کسانی که مایلند به همه آنها واقف شوند می‌توانند به جوامع حدیث مراجعه نمایند.

این را نیز باید دانست که در شأن نزول این آیات اموری بسیار و داستان‌هایی مختلف روایت شده، لیکن دقت در آن نقل‌ها جای شکی باقی نمی‌گذارد، که همه آنها از باب تطبیق است، یعنی راویان نظریه خود را بر آیات تطبیق کرده‌اند، و به همین جهت ما از

نقل آن روایات صرف نظر کردیم، چون دیدیم هیچ فایده‌ای در نقل آن‌ها نیست، و اگر بخواهید گفتار ما را تصدیق کنید، می‌توانید به تفسیر الدرالمثور و تفسیر طبری و امثال آن دو مراجعه نمایید. (۱)

۱- المیزان ج ۴، ص ۶۵۳.

روایات وارده در معرفی معصومین اولی الامر (۸۵)

### اختیارات اولی الامر

جمله: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، حق اطاعتی که برای اولی الامر قرار می‌دهد، اطاعت در غیر احکام است، پس به حکم هر دو آیه، اولی الامر و سایر افراد امت در این که نمی‌توانند احکام خدا را زیر و رو کنند یکسانند. بلکه حفظ احکام خدا و رسول بر اولی الامر واجب‌تر است، و اصولاً اولی الامر کسانی هستند که احکام خدا به دستشان امانت سپرده شده، باید در حفظ آن بکوشند، پس حق اطاعتی که برای اولی الامر قرار داده اطاعت اوامر و نواهی و دستوراتی است (۸۶) احکام حقوقی

که اولی الامر به منظور صلاح و اصلاح امت می‌دهند البته با حفظ و رعایت حکمی که خدا در خصوص آن واقعه و آن دستور دارد.

مانند تصمیم‌هایی که افراد عادی برای خود می‌گیرند، مثلاً با این که خوردن و نخوردن فلان غذا برایش حلال است، تصمیم می‌گیرد بخورد، و یا نخورد، حاکم نیز گاهی صلاح می‌داند که مردم هفته‌ای دو بار گوشت بخورند، و یا با این که خرید و فروش برای افراد جایز است فردی تصمیم می‌گیرد این کار را بکند، و یا تصمیم می‌گیرد نکند، حاکم نیز گاهی صلاح می‌داند مردم از بیع و شراعتصاب کنند، و یا آن را توسعه دهند. و یا با این که بر فرد فرد جایز است وقتی کسی در ملک او با او نزاع می‌کند به حاکم شرع مراجعه کند، و هم جایز است از دفاع صرف نظر کند، اولی الامر نیز گاهی مصلحت می‌داند که از حقی صرف نظر کند، و گاهی اصلاح را در این می‌داند که آن را احقاق نماید.

اختیارات اولی الامر (۸۷)

پس در همه این مثال‌ها فرد عادی و یا اولی الامر صلاح خود را در فعلی و یا ترک فعلی می‌داند، و حکم خدا به حال خود باقی است.

و همچنان که یک فرد نمی‌تواند شراب بنوشد و ربا بخورد، و مال دیگران را غصب نموده مالکیت دیگران را ابطال کند، هر چند که صلاح خود را در این گونه کارها بداند، اولی الامر نیز نمی‌تواند به منظور صلاح کار خود احکام خدا را زیر و رو کند، چون این عمل مزاحم با حکم خدای تعالی است، آری اولی الامر می‌تواند در پاره‌ای اوقات از حدود و ثغور کشور اسلامی دفاع کند، و در وقت دیگر از دفاع چشم‌پوشد، و در هر دو حال رعایت مصلحت عامه و امت را بکند، و یا دستور اعتصاب عمومی، و یا انفاق عمومی، و یا دستورات دیگری نظیر آن بدهد.

(۸۸) احکام حقوقی

و سخن کوتاه آن که آنچه یک فرد عادی از مسلمانان می‌تواند انجام دهد، و بر حسب صلاح شخص خودش و با رعایت حفظ حکم خدای سبحان آن کار را بکند، و یا در آن چیز تصرف نماید، ولی امری که از قبل رسول خدا صلی الله علیه و آله بر امت او ولایت یافته، نیز می‌تواند آن کار را بکند، و در آن چیز تصرف نماید، تنها فرق میان یک فرد عادی و یک ولی امر با این که هر دو مأمورند بر حکم خدا تحفظ داشته باشند، این است که یک فرد عادی در آنچه می‌کند صلاح شخص خود را در نظر دارد، و یک ولی امر آنچه می‌کند به صلاح حال امت می‌کند.

و گرنه اگر جایز بود که ولی مسلمین در احکام شرعی دست بیندازد، هر جا صلاح دید آن را بردارد، و هر جا صلاح دید که حکم دیگری وضع و تشریح کند، در این چهارده قرن یک حکم از احکام دینی باقی نمی‌ماند، هر ولی امری که می‌آمد چند تا از احکام را

اختیارات اولی الامر (۸۹)

برمی‌داشت، و فاتحه اسلام خوانده می‌شد، و اصولاً دیگر معنا نداشت بفرمایند احکام الهی تا روز قیامت باقی است. این بیانی که ما کردیم از پاره‌ای روایات وارده در همین باب فهمیده می‌شود مانند روایت الدرالمثور که می‌گوید: اسحاق بن راعویه در مسند خود، و احمد از حسن روایت آورده‌اند که عمر بن خطاب تصمیم گرفت مردم را از متعه حج منع کند، ابی بن کعب برخاست و گفت تو این اختیار را نداری، چون متعه حج حکمی است که قرآن بر آن نازل شده، و ما خود با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عمره تمتع به جای آوردیم، عمر چون این بشنید از تصمیم خود تنزل کرد. (۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۱۳۹.

(۹۰) احکام حقوقی

### عدم اختیار اولی‌الامر مسلمین در نقض احکام الهی

در روایات مربوط به نقض حکم تمتع بوسیله عمر برخی از مفسرین استدلال کرده‌اند به مسأله ولایت، و این که عمر در نهی از تمتع از حق ولایت خودش استفاده کرد، چون خدای تعالی در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، اطاعت اولی‌الامر را هم مانند اطاعت خدا و رسول واجب کرده است، لکن این استدلال درستی نیست، برای این که ولایتی که آیه شریفه آن را حق اولی‌الامر (هر که هست) قرار داده، شامل این مورد نمی‌شود، چون اولی‌الامر حق ندارد احکام خدا را زیر و رو کند.

توضیح این که آیات بسیار زیادی دلالت دارد بر این که اتباع و پیروی آنچه به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده واجب است، مانند آیه شریفه «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ

عدم اختیار اولی‌الامر مسلمین در نقض احکام الهی (۹۱)

رَبِّكُمْ»، (۳ / اعراف) و معلوم است که هر حکمی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تشریح کند به اذن خدا می‌کند، همچنان که آیه شریفه: «وَلَا يَحْرَمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»، (۲۹ / توبه) و آیه شریفه: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»، (۷ / حشر) بیان می‌کند.

و معلوم است که منظور از عبارت «آنچه رسول برایتان آورده»، به قرینه جمله: «وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ»، این است که هر چه که رسول شما را بدان امر کرده، در نتیجه به حکم آیه نامبرده باید آنچه را که رسول واجب کرده امتثال کرد، و از هر چه که نهی کرده منتهی شد و همچنین از هر حکمی که کرده و هر قضائی که رانده، چنان که درباره حکم فرموده: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»، (۴۵ / مائده) و در آیه‌ای دیگر فرموده: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»، (۸۲ / آل عمران) و در جایی دیگر فرموده: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»، (۴۴ / مائده) و در مورد قضا فرموده: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا

(۹۲) احکام حقوقی

مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا»، (۳۶ / احزاب) و نیز فرموده: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ»، (۶۸ / قصص) و ما می‌دانیم که مراد از اختیار در این آیه قضا و تشریح و یا حداقل اعم از آن و از غیر آن است، و شامل آن نیز می‌شود. (۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۱۳۸.

عدم اختیار اولی الامر مسلمین در نقض احکام الهی (۹۳)

## فصل چهارم: ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام:

### اولین ولی امر و جانشین رسول الله

دستور معرفی جانشین رسول الله حکمی مافوق تمام احکام

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»

(۹۴)

«ای فرستاده ما آنچه را از ناحیه پروردگار به تو نازل شده برسان و اگر نکنی، اصلاً پیغام پروردگار را نرسانده‌ای و خدا تو را از شر مردم نگه می‌دارد. خدا کافران را هدایت نمی‌فرماید (به مقاصدشان نمی‌رساند).» (۶۷ / مائده)

آیه شریفه از یک امر مهمی که عبارتست از مجموع دین و یا حکمی از احکام آن کشف می‌کند. و آن امر هر چه هست امری است که رسول الله صلی الله علیه و آله از تبلیغ آن می‌ترسد، و در دل بنا دارد آن را تا یک روز مناسبی تأخیر بیندازد، چه اگر ترس آن جناب و تأخیرش در بین نبود حاجتی به این تهدید که بفرماید: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» نبود، و لذا در آیات اول بعثت هم که آن جناب را به تبلیغ احکام تحریک می‌کند تهدیدی دیده نمی‌شود، بلکه برعکس لحن آن‌ها خیلی ملایم است. (۱)

دستور معرفی جانشین رسول الله حکمی مافوق احکام (۹۵)

از جمله: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» برمی‌آید حکمی که این آیه در صدد بیان آن است و رسول الله صلی الله علیه و آله مأمور به تبلیغ آن شده، امر مهمی است که در تبلیغ آن بیم خطر هست یا بر جان رسول الله و یا بر پیشرفت دینش.

این معنا که روشن شد اینک به بررسی یکایک آن خطرهای احتمالی و تجزیه و تحلیل خود آیه می‌پردازیم: (۱)  
خطر از جانب یهود و نصاری نبود:

۱- المیزان ج ۶، ص ۶۱.

۲- المیزان ج ۶، ص ۶۰.

(۹۶) احکام حقوقی

اوضاع و احوال یهود و نصاری آن روز طوری نبوده که از ناحیه آنان خطری متوجه رسول الله صلی الله علیه و آله بشود تا مجوز این باشد که رسول الله صلی الله علیه و آله دست از کار تبلیغ خود بکشد، و یا برای مدتی آن را به تعویق بیندازد و حاجت به این بیفتد که خدا به رسول خود - در صورتی که که پیغام تازه را به آنان برساند - وعده حفظ و حراست از خطر دشمنش را بدهد.

نزول این سوره در اواخر عمر شریف آن حضرت اتفاق افتاده که همه اهل کتاب از قدرت و عظمت مسلمین در گوشه‌ای غنوده‌اند، پس به طور روشن معلوم شد که آیه مورد بحث هیچ‌گونه ارتباطی با اهل کتاب ندارد. (۱)

۱- المیزان ج ۶، ص ۶۰ و ۶۱.

دستور معرفی جانشین رسول الله حکمی مافوق احکام (۹۷)

### خطر از جانب کفار نبود

در سال‌های اول بعثت که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله مأمور شد تکالیف بس خطرناکی را گوشزد بشر آن روز سازد، مثلاً مأمور شد کفار قریش و آن عرب متعصب را به توحید خالص و ترک بت‌پرستی دعوت کند، مشرکین عرب را که بسیار خشن‌تر و خونریزتر و خطرناک‌تر از اهل کتابند به اسلام و توحید بخواند، این تهدید و وعده‌ای که امروز به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دهد آن روز نداد، معلوم می‌شود پیغام تازه، خطرناک‌ترین موضوعاتی است که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به تازگی مأمور تبلیغ آن شده است. (۱)

(۹۸) احکام حقوقی

۱- المیزان ج ۶، ص ۶۰ و ۶۱.

دستور معرفی‌جانشین رسول‌الله حکمی مافوق احکام (۹۹)

### خطر جانی برای رسول‌الله یا خطر اضمحلال دین نبود

رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله خطرات احتمالی در تبلیغ این حکم پیش بینی می‌کند، لیکن این خطر خطر جانی برای شخص آن جناب نیست، ترس او از جان خود مطلبی است که سیره خود آن جناب و مظاهر زندگی شریفش آن را تکذیب می‌کند، علاوه بر این، خدای تعالی، خود در کلام کریمش بر طهارت دامن انبیاء از این گونه ترس‌ها شهادت داده و فرموده: «...الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا.»

(۳۹ / احزاب) به فرض این که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله هم چشم زخمی می‌دید خدا کارش زمین نمی‌ماند.

پس نمی‌شود خطر محتمل، خطر جانی رسول‌الله باشد ولیکن ممکن است که خطر را

(۱۰۰) احکام حقوقی

خطر اضمحلال و از بین رفتن دین دانست، به این بیان که بیم آن می‌رفت اگر آن جناب عمل تبلیغ آن پیغام را در غیر موقع انجام دهد او را متهم سازند، و هو و جنجال راه بیندازد و در نتیجه دین خدا و دعوت او فاسد و بی‌نتیجه شود، و این گونه اجتهادات و مصلحت‌اندیشی‌ها برای آن جناب جایز بوده است و اسم این مصلحت‌اندیشی را نباید ترس از جان گذاشت.

اگر مراد از رسالت مجموع دین و یا اصول دین باشد و نزول آیه هم در اوایل بعثت باشد کما این که فرض همین است، دیگر دو چیز در بین نیست، تا گفته شود اگر این رسالت را تبلیغ نکنی رسالت را تبلیغ نکرده‌ای، زیرا فرض شد یک رسالت است نسبت به سرتا پای دین، پس معلوم شد که سیاق آیه مورد بحث سیاقی نیست که بشود آن را از آیات نازل اول بعثت شمرد، و مراد از «ما أُنزِلَ» را هم مجموع و یا اصل دین دانست.

دستور معرفی‌جانشین رسول‌الله حکمی مافوق احکام (۱۰۱)

و همچنین روشن شد که نه تنها نمی‌شود مقصود از «ما أُنزِلَ» را مجموع دین در اوایل بعثت دانست، بلکه در هیچ زمانی به این معنا نمی‌توان گرفت، زیرا اشکال از جهت لغو بودن جمله «إِنْ لَّمْ تَفْعَلْ» بود و این اشکال منحصر به یک زمان نیست.

علاوه بر این که اگر مراد از رسالت، مجموع و یا اصول دین بود، ممکن نبود تاریخ نزول آیه جز اول بعثت باشد، تازه محذور خوف رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله هم در دین بجای خود باقی است. (۱)

### حکمی که مایه تمامیت دین و استقرار آن بود!

۱- المیزان ج ۶، ص ۶۲.

(۱۰۲) احکام حقوقی



پس از همه این وجوه به خوبی استفاده شد که آن چیزی را که به تازگی به رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شده و فشار و تأکید همراه دارد، به هیچ تقدیر و فرضی نمی‌توان آن را عبارت از اصل دین و یا مجموع آن گرفت، ناگزیر باید آن را به معنای بعضی از دین و حکمی از احکام آن دانست، و آیه را بدین صورت معنا کرد: این حکمی که از ناحیه پروردگارت به تو نازل شده تبلیغ کن، که اگر این یکی را تبلیغ نکنی مثل این است که از تبلیغ مجموع دین کوتاهی کرده باشی، و لازمه این معنا این است که مقصود از «ما أُنزلَ» آن حکم تازه و مقصود از رسالت مجموع دین باشد، و گرنه دچار همان محذور سابق خواهیم شد که عبارت بود از لغو بودن آیه نظیر جمله: آنچه در جوی می‌رود آبست، زیرا همان‌طوری که گفتیم اگر مراد از کلمه «رِسَالَتُهُ» همین رسالت مخصوصی باشد که تازه نازل شده است معنای آیه این می‌شود: این رسالت تازه را تبلیغ کن که اگر حکمی که مایه تمامیت دین و استقرار آن بود! (۱۰۳)

آن را تبلیغ نکنی آن را تبلیغ نکرده‌ای، و معلوم است که این کلامی است لغو و از ساحت مقدس خدای حکیم دور، پس مراد این است که این حکم را تبلیغ کن و گرنه اصل دین و یا مجموع آن را تبلیغ نکرده‌ای، و این یک معنای صحیح و معقولی است. در این جا این سؤال پیش می‌آید که این چه تکلیفی است که لازمه تبلیغ نکردن آن به تنهایی این است که اصل دین و مجموع آن تبلیغ نشده باشد؟ و ممکن است کسی هم در پاسخ بگوید: این بدان جهت است که اصولاً احکام دین همه به هم پیوسته و مربوطند و بین آن‌ها کمال ارتباط و بستگی برقرار است، به‌طوری که اگر در یکی از آن‌ها اختلال شود در همه اختلال شده است، مخصوصاً اگر این اختلال، در تبلیغ آن فرض شود، برای این که ارتباط بین احکام در ناحیه تبلیغ شدیدتر و کامل‌تر از ناحیه عمل است، لیکن جواب آن سؤال این نیست، و این جواب با این که در جای خود حرف صحیحی است،

#### (۱۰۴) احکام حقوقی

لیکن با ظاهر جمله‌ای که در ذیل آیه مورد بحث است یعنی جمله: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»، سازگار نیست، زیرا از این جمله استفاده می‌شود که مخالفین این حکم از مسلمان‌ها نبوده و مخالفتشان هم مخالفت علمی نبوده است، بلکه کسانی با این حکم مخالفت کرده و یا خواهند کرد که یا کافر باشند و یا از دین بی‌زاری جسته و مخالفتشان هم مخالفت اساسی است، کسانی که با تمام وسایل برای ابطال و بی‌اثر گذاردن این حکم خواهند کوشید، و لذا خداوند وعده می‌دهد که رسول خود را به زعم آن‌ها یاری نموده و فعالیت‌های آن‌ها را خنثی خواهد کرد، و در کارشان و به سوی هدفشان هدایت نخواهد نمود.

علاوه بر این، این مخالفت را نمی‌توان مخالفت عملی دانست، برای این که احکام اسلام همه در یک درجه از اهمیت نیستند، مثلاً بعضی از واجبات دین از کمال مصلحت

حکمی که مایه تمامیت دین و استقرار آن بود! (۱۰۵)

به مثابه عمود دین‌اند، و بعضی به این درجه نیستند، مانند دعا در وقت دیدن هلال، کما این که در محرمات هم این تفاوت دیده می‌شود، و همه در یک مرتبه از مفسده نیستند. مثلاً یکی زنا محصنه است و یکی نگاه به نامحرم، و این هر دو حرام است لیکن آن کجا و این کجا، پس نمی‌توان گفت اگر کسی مثلاً دعای در وقت دیدن ماه نو را نخواند ولو همه عبادت‌های واجبه را انجام داده باشد و یا به نامحرم نگاه کند و لو از تمامی محرمات دیگر پرهیز کرده باشد هیچ یک از احکام اسلام را امتثال نکرده است. بنابراین ترس رسول الله را نمی‌توان توجیه کرد، زیرا مخالفت یک یک احکام چیزی نیست که رسول الله صلی الله علیه و آله از آن بترسد، و خداوند هم او را به نگهداری از شر آن مخالفت‌ها وعده دهد.

بنابراین جای تردید نیست که این حکم حکمی است که حائز کمال اهمیت است

#### (۱۰۶) احکام حقوقی



به حدی که جا دارد رسول الله صلی الله علیه و آله از مخالفت مردم با آن اندیشناک باشد و خداوند هم با وعده خود وی را دلگرم و مطمئن سازد، حکمی است که در اهمیت به درجه‌ای است که تبلیغ نشدنش تبلیغ نشدن همه احکام دین است، و اهمال در آن اهمال در همه آن‌ها است، حکمی است که دین با نبود آن جسدی است بدون روح که نه دوامی دارد و نه حس و حرکت و خاصیتی!

این مطلب به خوبی از آیه استفاده می‌شود، و آیه کشف می‌کند آن حکم، حکمی است که مایه تمامیت دین و استقرار آنست، حکمی است که انتظار می‌رود مردم علیه آن قیام کنند، و در نتیجه ورق را برگردانیده و آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و آله از بنیان دین بنا کرده منهدم و متلاشی سازند، و نیز کشف می‌کند از این که رسول الله صلی الله علیه و آله هم این معنا را تفرس می‌کرده و از آن اندیشناک بوده، و لذا در انتظار فرصتی مناسب و محیطی حکمی که مایه تمامیت دین و استقرار آن بود! (۱۰۷)

آرام، امروز و فردا می‌کرده که بتواند مطلب را به عموم مسلمین ابلاغ کند و مسلمین هم آن را بپذیرند. و در چنین موقعی این آیه نازل شده است، و دستور فوری و اکید به تبلیغ آن حکم داده است. (۱)

و خطر از جانب مسلمانان بود!

و باید دانست که این انتظار از ناحیه مشرکین و بت پرستان عرب و سایر کفار نمی‌رفته، بلکه از ناحیه مسلمین بوده زیرا دگرگون ساختن اوضاع و خنثی کردن زحمات رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از ناحیه کفار متصور است که دعوت اسلامی منتشر نشده باشد، اما پس از انتشار اگر انقلابی فرض شود جز به دست مسلمین تصور ندارد،

۱- المیزان ج ۶، ص ۶۴.

(۱۰۸) احکام حقوقی

و کارشکنی‌ها و صحنه سازی‌هایی که از طرف کفار تصور دارد همان افتراآتی است که قرآن کریم از اول بعثت تاکنون از آنان نقل کرده، که گاهی دیوانه‌اش خوانده می‌گفتند: معلم و مجنون و گاهی می‌گفتند یادش می‌دهند «أَنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ»، (نحل / ۱۰۳) و گاهی شاعرش نامیده و می‌گفتند: «شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ»، (طور / ۳۰) و گاه ساحرش دانسته و می‌گفتند: «سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ»، (ذاریات / ۳۹) «أَن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّشْحُورًا»، (اسراء / ۴۷) و یا قرآنش را از حرف‌های کهنه و قدیمی خوانده و می‌گفتند: «أَن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ»، (مدثر / ۲۴) «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ...»، (فرقان / ۵) و امثال این‌ها از مزخرفاتی که درباره آن جناب گفتند و باعث وهن و سستی ارکان دین هم نشد، برای این که جواب همه این افتراآت یک کلمه است، و آن این است که از این حرف‌ها برمی‌آید صاحبان این افتراآت نسبت به دین اسلام متزلزلند، و هنوز حق بر ایشان روشن نشده

حکمی که مایه تمامیت دین و استقرار آن بود! (۱۰۹)

و در باره اسلام و حقانیت آن استقامتی کسب نکرده‌اند.

خطر محتمل را نمی‌توان از قبیل گرفتاری‌ها و افتراآت کفار در اوایل بعثت دانست، بلکه خطری اگر بوده (و مسلما هم بوده)، امری بوده که از جهت کیفیت و زمان با آن گرفتاری‌ها منطبق نمی‌شود، و وقوعش جز در بعد از هجرت و پای گرفتن دین در مجتمع اسلامی تصور ندارد.

آری مجتمع آن روز مسلمین طوری بوده که می‌توان آن را به یک معجون تشبیه کرد، چه جامعه آن روز مسلمین مخلوط بوده از یک عده مردان صالح و مسلمانان حقیقی و یک عده قابل ملاحظه از منافقین که به ظاهر در سلک مسلمین درآمده بودند، و یک عده هم از مردمان بیمار دل و ساده لوح که هر حرفی را از هر کسی باور می‌کردند و قرآن کریم هم بر این چند جور مردم آن روز اشاره صریح دارد، و به

## (۱۱۰) احکام حقوقی

شهادت آیات زیادی از قرآن، ایشان در عین این که به ظاهر و یا واقعا ایمان آورده بودند رفتارشان با رسول الله صلی الله علیه و آله رفتار رعیت با شاه بوده، و همچنین احکام دینی را هم به نظر قانونی از قوانین ملی و قومی می‌نگریسته‌اند، بنا بر این ممکن بوده که تبلیغ بعضی از احکام، مردم را به این توهم گرفتار کند (العیاذ باللّه که رسول الله صلی الله علیه و آله این حکم را از پیش خود و به نفع خود تشریح کرده، و خلاصه از تشریح این حکم سودی عاید آن جناب می‌شود، این توهم باعث این می‌شود که مردم به این فکر بیفتند که راستی نکند این شخص پادشاهی باشد که برای موفقیت خود خویشان را پیامبر قلمداد کرده، و این احکام هم که به اسم دین مقرر نموده همان قوانینی باشد که در هر مملکت و حکومتی به انحای مختلف اجراء می‌گردد؟

و پر واضح است که اگر چنین توهم شبهه در بین مردم پای گیرد و در دل‌هایشان

حکمی که مایه تمامیت دین و استقرار آن بود! (۱۱۱)

جاگیر شود تا چه اندازه در فساد و از بین بردن دین تأثیر دارد، و هیچ نیرو و هیچ فکر و تدبیری نمی‌تواند آن اثر سوء را متوجه سازد، پس غیر این نیست که این حکمی که در آیه مورد بحث رسول الله صلی الله علیه و آله مأمور به تبلیغ آن شده حکمی است که تبلیغ آن مردم را به این توهم می‌اندازد که رسول خدا این مطلب را از پیش خود می‌گوید، و مصلحت عموم و نفع‌شان در آن رعایت نشده است، نظیر داستان زید و تعدد زوجات رسول و اختصاص خمس غنیمت به رسول الله صلی الله علیه و آله و امثال این احکام اختصاصی، با این تفاوت که سایر احکام اختصاصی چون مساسی با عامه مسلمین ندارد یعنی نفعی از آن‌ها سلب نمی‌کند و ضرری به آن‌ها نمی‌رساند از این جهت طبعاً باعث ایجاد آن شبهه در دل‌ها نمی‌شود.

مثلاً داستان ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با همسر زید - پسر خوانده خود - تنها حکمی

## (۱۱۲) احکام حقوقی

مخصوص به خود آن جناب نبوده، گرچه ممکن است توهم شود که این هم به منظور انتفاع شخص رسول الله صلی الله علیه و آله تشریح شده است، لیکن چون این حکم عمومی اعلام شده است و عموم مسلمین می‌توانند با زن پسر خوانده‌های خود ازدواج کنند، از این رو خیلی به ذوق نمی‌زند، و در داستان ازدواج بیش از چهار همسر دائمی، گرچه حکمی است مخصوص به رسول الله صلی الله علیه و آله لیکن باز هم باعث تقویت آن شبهه در دل‌ها نمی‌گردد، زیرا به فرض این که (العیاذ باللّه رسول الله صلی الله علیه و آله این حکم را از روی هوای نفسانی و بدون دستور خداوند مقرر کرده باشد چون هیچ مانعی برای آن جناب به نظر نمی‌رسد که این حکم را توسعه دهد و هیچ فرضی تصور نمی‌رود که از این توسعه مضایفه نماید، از این رو باز هم به ذوق‌ها نمی‌زند، مخصوصاً رسول‌اللهی که سیره و رفتارش در ایثار به نفس بر مسلمان و کافر معلوم و معروف است، رسول‌اللهی که

حکمی که مایه تمامیت دین و استقرار آن بود! (۱۱۳)

مردم را در آنچه خداوند از مال و چیزهای دیگر روزی فرموده بر خود مقدم می‌دارد، چگونه ممکن است مردم را محدود و محکوم کند به این که بیش از چهار همسر دائمی اختیار نکنند و لیکن خود تا ۹ نفر اختیار کنند؟! پس جای هیچ تردیدی نیست که اجرای این حکم نسبت به خصوص خود از ناحیه خداوند بوده نه از روی هوا.

از این جا و از همه آنچه تاکنون گفته شد به خوبی استفاده می‌شود که در آیه شریفه رسول الله صلی الله علیه و آله مأمور به تبلیغ حکمی شده که تبلیغ و اجرای آن مردم را به این شبهه دچار می‌کند که نکند رسول الله صلی الله علیه و آله این حرف را به نفع خود می‌زند، چون جای چنین توهمی بوده که رسول الله صلی الله علیه و آله از اظهار آن اندیشناک بوده، از همین جهت بوده که خداوند امر اکید فرمود که بدون هیچ ترسی آن را تبلیغ کند، و او را وعده داد که اگر مخالفین در صدد مخالفت برآیند آن‌ها را هدایت نکند، و این مطلب روایاتی را که هم از

## (۱۱۴) احکام حقوقی

طرق عامه و هم از طرق امامیه وارد شده است تأیید می‌کند، چون مضمون آن روایات این است که آیه شریفه درباره ولایت علی علیه‌السلام نازل شده، و خداوند رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را مأمور به تبلیغ آن نموده، و آن جناب از این عمل بیمناک بوده که مبادا مردم خیال کنند وی از پیش خود پسر عم خود را جانشین خود قرار داده است، و به همین ملاحظه انجام آن امر را به انتظار موقع مناسب تأخیر انداخت تا این که این آیه نازل شد، ناچار در غدیر خم آن را عملی کرد و در آن جا فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاً!» یعنی «هر که من مولای اویم این - علی بن ابیطالب - نیز مولای اوست!» (۱)

۱- المیزان ج ۶، ص ۶۶.

حکمی که مایه تمامیت دین و استقرار آن بود! (۱۱۵)

**خدا جانشین رسول‌الله را تعیین می‌کند!**

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...!» (۶۷ / مائده)

باید دانست همان‌طوری که در زمان رسول‌الله امور امت و رتق و فتق آن به دست آن جناب اداره می‌شده به‌طور مسلم و بدون هیچ ابهامی پس از درگذشت وی نیز شخصی لازم است که این امر مهم را عهده‌دار باشد، و قطعاً هیچ عاقلی به خود اجازه نمی‌دهد که توهم کند دینی چنین وسیع و عالمگیر، دینی که از طرف خدای جهان، جهانی و ابدی اعلام و معرفی شده است، دینی که وسعت معارفش جمیع مسائل اعتقادی و همه اصول اخلاقی و احکام فرعی را که تمامی قوانین مربوط به حرکات و سکنات فردی و اجتماعی

## (۱۱۶) احکام حقوقی

انسانی را متضمن است بر خلاف سایر قوانین و استثنا احتیاج به حافظ و کسی که آن‌طور که شاید و باید آن را نگهداری کند ندارد، و یا توهم کند که مجتمع اسلامی استثناء و برخلاف همه مجتمعات انسانی بی‌نیاز از والی و حاکمی است که امور آن را تدبیر و اداره نماید، کیست که چنین توهمی بکند؟!

و اگر کرد جواب کسی را که از سیره رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسد چه می‌گوید؟! زیرا رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله سیره‌اش بر این بود که هر وقت به عزم جنگ از شهر بیرون می‌رفتند کسی را به جانشینی خود و به منظور اداره امور اجتماعی مسلمین جای خود می‌گذاشتند، کما این که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را در جنگ تبوک جانشین خود در مدینه قرار دادند، علی علیه‌السلام هم که عشق مفرطی به شهادت در راه خدا داشت عرض کرد: آیا مرا خلیفه و جانشین خود در مدینه قرار می‌دهی با این که در شهر جز زنان و کودکان کسی

خدا جانشین رسول‌الله را تعیین می‌کند! (۱۱۷)

باقی نمانده است؟! پیامبر فرمود: آیا راضی نیستی که نسبت تو به من نسبت هارون باشد به موسی، با این تفاوت که بعد از موسی علیه‌السلام پیغمبرانی آمدند و پس از من پیغمبری نخواهد آمد؟!

و همچنین آن حضرت در سایر شهرهایی که آن روز به دست مسلمین فتح شده بود مانند مکه و طائف و یمن و امثال آن‌ها جانشینان و حکامی نصب می‌فرمود، و نیز بر لشکرها چه کوچک و چه بزرگ که به اطراف می‌فرستادند امرا و پرچمدارانی می‌گماردند، این بوده است رفتار رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در ایام حیات خود، و چون فرقی بین آن زمان و زمان پس از رحلت آن جناب نیست، از این رو باید برای زمان غیبت خود هم فکری بکند، و شخصی را برای اداره امور امت تعیین بفرماید، بلکه احتیاج مردم به والی در زمان غیبت آن جناب بیشتر است از زمان حضورش، و با این حال چگونه می‌توان

## (۱۱۸) احکام حقوقی

تصور کرد که آن جناب برای آن روز مردم هیچ فکری نکرده است؟! «يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...!»

چند نکته در این آیه شریفه هست که به یک یک آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- این که در این آیه رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله با این که دارای القاب زیادی است به عنوان رسالت مورد خطاب قرار گرفته، از این جهت است که در این آیه گفتگو از تبلیغ است، و مناسب‌ترین القاب و عناوین آن جناب در این مقام همان عنوان رسالت است، برای این که به کار رفتن این لقب خود اشاره‌ای است به علت حکم، یعنی وجوب تبلیغی که به وسیله همین آیه به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله گوشزد شده است، و می‌فهماند که رسول، جز انجام رسالت و رسانیدن پیام کاری ندارد، و کسی که زیر بار رسالت رفته البته به لوازم آن که همان تبلیغ و رسانیدن است قیام می‌کند.

خدا جانشین رسول‌الله را تعیین می‌کند! (۱۱۹)

۲- این که در این آیه از خود آن مطلبی که باید تبلیغ شود اسم نبرده، تا هم به عظمت آن اشاره کرده باشد و هم به آن چیزی که لقب رسالت به آن اشاره داشت، اشاره کند، یعنی بفهماند که این مطلب امری است که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن هیچ گونه اختیاری ندارد، بنابراین، در آیه شریفه دو برهان بر سلب اختیار از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در تبلیغ کردن و یا تأخیر در تبلیغ اقامه شده است، یکی تعبیر از آن جناب به رسول، و یکی هم نگفتن اصل مطلب، و در عین این که دو برهان است دو عذر قاطع هم هست برای رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در جرأتش بر اظهار مطلب و علنی کردن آن برای عموم، و در عین حال تصدیق فراست رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله هم هست، یعنی می‌فهماند که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله درست تفرس کرده و در احساس خطر مصیب بوده است، و نیز می‌رساند که این مطلب از مسائلی است که تا

## (۱۲۰) احکام حقوقی

رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله زنده است باید به زبان مبارک خودش به مردم ابلاغ شود و کسی در ایفای این وظیفه جای خود آن جناب را نمی‌گیرد.

«وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...!» (۶۷ / مائده)

مراد از رسالت و یا به قرائت‌های دیگر رسالات مجموع وظایفی است که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به دوش گرفته بود، و از لحن آیه اهمیت و عظمت این حکمی که به آن اشاره کرده استفاده می‌شود، و فهمیده می‌شود که حکم مذکور حکمی است که اگر تبلیغ نشود مثل این است که هیچ چیز از رسالتی را که به عهده گرفته است تبلیغ نکرده باشد، بنابراین می‌توان گفت گرچه کلام صورت تهدید دارد لیکن در حقیقت در صدد بیان اهمیت مطلب است، و می‌خواهد بفهماند مطلب این قدر مهم است که اگر در حق آن کوتاهی شود

خدا جانشین رسول‌الله را تعیین می‌کند! (۱۲۱)

حق چیزی از اجزای دین رعایت و ادا نشده است.

«وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...!» (۶۷ / مائده)

این که عصمت و حفظ از شر مردم را معلق گذاشت، و بیان نفرمود که آن شر چه شریست و مربوط به چه شأنی از شؤون مردم است؟ آیا از قبیل کشتن و مسموم کردن و غافلگیر ساختن است؟ یا مقصود آزارهای روحی از قبیل دشنام و افترا است؟ یا از قبیل کارشکنی و بکار بردن مکر و خدعه است؟ و سخن کوتاه از بیان نوع شکنجه و آزار مردم سکوت کرد تا افاده عموم کند، و همه انواع آزارها را شامل شود، ولیکن از همه بیشتر همان کارشکنی‌ها و اقداماتی که باعث سقوط دین و کاستن از رونق و نفوذ آن

است به ذهن می‌رسد.

#### (۱۲۲) احکام حقوقی

بعید نیست مراد از «ناس» در آیه فوق سواد مسلمین باشد، سوادى که همه رقم اشخاص از مؤمن و منافق و بیمار دل به طور غیر متمایز و آمیخته با هم در آن وجود دارند، بنابراین اگر کسی از چنین سوادى بیمناک باشد از همه اشخاص آن بیمناک خواهد بود، و چه بسا جمله «...أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (نحل / ۱۰۷) هم این آمیختگی و عمومیت و بی‌نشانی را برساند، زیرا معلوم می‌شود کسانی از کفار بی‌نام و نشان در لباس مسلمین و در بین آن‌ها بوده‌اند، و این هیچ بعید نیست، زیرا سابقاً هم گفتیم که آیه مورد بحث بعد از هجرت و در ایامی نازل شده است که اسلام شوکتی به خود گرفته و جمعیت انبوهی به آن گرویده بودند، و معلوم است که در چنین ایامی صرفنظر از این که مسلمانان واقعی انگشت شمار بودند، سواد مسلمین سواد عظیمی بوده و ممکن بوده است کسانی از کفار خود را در بین آن‌ها و به عنوان مسلمان جا

خدا جانشین رسول‌الله را تعیین می‌کند! (۱۲۳)

بزنند، و عملیات خصمانه و کارشکنی‌های خود را به سهولت انجام دهند، و لذا می‌بینیم خداوند در مقام تعلیل جمله «وَاللَّهُ يَعْصِي مَمَّكَ مِنَ النَّاسِ» می‌فرماید: «أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»، چون بعد از این که وعده حفاظت به رسول خود می‌دهد، مخالفین را کفار می‌خواند.

در این جا این سؤال پیش می‌آید: همان‌طوری که از آیه مورد بحث استفاده می‌شود خداوند رسول خود را از شر کفار حفظ فرمود؟ و اگر چنین است پس آن همه آزار و محنت‌ها که از کفار و از امت خود دید چه بود؟! و آیا این آیه با سایر آیات قرآن که صریح‌اند در این که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در راه تبلیغ دین محنت‌های طاقت‌فرسایی دیده منافات ندارد؟! و آیا جز این است که رسول خدا خودش فرمود: هرگز هیچ پیغمبری به مقدار و مانند آزارهایی که من دیدم ندیده و همچنین این سؤال پیش می‌آید که این آیه

#### (۱۲۴) احکام حقوقی

می‌فرماید: خداوند کفار را هدایت نمی‌کند، آیا این جمله منافی سرپای قرآن و مخالف صریح عقل نیست؟! خداوندی که خود تمامی وسایل هدایت را که یکی از آن‌ها فرستادن انبیاء و کتاب‌های آسمانی است فراهم فرموده، آیا معقول است همین خدای مهربان از طرفی به انبیای خود اصرار بورزد که بندگان مرا به خدایشان آشنا کنید و از طرفی خودش بفرماید: خداوند کفار را هدایت نمی‌کند مگر این که حجت خالص بر آن‌ها تمام شود؟! و آیا جز این است که ما به چشم خود می‌بینیم که خداوند کفار را یکی پس از دیگری هدایت می‌کند؟

جواب سؤال اولی این است که خدای تعالی که فرموده: «أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»، در حقیقت جمله «وَاللَّهُ يَعْصِي مَمَّكَ مِنَ النَّاسِ» را توضیح داده، به این معنا که در سعه اطلاق آن تصرف کرده و اطلاق آن را که شامل تمامی انواع محنت‌ها، چه

خدا جانشین رسول‌الله را تعیین می‌کند! (۱۲۵)

آن‌هایی که ممکن بود در مقابل تبلیغ این حکم ببینند و چه غیر آن بود تقیید کرده است به آزارهایی که در خصوص این حکم و قبل از موفقیت به اجرای آن ممکن بود از دشمنان برسد، حالا یا به این بوده که آن جناب را در حین تبلیغ این حکم به قتل برسانند، و یا بر او شوریده و اوضاع را دگرگون سازند، و یا او را به باد تهمت‌هایی که باعث ارتداد مردم است گرفته و یا حيله‌ای به کار برند که این حکم را قبل از این که به مرحله عمل برسد خفه کرده و در گور کنند، و لیکن خدای تعالی کلمه حق و دین مبین خود را بر هر چه بخواهد و هر کجا و هر وقت و هر کس که بخواهد اقامه و اظهار می‌نماید، کما این که در کلام عزیز خود فرموده: «إِنَّ يَسْأُ يَذْهَبُكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخِرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيرًا.» (نساء / ۱۳۳)

و اما جواب از سؤال دوم: باید دانست که مقصود از کفر در این جا، کفر به خصوص

(۱۲۶) احکام حقوقی

آیه‌ای است که متضمن حکم مورد بحث است، حکمی که جمله «مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - آنچه از پروردگارت به تو نازل شده» اشاره به آن دارد، نه کفری که به معنای استکبار از اصل دین و از اقرار به شهادتین است، زیرا کفر به این معنا با مورد آیه مناسبت ندارد، مگر این که کسی بگوید مراد از «مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» مجموع دین و قرآن است، که ما سابقاً جوابش را داده و این حرف را نپذیرفتیم، و بنا بر این مراد از هدایت هم هدایت به راه راست نیست، بلکه مراد هدایت به مقاصد شوم آنها است، و معنایش این است که خداوند ابزار کار و اسباب موفقیت آنان را در دسترس‌شان قرار نمی‌دهد.

پس معنای آیه این است که خداوند آنها را مطلق العنان نمی‌گذارد تا هر لطمه که بخواهند به دین و به کلمه حق وارد آورده و نوری را که از جانب خود نازل کرده خاموش کنند، چون به طور کلی کفار و ظالمین و فاسقین از شومی و بدی که دارند خدا جانشین رسول‌الله را تعیین می‌کند! (۱۲۷)

همواره در پی تغییر سنت خدایند، و می‌خواهند سنتی را که بین خلق خدا جاری است و مسیر اسبابی را که یکی پس از دیگری در راه تحصیل مسببات در جریانند عوض کرده اسبابی را که همه اسباب هدایت و فضیلتند و بین آنها و این که نام گناه بر آنها اطلاق شود فرسنگ‌ها فاصله است، آلوده کرده و به سوی مقاصد باطل و فاسد خود منحرف کنند، آری آنان این‌طور می‌خواهند و لیکن قدرت و شوکت‌شان که آن را هم خدا ارزانی‌شان داشته خداوند را زبون و عاجز نمی‌کند، هر چند مساعی‌شان آنان را احیانا و در چند قدم کوتاه پیشرفت دهد و در نتیجه، کارشان سامان یابد و به مقاصد پلید خود نائل شوند ولیکن این استعلا و استقامت کارهایشان جز برای مدت کوتاهی دوام نیافته و بالاخره تباه خواهد شد، بلکه خداوند آنان را در چاهی که برای مسلمین کنده بودند در خواهد انداخت، آری «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» (۴۳ / فاطر) (۱)

(۱۲۸) احکام حقوقی

### روایات وارده درباره ولایت جانشین رسول‌الله

در تفسیر عیاشی از حنان بن سدید از پدرش از امام ابی جعفر علیه‌السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: وقتی که جبرئیل در حیات رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در حجه‌الوداع برای اعلان ولایت علی علیه‌السلام نازل شد و این آیه را فرود آورد: «يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...!» رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله سه روز در انجام آن مکث کرد تا رسید به جحفه، و در این سه روز از ترس مردم دست علی را نگرفت و او را بالای دست خود بلند نکرد، تا این که در روز غدیر در محلی که آن را مهیعه می‌گفتند بار گرفته و پیاده شد، آن‌گاه دستور داد بانگ نماز سر داده و مردم را برای نماز دعوت کنند، مردم هم برحسب معمول اجتماع

۱- المیزان ج ۶، ص ۶۹.

روایات وارده درباره ولایت جانشین رسول‌الله ص (۱۲۹)

کردند، رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در برابرشان قرار گرفت و فرمود: چه کسی از خود شما به شما اولویت دارد؟ همه به بانگ بلند عرض کردند خدا و رسول! آن‌گاه بار دیگر همین کلام را تکرار کرد و همه همان جواب را دادند، بار سوم نیز همان را پرسید و همان جواب را شنید، و سپس دست علی را گرفته و فرمود:

هر که من مولای اویم علی مولای اوست!

پروردگارا دوست بدار دوستداران علی را،

و دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی کند،



و یاری کن هر که را به علی یاری دهد،  
و تنها بگذار کسی را که در موقع حاجت علی را تنها بگذارد،  
چون که علی از من و من از علی هستم،  
(۱۳۰) احکام حقوقی

و علی نسبت به من به منزله هارون است نسبت به موسی، با این تفاوت که بعد از موسی پیغمبرانی بودند و پس از من پیغمبری نخواهد بود!

باز در همان کتاب از ابی‌الجارود از ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: وقتی خدای تعالی آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»، (۶۷ / مائده) را بر نبی خود نازل فرمود، رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله دست علی علیه‌السلام را دست گرفته آن‌گاه فرمود: ای مردم هیچ کدام از انبیائی که قبل از من مبعوث شدند جز این نبود که پس از مدتی زندگی دعوت خدای را اجابت کرده و رخت به سرای دیگر می‌کشیدند، و من نیز در این نزدیکی‌ها پذیرای آن دعوت خواهم شد، و به سرای دیگر انتقال خواهم یافت.  
روایات وارده درباره ولایت جانشین رسول‌الله ص (۱۳۱)

ای مردم من به نوبه خود مسؤولم و شما هم به نوبه خود مسؤولید، آن روزی که از شما بپرسند حال مرا چه خواهید گفت؟ همگی عرض کردند: ما شهادت می‌دهیم که تو وظیفه تبلیغی خود را انجام دادی، و آنچه که باید به ما برسانی رسانیدی، و خیرخواه ما بودی، و آنچه بر عهده داشتی انجام دادی، خداوند به بهترین جزائی که به مرسلین داده است جزایت دهد آن‌گاه آن حضرت به خدای خود عرض کرد: پروردگارا تو بر شهادت این‌ها شاهد باش، آن‌گاه روی به مردم کرده فرمود: ای گروه مسلمین که در این جا حضور دارید می‌باید غایبین را به ماجرا خبر دهید که من اینک به عموم مسلمین روی زمین و گروندگان به دین اسلام وصیت می‌کنم به ولایت علی، باخبر باشید که ولایت علی ولایت من است و این عهدی است که خداوند به من سپرده بود، و به من دستور داده بود که آن را به شما ابلاغ کنم، آن‌گاه سه مرتبه فرمود: آیا همه شنیدید؟  
(۱۳۲) احکام حقوقی

در آن میان یکی عرض کرد: آری به خوبی شنیدیم یا رسول‌الله!

و حافظ ابونعیم در کتاب نزول‌القرآن حدیث زیر را با حذف چند نفر از وسط از سلسله سند تا علی بن عامر نقل می‌کند که او از ابی‌الحجاف از اعمش از عطیه نقل کرده که گفت: این آیه شریفه درباره علی علیه‌السلام به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» و خدای تعالی نیز فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.» (۳ / مائده)

و نقل شده است که مالکی در کتاب فصول المهمه خود گفته است: امام ابوالحسن واحدی در کتاب خود موسوم به اسباب النزول به سند خود حدیثی را تا ابی‌سعید خدری رفع می‌کند که او گفته آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» در روز غدیر خم و در باره علی علیه‌السلام نازل شده است.

روایات وارده درباره ولایت جانشین رسول‌الله ص (۱۳۳)

مؤلف: همین روایت را صاحب فتح‌القدیر از ابن ابی‌حاتم، و ابن مردویه و ابن‌عساکر نقل کرده که آنان نیز آن را از ابی‌سعید خدری نقل کرده‌اند، در درالمنثور هم همین‌طور نقل شده است. (۱)

آنچه از اخبار در این جا نقل شد مختصری است از اخبار زیادی که دلالت دارد بر این که آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» درباره علی علیه‌السلام در روز غدیر خم

۱- المیزان ج ۶، ص ۷۷.

(۱۳۴) احکام حقوقی

نازل شده است، و اما حدیث غدیر یعنی فرمایشی را که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله آن روز درباره علی علیه‌السلام فرمود، خود حدیثی است متواتر که هم از طرق شیعه و هم از طرق اهل سنت به بیشتر از صد طریق و از جمع کثیری از صحابه نقل شده است، از آن جمله:

۱- براء بن عازب ۲- زید به ارقم ۳- ابویوب انصاری

۴- عمر بن خطاب ۵- علی بن ابیطالب علیه‌السلام ۶- سلمان فارسی

۷- ابوذر غفاری ۸- عمار بن یاسر ۹- بریده

۱۰- سعد بن ابی وقاص ۱۱- عبدالله بن عباس ۱۲- ابوهریره

۱۳- جابر بن عبدالله ۱۴- ابوسعید خدری ۱۵- انس بن مالک

۱۶- عمران بن حصین ۱۷- ابن ابی اوفی ۱۸- سعدانه

۱۹- همسر زید بن ارقم.

روایان حدیث غدیر (۱۳۵)

علاوه بر این، همه امامان اهل بیت علیهم‌السلام بر صحت آن اجماع دارند، مخصوصاً علی علیه‌السلام در میدان کوفه (رحبه) مردم را راجع به این حدیث سوگند داد که هر کس در غدیر خم حاضر بوده و آن را از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده برخیزد و شهادت دهد، جمع کثیری برخاستند و بر صحت آن و این که در روز غدیر خم به گوش خود از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌اند گواهی دادند.

و در بسیاری از این روایات دارد که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

- ایها الناس آیا مگر معتقد نبودید که من اولایم به مؤمنین از خود آن‌ها؟

- گفتند: چرا، فرمود:

- هر کس که من مولای اویم علی مولای اوست!

کما این که احمد بن حنبل و همچنین دیگران به طرق زیادی حدیث را این طور نقل

(۱۳۶) احکام حقوقی

کرده‌اند، و چه بسیار کتاب‌هایی که تنها در خصوص این یک حدیث و به دست آوردن عده طرق روایتی آن و بحث درباره متن آن چه به قلم علمای اهل سنت و چه به قلم علمای شیعه تألیف شده است که به قدر کفایت در آن‌ها درباره حدیث شریف

غدیر بحث شده است. (۱)

۱- المیزان ج ۶، ص ۸۵.

روایان حدیث غدیر (۱۳۷)

(۱۳۸)



## هدف از تأسیس حکومت در اسلام

شارع دین اسلام، برای حفظ احکام اسلامی، حکومتی تأسیس کرده، و اولی الامر معین نموده، و از آن هم گذشته، تمامی افراد را بر یکدیگر مسلط نموده، و حق حاکمیت داده، تا یک فرد (هرچند از طبقه پائین اجتماع باشد)، بتواند فرد دیگری را (هر چند که از طبقات بالای اجتماع باشد)، امر به معروف و نهی از منکر کند.

(۱۳۹)

این تسلط را با دمیدن روح دعوت دینی، زنده نگه داشته است، چون دعوت دینی که وظیفه علمای امت است، متضمن انذار و تبشیرهایی به عقاب و ثواب در آخرت است، و به این ترتیب اساس تربیت جامعه را بر پایه تلقین معارف مبدأ و معاد بنا نهاده است.

این است آنچه که هدف همت اسلام از تعلیمات دینی است، که خاتم پیامبران آن را آورده، و هم در عهد خود آن جناب، و هم بعد از آن جناب تجربه شد، و خود آن حضرت آن را در مدت نبوتش پیاده کرد، و حتی یک نقطه ضعف در آن دیده نشد، بعد از آن جناب هم تا مدتی به آن احکام عمل شد. (۱)

## رهبری جامعه اسلامی و صلاحیت‌های آن

۱- المیزان ج ۱، ص ۲۸۲.

(۱۴۰) احکام حقوقی

در عصر اول اسلام ولایت امر جامعه اسلامی به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و خدای عز و جل اطاعت آن جناب را بر مسلمین و بر همه مردم واجب کرده بود، و دلیل این ولایت و وجوب اطاعت، صریح قرآن است.

به آیات زیر دقت فرمائید :

- «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ!» (نساء / ۵۹)

- «لَتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَىٰكَ اللَّهُ» (نساء / ۱۰۵)

- «الَّذِينَ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (۶ / احزاب)

- «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (۳۱ / آل عمران)

رهبری جامعه اسلامی و صلاحیت‌های آن (۱۴۱)

و آیات بسیاری دیگر که هر یک بیانگر قسمتی از شؤون ولایت عمومی در مجتمع اسلامی و یا تمامی آن شؤون است، و بهترین راه برای دانشمندی که بخواهد در این باب اطلاعاتی کسب کند این است که نخست سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله را مورد مطالعه و دقت قرار دهد، به طوری که هیچ گوشه از زندگی آن جناب از نظرش دور نماند، آن گاه برگردد تمامی آیات که در مورد اخلاق، و قوانین راجع به اعمال، یعنی احکام عبادتی و معاملاتی و سیاسی و سایر روابط و معاشرت اجتماعی را مورد دقت قرار دهد، چون اگر از این راه وارد شود دلیلی از ذوق قرآن و تنزیل الهی در یکی دو جمله انتزاع خواهد کرد که لسانی گویا و کافی و بیانی روشن و وافی داشته باشد، آن چنان گویا و روشن که هیچ دلیل دیگر آن هم در یک جمله و دو جمله به آن گویائی و روشنی یافت نشود.

(۱۴۲) احکام حقوقی

در همین جا نکته دیگری است که کاوشگر باید به امر آن اعتنا کند و آن این است که تمامی آیاتی که متعرض مسأله اقامه عبادات و قیام به امر جهاد و اجرای حدود و قصاص و غیره است خطاب‌هایش متوجه عموم مؤمنین است نه رسول خدا صلی الله علیه و آله به

تنهایی، مانند آیات زیر:

- «وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ» (۵۶ / نور)

- «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (۱۹۵ / بقره)

- «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» (۱۸۳ / بقره)

- «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (۱۰۴ / آل عمران)

رهبری جامعه اسلامی و صلاحیت‌های آن (۱۴۳)

- «وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ» (۳۵ / مائده)

- «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» (۷۸ / حج)

- «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا» (۲ / نور)

- «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» (۳۸ / مائده)

- «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ» (۱۷۹ / بقره)

- «وَأَقِمْوَا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» (۲ / طلاق)

- «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (۱۰۳ / آل عمران)

- «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (۱۴۴ / آل عمران)

یضراً لعلّ شئیناً و سيجزی اللّٰه الشاکرین» (۱۴۴ / آل عمران)

(۱۴۴) احکام حقوقی

آیات بسیاری دیگر، که از همه آنها استفاده می‌شود دین یک صبغه و روش اجتماعی است که خدای تعالی مردم را به قبول آن وادار نموده، چون کفر را برای بندگان خود نمی‌پسندد و اقامه دین را از عموم مردم خواسته است، پس مجتمعی که از مردم تشکیل می‌یابد اختیارش هم به دست ایشان است، بدون این که بعضی بر بعضی دیگر مزیت داشته باشند و یا زمام اختیار به بعضی از مردم اختصاص داشته باشد و از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گرفته تا پائین، همه در مسؤولیت امر جامعه برابری دارند و این برابری از آیه به خوبی استفاده می‌شود:

- «...أَنْتُمْ لَا أَرْبَابَ إِلَّا اللَّهُ...» (۱۹۵ / آل عمران)

رهبری جامعه اسلامی و صلاحیت‌های آن (۱۴۵)

چون اطلاق آیه دلالت دارد بر این که هر تأثیر طبیعی که اجزای جامعه اسلامی در اجتماع دارد، همان‌طور که تکویناً منوط به اراده خدا است، تشریفاً و قانوناً نیز منوط به اجازه او است و او هیچ عملی از اعمال فرد فرد مجتمع را بی‌اثر نمی‌گذارد و در جای دیگر قرآن می‌خوانیم: «...إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ!» (۱۲۸ / اعراف)

بله تفاوتی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با سایر افراد جامعه دارد این است که او صاحب دعوت و هدایت و تربیت است: «...يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...» (۱۶۴ / آل عمران) پس آن جناب نزد خدای تعالی متعین

است برای قیام بر شأن امت، ولایت و امامت و سرپرستی امور دنیا و آخرتشان، مادام که در پیشان باشد. (۱)

(۱۴۶) احکام حقوقی

### تفاوت نظام اسلامی با نظام سلطنتی

لیکن چیزی که در این جا نباید از آن غفلت ورزید، این است که این طریقه و رژیم از ولایت و حکومت و یا بگو امامت بر امت

غیر رژیم سلطنت است، که مال خدا را غنیمت صاحب تخت و تاج و بندگان خدا را بردگان او دانسته، اجازه می‌دهد هر کاری که خواست با اموال عمومی بکند و هر حکمی که دلش خواست در بندگان خدا براند، چون رژیم حکومتی اسلام یکی از رژیم‌هایی نیست که بر اساس بهره‌کشی مادی وضع شده

۱- المیزان ج ۴، ص ۱۹۱.

تفاوت نظام اسلامی با نظام سلطنتی (۱۴۷)

باشد و حتی دموکراسی هم نیست، چون با دموکراسی فرق‌های بسیار روشن دارد، که به هیچ وجه نمی‌گذارد، آن را نظیر دموکراسی بدانیم، و یا با آن مشتبه کنیم! (۱)

### تفاوت نظام اسلامی با نظام دموکراسی

یکی از بزرگ‌ترین تفاوت‌ها که میان رژیم اسلام و رژیم دموکراسی هست این است که در حکومت‌های دموکراسی از آن جا که اساس کار بهره‌گیری مادی است، قهرا روح استخدام غیر، و بهره‌کشی از دیگران در کالبدش دمیده شده و این همان استکبار بشری

۱- المیزان ج ۴، ص ۱۹۳.

(۱۴۸) احکام حقوقی

است که همه چیز را تحت اراده انسان حاکم و عمل او قرار می‌دهد، حتی انسان‌های دیگر را، و به او اجازه می‌دهد از هر راهی که خواست انسان‌های دیگر را تیول خود کند و بدون هیچ قید و شرطی بر تمامی خواسته‌ها و آرزوهائی که از سایر انسان‌ها دارد مسلط باشد، و این به عینه همان دیکتاتوری شاهی است که در اعصار گذشته وجود داشت، چیزی که هست اسمش عوض شده و آن روز استبدادش می‌گفتند، و امروز دموکراسیش می‌خوانند، بلکه استبداد و ظلم دموکراسی بسیار بیشتر است، آن روز اسم و مسما هر دو زشت بود ولی امروز مسمای زشت‌تر از آن در اسمی و لباسی زیبا جلوه کرده، یعنی استبداد با لباس دموکراسی و تمدن که هم در مجلات می‌خوانیم و هم با چشم خود می‌بینیم چگونه بر سر ملل ضعیف می‌تازد، و چه ظلم‌ها و اجحافتی و تحکاماتی را در باره آنان روا می‌دارد.

تفاوت نظام اسلامی با نظام دموکراسی (۱۴۹)

فراعنه مصر و قیصرهای امپراطوری روم، و کسراهای امپراطوری فارس، اگر ظلم می‌کردند، اگر زور می‌گفتند، اگر با سرنوشت مردم بازی نموده به دلخواه خود در آن عمل می‌کردند، تنها در رعیت خود می‌کردند و احيانا اگر مورد سؤال قرار می‌گرفتند - البته اگر - در پاسخ عذر می‌آوردند که این ظلم و زورها لازمه سلطنت کردن و تنظیم امور مملکت است، اگر به یکی ظلم می‌شود برای این است که مصلحت عموم تأمین شود و اگر جز این باشد سیاست دولت در مملکت حاکم نمی‌گردد و شخص امپراطور معتقد بود که نبوغ و سیاست و سروری که او دارد، این حق را به او داده و احيانا هم به جای این عذرها با شمشیر خود استدلال می‌کرد.

امروز هم اگر در روابطی که بین ابرقدرت‌ها و ملت‌های ضعیف برقرار است دقت کنیم، می‌بینیم که تاریخ و حوادث آن درست برای عصر ما تکرار شده و باز هم تکرار

(۱۵۰) احکام حقوقی

می‌شود، چیزی که هست شکل سابقش عوض شده، چون گفتیم که در سابق ظلم و زورها بر تک‌تک افراد اعمال می‌شد، ولی امروز به حق اجتماع‌ها اعمال می‌شود که در عین حال روح همان روح، و هوا همان هوا است، و اما طریقه و رژیم اسلام منزله از این گونه هواها است، دلیل روشنش سیره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در فتوحات و پیمان‌هایی است که آن جناب با ملل مغلوب خود داشته است. (۱)

## بسط اختلاف طبقاتی در رژیم‌های دموکراسی

یکی دیگر از تفاوت‌ها که بین رژیم‌های به اصطلاح دموکراسی و بین رژیم حکومت  
۱- المیزان ج ۴، ص ۱۹۴.

بسط اختلاف طبقاتی در رژیم‌های دموکراسی (۱۵۱)

اسلامی هست این است که تا آن جا که تاریخ نشان داده و خود ما به چشم می‌بینیم، هیچ یک از این رژیم‌های غیر اسلامی خالی از اختلاف فاحش طبقاتی نیست، جامعه این رژیم‌ها را، دو طبقه تشکیل می‌دهد، یکی طبقه مرفه و ثروتمند و صاحب جاه و مقام، و طبقه دیگر فقیر و بینوا و دور از مقام و جاه و این اختلاف طبقاتی بالاخره منجر به فساد می‌گردد، برای این که فساد لازمه اختلاف طبقاتی است، اما در رژیم حکومتی و اجتماعی اسلام افراد اجتماع همه نظیر هم می‌باشند، چنین نیست که بعضی بر بعضی دیگر برتری و تفاخر نمایند، تنها تفاوتی که بین مسلمین هست همان تفاوتی است که قریحه و استعداد اقتضای آن را دارد و از آن ساکت نیست و آن تنها و تنها تقوا است که زمام آن به دست خدای تعالی است نه به دست مردم، و این خدای تعالی است که می‌فرماید:

(۱۵۲) احکام حقوقی

- «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ...» (۱۳ / حجرات)  
- «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ!» (۱۴۸ / بقره)

و با این حساب در نظام اجتماعی اسلام بین حاکم و محکوم، امیر و مأمور، رئیس و مرئوس، حر و برده، مرد و زن، غنی و فقیر، صغیر و کبیر و... هیچ فرقی نیست، یعنی از نظر جریان قانونی دینی در حقشان، برابرند و هم‌چنین از جهت نبود تفاضل و فاصله در شؤون اجتماعی در یک سطح و در یک افقند، دلیلش هم سیره نبی اکرم صلی الله علیه و آله است که تحیت و سلام بر صاحب آن سیره باد!

بسط اختلافات طبقاتی در رژیم‌های دموکراسی (۱۵۳)

تفاوت دیگر این که قوه مجریه در اسلام طایفه‌ای خاص و ممتاز در جامعه نیست، بلکه تمامی افراد جامعه مسؤول اجرای قانونند، بر همه واجب است که دیگران را به خیر دعوت و به معروف امر و از منکر نهی کنند، به خلاف رژیم‌های دیگر که به افراد جامعه چنین حقی را نمی‌دهند، البته فرق بین نظام اجتماعی اسلام، با سایر رژیم‌ها بسیار است که بر هیچ فاضل و اهل بحثی پوشیده نیست.  
(۱)

۱- المیزان ج ۴، ص ۱۹۵.

(۱۵۴) احکام حقوقی

## بحثی در نظام اجتماعی اسلام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله

تمام آنچه گفته شد درباره نظام اجتماعی اسلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و اما بعد از رحلت آن جناب مسأله، مورد اختلاف واقع شد، یعنی اهل تسنن گفتند: انتخاب خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و زمامدار و ولی مسلمین با خود مسلمین است، ولی شیعه یعنی پیروان علی بن ابی طالب علیه السلام گفتند: خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله از ناحیه خدا و شخص رسول الله صلی الله علیه و آله تعیین شده و بر نام یک یک خلفا تنصیب شده است و عدد آنان دوازده امام است که اسامیشان و دلیل امامتشان به طور مفصل در کتب کلام آمده است، و خواننده می‌تواند در آن جا به استدلال‌های دو طایفه اطلاع یابد.

لیکن به هر حال امر حکومت اسلامی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از غیبت آخرین

بحثی در نظام اجتماعی اسلام بعد از رسول الله (ص) (۱۵۵)

جانشین آن جناب صلی الله علیه و آله یعنی در مثل همین عصر حاضر، بدون هیچ اختلافی به دست مسلمین است، اما بادر نظر گرفتن معیارهایی که قرآن کریم بیان نموده و آن این است که:  
اولاً: مسلمین باید حاکمی برای خود تعیین کنند.

ثانیاً: آن حاکم باید کسی باشد که بتواند طبق سیره رسول الله صلی الله علیه و آله حکومت نماید و سیره آن جناب سیره رهبری و امامت بود نه سیره سلطنت و امپراطوری.  
ثالثاً: باید احکام را بدون کم و زیاد حفظ نماید.

رابعاً: در مواردی که حکمی از احکام الهی نیست (از قبیل حوادثی که در زمان‌های مختلف یا مکان‌های مختلف پیش می‌آید)، با مشورت عقلای قوم تصمیم بگیرند که بیانش گذشت، دلیل بر همه آن‌ها آیات راجع به ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، به اضافه آیه شریفه زیر که می‌فرماید:

(۱۵۶) احکام حقوقی

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.» (۲۱ / سجده) (۱)

### بحثی در لزوم معصوم بودن جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله

(این بحث ادامه مطالبی است که در قسمت اول همین فصل درباره قوانین مربوط به جانشینی رسول الله و لزوم معصوم بودن آن‌ها، و اختلاف نظر به وجود آمده بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله گذشت، اینک تتمه موضوع و مباحث مربوط به آنها ادامه می‌یابد):

جای تردید نیست در این که این اطاعت که در آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ...» آمده، اطاعتی است مطلق، و به هیچ قید و شرطی مقید و مشروط نشده، و  
۱- المیزان ج ۴، ص ۱۹۶.

بحثی در لزوم معصوم بودن جانشین رسول الله (ص) (۱۵۷)

این خود دلیل است بر این که رسول امر به چیزی و نهی از چیزی نمی‌کند، که مخالف با حکم خدا در آن چیز باشد، و گرنه واجب کردن خدا اطاعت خودش و اطاعت رسول را تناقضی از ناحیه خدای تعالی می‌شد، و موافقت تمامی اوامر و نواهی رسول با اوامر و نواهی خدای تعالی جز با عصمت رسول تصور ندارد و محقق نمی‌شود. این سخن عیناً در اولی الامر نیز جریان می‌یابد، چیزی که هست نیروی عصمت در رسول از آن جا که حجت‌هایی از جهت عقل و نقل بر آن اقامه شده فی حد نفسه و بدون در نظر گرفتن این آیه امری مسلم است و ظاهراً در اولی الامر این طور نیست، و ممکن است کسی توهم کند که اولی الامر که نامشان در این آیه آمده لازم نیست معصوم باشند، و معنای آیه شریفه بدون عصمت اولی الامر هم درست می‌شود؟!

با توجه به این که آیه شریفه از هر قیدی مطلق است، و لازمه مطلق بودنش همین

(۱۵۸) احکام حقوقی

است که بگوییم همان عصمتی که در مورد رسول مسلم گرفته شد، در مورد اولی الامر نیز اعتبار شده باشد، و خلاصه کلام: منظور از اولی الامر، آن افراد معینی هستند که مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای عصمتند. (۱)

۱- المیزان ج ۴، ص ۶۲۰.

بحثی در لزوم معصوم بودن جانشین رسول الله (ص) (۱۵۹)

## توضیحی درباره توهّم معصوم نبودن اولی الامر

(می‌گویند آن چیزی که خدای تعالی در این آیه مقرر فرموده، حکمی است که به مصلحت امت جعل شده، حکمی است که مجتمع مسلمین به وسیله آن از این که دستخوش اختلاف و تشتت گشته از هم متلاشی گردد حفظ می‌شود، و این چیزی زاید بر ولایت و سرپرستی معهود در بین امت‌ها و مجتمعات نیست، و همان چیزی است که می‌بینیم عموم مجتمعات - چه اسلامی و چه غیر اسلامی - آن را در بین خود معمول می‌دارند، یعنی یکی از افراد جامعه خود را انتخاب نموده و به او مقام واجب اطاعه بودن و نفوذ کلمه می‌دهند در حالی که از همان اول می‌دانند او هم مثل خودشان جایز الخطا است، و در احکامی که می‌رانند اشتباه هم دارد، و لیکن هر جا که جامعه فهمید حکم حاکم برخلاف قانون است، اطاعتش نمی‌کند، و او را به خطایی که کرده آگاه می‌سازد، و هر

جا که یقین به خطای او نداشت، و تنها احتمال می‌داد که خطا کرده به حکم و فرمان او عمل

(۱۶۰) احکام حقوقی

می‌کند، و اگر بعدها معلوم شد که خطا کرده مسامحه کند، و با خود فکر می‌کند مصلحت حفظ وحدت مجتمع و مصونیت از تشتت کلمه آن قدر بزرگ و مهم است، که مفسده اشتباه کاری‌های گاه به گاه حاکم را جبران می‌کند. حال اولی الامر در آیه شریفه و وجود اطاعت آنان نیز به همین حال است - و آیه چیزی زاید بر آنچه در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها معمول است افاده نمی‌کند - خدای تعالی طاعت مردم از اولی الامر را بر مؤمنین واجب فرموده، اگر احیاناً ولی امری برخلاف کتاب و سنت دستوری داد، مردم نباید اطاعتش کنند، و حکم این چنین او نافذ نیست، برای این که رسول خدا صلی الله علیه و آله - قاعده‌ای کلی به دست عموم مسلمین داده، و فرموده: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ - هیچ مخلوقی در فرمانی که به معصیت خدا می‌دهد نباید اطاعت شود.» و این دستور را شیعه و سنی روایت کرده‌اند، و با همین دستور است که اطلاق آیه تقیید می‌شود. و اما اگر عالما و عامدا حکم برخلاف قرآن نکرد، بلکه خطا کرد، و به غلط چنین حکمی را راند،

توضیحی درباره توهّم معصوم نبودن اولی الامر (۱۶۱)

اگر مردم فهمیدند که حکمش اشتباه است، او را از راه خطا به سوی حق یعنی حکم کتاب و سنت برمی‌گردانند، و اگر مردم نفهمیدند و تنها احتمال دادند که ممکن است حکمی که حاکم کرده مخالف با کتاب و سنت باشد حکمش را اجرا می‌کنند همان‌طور که اگر می‌دانستند مخالف نیست اجرا می‌کردند، و وجوب اطاعت حاکم در این نوع احکام هیچ عیبی ندارد، برای همان که گفتیم حفظ وحدت در امت و بقای سیادت و ابهت آن قدر مهم است که مفسده این مخالف کتاب و سنت‌ها را تدارک می‌کند، همچنان که در اصول فقه مقرر و محقق شده که طرق ظاهریه - از قبیل خبر واحد و بینه و امثال آن - حجتند، در حالی که احکام واقعیه به حال خود باقی است. و می‌گوییم اگر احتمالاً - طریق ظاهری برخلاف واقع از آب در آمده، مفسده‌اش به وسیله مصلحتی که در حجیت طرق ظاهری هست که تدارک می‌شود. و سخن کوتاه این که اطاعت اولی الامر واجب است، هر چند که معصوم نباشند، و احتمال فسق و خطا در آنان برود، چیزی که هست اگر مردم بر

(۱۶۲) احکام حقوقی

فسق آنان آگاه شدند اطاعتشان نمی‌کنند، و اگر از آنان خطا ببینند به سوی کتاب و سنت ارجاعشان می‌دهند، و در سایر احکام که علمی به خطای آن ندارند حکمش را انفاذ می‌کنند، و فکر نمی‌کنند، که ممکن است فلان حکم او برخلاف حکم خدای تعالی باشد، تنها ملاحظه مخالفت ظاهری را می‌کنند، چون مصلحتی مهم‌تر در نظر دارند، و آن عبارت است از مصلحت اسلام و مسلمین و حفظ وحدت کلمه آنان.)

این بود آن توهمی که گفتیم ممکن است کسی بکند، و خواننده عزیز اگر در بیانی که ما برای آیه کردیم دقت فرماید کاملاً متوجه بی‌پایگی آن می‌شود، برای این که هر چند که ممکن است ما این تقرب را در تقييد اطلاق آیه به صورت فسق قبول کنیم، و بگوئیم اطلاق آیه مورد بحث به وسیله کلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ يَهَّ الْخَالِقِ»، و آیات قرآنی که این معنا را می‌رساند تقييد می‌شود، مانند آیه

توضیحی درباره توهم معصوم نبودن اولی الامر (۱۶۳)

شریفه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ - خدای تعالی امر به فحشا نمی‌کند»، (۲۸ / اعراف) و آیاتی دیگر از این قبیل.

و همچنین ممکن است و بلکه واقع هم همین است که در شرع نظیر این حجیت ظاهریه که گفته شد جعل شده باشد، مثلاً اطاعت فرماندهان جنگ را که از طرف رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله منصوب می‌شدند بر سربازها واجب کرده باشد، و نیز اطاعت حکامی را که آن جناب برای بلادی از قبیل مکه و یمن معین کرد، و یا در مواقعی که خود سفر می‌کرد در مدینه جانشین خود می‌ساخت بر مردم آن جا واجب کرده باشد، و یا فتوای مجتهد را بر مقلد او حجیت کرده باشد، و یا حجت‌های ظاهری دیگری را قرار داده باشد، ولیکن این جعل حجیت ظاهری، آیه شریفه را مقید نمی‌کند، زیرا صحیح بودن مسأله‌ای از مسائل به‌خودی خود یک مطلب است، و مدلول ظاهر آیه قرآن بودنش مطلبی دیگر است.

(۱۶۴) احکام حقوقی

آنچه آیه مورد بحث بر آن دلالت می‌کند وجوب اطاعت این اولی الامر بر مردم است، و در خود آیه و در هیچ آیه دیگر قرآنی چیزی که این وجوب را مقید به قیدی و مشروط به شرطی کند وجود ندارد، تا برگشت معنای آیه شریفه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، به این شود که: «وَ أَطِيعُوا أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فِيمَا لَمْ يَأْمُرُوا بِمَعْصِيَةٍ - و اولی الامر خود را نیز اطاعت کنید مادام که امر به معصیت نکرده‌اند؟!» و یا به این شود که «وَ أَطِيعُوا أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا بِخَطَائِهِمْ - و اولی الامر خود را نیز اطاعت کنید، مادام که علم به خطای آن‌ها نداشته باشید؟!» و اما اگر شما را به معصیت امر کردند، و یا یقین کردید که در حکم خود خطا کرده‌اند دیگر اطاعتشان بر شما واجب نیست، بلکه بر شما واجب است که آنان را به سوی کتاب و سنت برگردانید، و کجی آن‌ها را راست کنید، مسلماً معنای آیه شریفه:

توضیحی درباره توهم معصوم نبودن اولی الامر (۱۶۵)

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، این نیست!

علاوه بر این که خدای سبحان در مواردی که قید، روشن‌تر از قید مورد بحث بوده، و طاعت هم کم اهمیت‌تر از طاعت مورد بحث بوده آن قید را ذکر کرده مثلاً در مورد احسان به پدر و مادر فرموده: «وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسَيْنًا وَ إِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»، (۸ / عنکبوت) با حال چطور ممکن است در آیه مورد بحث که مشتمل بر آسی از اساس دین و اصلی از اصول آن است، اصلی که رگ و ریشه همه سعادت‌های انسانی بدان منتهی می‌شود، هیچ قیدی از قیود را نیاورد، و به طور مطلق بفرماید: خدا و رسول و اولی الامر خود را اطاعت کنید؟

از این هم که بگذریم آیه شریفه بین رسول و اولی الامر را جمع کرده، و برای هر یک اطاعت را ذکر نموده و فرموده: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، با

(۱۶۶) احکام حقوقی

این حال که در مورد رسول حتی احتمال این نیز می‌رود که امر به معصیت کند و یا گاهی در خصوص حکمی دچار اشتباه و غلط گردد، اگر در مورد اولی الامر این احتمال برود به هیچ وجه نباید برای جلوگیری از این احتمال قیدی نیاورد، پس ما همین که می‌بینیم در مورد آنان نیز قیدی نیاورده، چاره‌ای جز این نداریم که بگوئیم آیه شریفه از هر قیدی مطلق است، و لازمه مطلق بودنش



همین است که بگوییم همان عصمتی که در مورد رسول مسلم گرفته شد، در مورد اولی الامر نیز اعتبار شده باشد، و خلاصه کلام: منظور از اولی الامر، آن افراد معینی هستند که مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای عصمتند.

حال ببینیم منظور از کلمه امر در عنوان اولی الامر چیست؟ منظور از آن، آن شأن و آن کارهایی است که با دین مؤمنین مخاطب به این خطاب، و یا به دنیای آنان ارتباط

توضیحی درباره توهّم معصوم نبودن اولی الامر (۱۶۷)

دارد، و مستقیم و غیر مستقیم به آن برگشت می کند، مؤید این که منظور از امر چنین شأنی است وسیع، دو آیه زیر است، که کلمه امر در هر دو به معنای امور دنیایی است، در یکی می فرماید: «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (۳۸/شوری) و هر چند که ممکن است به وجهی منظور از کلمه امر فرمان باشد، که در مقابل نهی است، لیکن این احتمال بعید است.

کلمه «أُولَى الْأَمْرِ» در این آیه مقید شده به قید «مِنْكُمْ» و ظاهر این قید این است که ظرفی باشد به اصطلاح مستقر، یعنی عامل آن از افعال عموم باشد نظیر بودن و امثال آن، و معنایش این باشد که اطاعت کنید اولی الامر را که از خودتان باشد، و این قید به همان معنایی است که قید «مِنْهُمْ» در آیه «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ» به آن معنا است و هم چنین در آیات زیر و نیز در دعایی است که از حضرت ابراهیم علیه السلام نقل

(۱۶۸) احکام حقوقی

کرده می فرماید: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ» و نیز درباره رسولان الهی فرموده: «رُسُلٌ مِنْكُمْ يَفْقُحُونَ عَلَيْكُمْ آيَتِي.» (۱۳۰ / انعام) منظور ما از این گفتار این است که خواننده را متوجه مردود بودن گفتار بعضی از مفسرین در معنای کلمه «مِنْكُمْ» بکنیم، آن مفسر گفته: از این کلمه که اولی الامر مقید به آن شده به خوبی استفاده می شود: که اولی الامر نیز فردی از افراد معمولی جامعه است، می فرماید اولی الامر را که فردی مثل خود شما مؤمن است، و مثل خود شما گاه گاهی گناه و خطا می کند اطاعت کنید. مفسر نام برده با این تفسیر خواسته است اعتبار مسأله عصمت از اولی الامر را بیندازد. (۱)

۱- المیزان ج ۴، ص ۶۲۱.

توضیحی درباره توهّم معصوم نبودن اولی الامر (۱۶۹)

### ولایت معصومین از اهل بیت رسول الله

به ناچار باید بگوییم: منظور از اولی الامر افرادی از امتند که در گفتار و کردارشان معصومند، و به راستی اطاعتشان واجب است - به عین همان معنایی که اطاعت خدا و رسولش واجب است - و چون ما قدرت تشخیص و پیدا کردن این افراد را نداریم، به ناچار محتاج می شویم به این که خود خدای تعالی در کتاب مجیدش و یا به زبان رسول گرامیش این افراد را معرفی کند، و به نام آنان تصریح نماید، قهراً آیه شریفه با کسانی منطبق می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایاتی که از طرق ائمه علیهم السلام تصریح به

(۱۷۰) احکام حقوقی

نام آنان کرده، و فرموده اولی الامر اینان هستند.

و اما این که بعضی گفته اند: اولی الامر خلفا و یا امیران جنگ و یا علمای بزرگ که مردم از اقوال و آرای آنان پیروی می کنند می باشد! جواب همه این نظریه ها این است که اولاً آیه شریفه دلالت دارد بر عصمت اولی الامر، و طبقاتی که نام برده شد بدون اشکال عصمت نداشتند مگر علی علیه السلام که طایفه ای از امت معتقد به عصمت آن جناب اند، و ثانیاً اقوال نام برده هیچ یک



همراه دلیل نیست. (۱)

### مدارک و ادله مبتنی بر ولایت معصومین از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله

۱- المیزان ج ۴، ص ۶۳۶.

مدارک مبتنی بر ولایت معصومین از اهل بیت رسول الله (۱۷۱)

نمونه‌ای از این مدارک، در کتاب خدا آیه ولایت و آیه تطهیر است و در سنت حدیث سفینه که در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَيْفِيْنِهِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ، - صفت اهل بیت من نظیر کشتی نوح است که هر کس سوار آن شد نجات یافت و هر کس از سوار شدنش تخلف ورزید غرق گردید!»

و حدیث ثقلین که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن حدیث فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي، أَهْلِ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا، - من برای بعد از خودم دو چیز بس سنگین در بین شما می گذارم:

کتاب خدا و عترتم را، که اهل بیت منند،

(۱۷۲) احکام حقوقی

در صورتی که بعد از من به آن دو تمسک بجوید،

هرگز گمراه نخواهید شد!»

(شرح و بسط مطلب بالا در جلد سوم المیزان، در مبحث محکم و متشابه آمده است، در ضمن در ذیل آیه ۶۲ سوره انعام در المیزان جلد: ۷ ص ۱۶۴ مطالبی به طور تفصیل در اثبات ولایت معصومین و رد توهمات مفسرین آمده است که خواننده محقق را به مطالعه آن مباحث دعوت می کنیم). (۱)

### قرآن و حکومت و ولایت همراه با تقوی

۱- المیزان ج ۴، ص ۶۳۶.

مدارک مبتنی بر ولایت معصومین از اهل بیت رسول الله (۱۷۳)

و اما حکومت از اعتباراتی است که مجتمع انسانی هیچ گاه از آن بی نیاز نبوده است، بهترین بیان و کامل ترین آن در اثباتش این آیه است، که بعد از شرح داستان طالوت می فرماید:

«...وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ.» (۲۵۱ / بقره)

و در قرآن کریم آیات بسیاری است که متعرض مُلک و حکومت یعنی «ولایت» و وجوب اطاعت از والی و مسائلی دیگر مربوط به ولایت شده است، و آیاتی دیگر است که مُلک و ولایت را موهبت و نعمت شمرده، مثلاً می فرماید:

«وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكَ عَظِيمًا،» (۵۴ / نساء) و یا می فرماید:

(۱۷۴) احکام حقوقی

«وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ،» (۲۰ / نساء)

«وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ!» (۲۴۷ / بقره)

چیزی که هست قرآن مسأله سلطنت و حکومت را به شرطی کرامت خوانده که با تقوا توأم باشد، چون در بین تمامی اموری

که ممکن است از مزایای حیات شمرده شود کرامت را منحصر در تقوا نموده:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ...» (۱۳ / حجرات)

و چون حساب تقوا تنها به دست خدا است، هیچ کسی نمی‌تواند با ملاک تقوا بر دیگران بزرگی بفروشد، به همین جهت پس هیچ فخری برای احدی بر احدی نیست، برای این که اگر کسی بخواهد به امور مادی و دنیوی بر دیگران فخر کند که امور دنیوی قرآن و حکومت و ولایت همراه با تقوی (۱۷۵)

فخر ندارد، و قدر و منزلت تنها از آن دین است، و اگر بخواهد با امور اخروی فخر بفروشد که آن هم به دست خدای سبحان است.

پس دیگر چیزی که انسان با آن فخر بفروشد باقی نمی‌ماند، و انسانی که دارای نعمت ملک و سلطنت است از نظر یک مسلمان نه تنها افتخاری ندارد، بلکه بارش سنگین‌تر و زندگیش تلخ‌تر است، بلکه اگر از عهده این بار سنگین برآید و ملازم عدالت و تقوا باشد البته نزد پروردگارش اجری عظیم‌تر از دیگران دارد، و خدا ثواب بیشتری به او می‌دهد.

و این همان سیره صالحه‌ای است که اولیای دین ملازم آن بودند، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت طاهرینش از ملک و سلطنت بیش از جنگ با جباره چیزی عایدشان نشد، همواره در این تلاش بودند که با طغیان طاغیان، و استکبار آنان معارضه نموده و نگذارند در زمین فساد راه بیندازند.

(۱۷۶) احکام حقوقی

و به همین جهت قرآن مردم را دعوت به این نکرده که در مقام تأسیس سلطنت و تشیید بنیان حکومت امثال قیصرها و کسری‌ها برآیند، بلکه مسأله ملک را شأنی از شئون مجتمع انسانی می‌داند، و این وظیفه را به دوش اجتماع نهاده است، همان‌طور که مسأله تعلیم و یا تهیه نیرو برای ترساندن کفار را وظیفه عموم دانسته است. (۱)

## قرآن و جامعه دینی

۱- المیزان ج ۳، ص ۲۳۰.

قرآن و جامعه دینی (۱۷۷)

اسلام اصل را تشکیل اجتماع و اتحاد و اتفاق بر دین دانسته، از تفرقه و دشمنی نهی نموده و فرموده است: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» (۱۵۳ / انعام) و نیز فرموده: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ.» (۶۴ / آل عمران)

پس قرآن کریم - به طوری که ملاحظه می‌کنید مردم را دعوت نمی‌کند مگر به سوی تسلیم خدای یگانه شدن، و از جوامع تنها آن جامعه را معتبر می‌داند که جامعه‌ای دینی باشد، و جوامع دیگر که هر یک شریکی برای خدا قرار می‌دهند و در برابر هر قصر مشیدی خضوع نموده، در برابر هر قیصر و کسراتی سر فرود می‌آورند، و برای هر پادشاهی مرز و حدودی جغرافیایی و برای هر طایفه‌ای، وطنی جداگانه قائلند، خرافاتی

(۱۷۸) احکام حقوقی

دیگر از این قبیل را جزء مقدسات خود می‌دانند، طرد نموده، و چنین اجتماعی را از درجه اعتبار ساقط می‌داند. (۱)

۱- المیزان ج ۳، ص ۲۳۲.

قرآن و جامعه دینی (۱۷۹)

## بخش دوم: مبانی مجازات اسلامی

## فصل اول: حکم قصاص

## حکم قصاص، اجرا، عفو و اثر حیاتبخش آن در اجتماع

(۱۸۰)

(۱۸۱)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بِغَدٍّ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید قصاص بر شما واجب است، آزاد در مقابل آزاد، و

(۱۸۲)

برده در مقابل برده، و زن در مقابل زن، پس اگر صاحب خون از بردارش (قاتل) بگذرد قاتل باید که احسان او را به خوبی تلافی کند و خونبهایی که بدهکار است به طرز خوبی بپردازد، این خود تخفیفی است از ناحیه پروردگارتان و هم رحمتی است، پس اگر کسی بعد از عفو کردن دبه درآورد و از قاتل قصاص بگیرد عذابی دردناک دارد،» (۱۷۸ / بقره)

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»

«و شما را در قصاص حیاتی است ای خردمندان اگر بخواهید تقوی داشته باشید!» (۱۷۹ / بقره)

۱- آیات فوق خطاب به مؤمنین است، و در این اشارتی است به این که حکم

حکم قصاص، اجرا، عفو و اثر حیاتبخش آن در اجتماع (۱۸۳)

قصاص مخصوص جامعه مسلمین است و کفاری که در کشورهای اسلامی به عنوان اهل ذمه زندگی می‌کنند و غیر آنان از کفار، مشمول آیه نیستند و آیه از کار آن‌ها ساکت است.

۲- اگر این آیه را با آیه «أَنْ النَّفْسِ بِالنَّفْسِ...» بسنجیم، نسبت تفسیر را برای آن دارد.

کلمه «قصاص» به معنای تعقیب کردن جای پاست، که گوئی جانی را در جنایتش تعقیب می‌کنند، و عین آن جنایت که او وارد آورده بر او وارد می‌آورند.

«فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ...» «عَفُو» از قاتل تنها در حق قصاص است، هر حقی که باشد، چه تمامی حق قصاص باشد و چه بعضی از آن، مثل این که صاحبان خون چند نفر باشند، بعضی حق قصاص خود را به قاتل ببخشند و بعضی نبخشند که در این صورت هم دیگر قصاص عملی نمی‌شود، بلکه (مثل آن صورتی که همه صاحبان حق از حق خود صرف نظر کنند)، تنها باید دیه یعنی خون‌بها بگیرند.

(۱۸۴) احکام حقوقی

اگر از صاحبان خون تعبیر به برادران قاتل کرد برای این بود که حس محبت و رأفت آنان را به نفع قاتل برانگیزاند و نیز بفهماند: در عفو لذتی است که در انتقام نیست.

«فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ...» صاحب خون وظیفه دارد که قاتل را تعقیب کند و خون بها را از او مطالبه نماید، مطالبه‌ای پسندیده، و بر قاتل است که خون بها را به برادرش که ولی کشته او است، با احسان و خوبی و خوشی بپردازد و دیگر امروز و فردا نکند و او را آزار ندهد.

«ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ...» یعنی حکم به انتقال از قصاص به دیه، خود تخفیفی است از پروردگار شما و به همین جهت تغییر نمی‌پذیرد، پس ولی خون نمی‌تواند بعد از عفو دوباره دبه در آورده و از قاتل قصاص نماید و اگر چنین کند، خود او هم متجاوز است و کسی که تجاوز کند و بعد از عفو قصاص کند عذابی دردناک دارد. (۱)

حکم قصاص، اجرا، عفو و اثر حیاتبخش آن در اجتماع (۱۸۵)

### قصاص، ضمانت حیات و زندگی شما!

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ!»

این جمله به حکمت تشریح قصاص اشاره می‌کند و هم توهمی را که ممکن است از تشریح عفو و دیه به ذهن برسد، دفع نماید و نیز مزیت و مصلحتی را که در عفو است، یعنی نشر رحمت و انگیزه رأفت را بیان نموده، می‌فرماید: عفو به مصلحت مردم نزدیک‌تر است، تا انتقام.

۱- المیزان ج ۱، ص ۶۵۵.

(۱۸۶) احکام حقوقی

حاصل معنای این جمله این است که عفو هر چند تخفیفی و رحمتی است نسبت به قاتل، (و رحمت خود یکی از فضائل انسانی است) و لکن مصلحت عموم تنها با قصاص تأمین می‌شود، قصاص است که حیات را ضمانت می‌کند نه عفو کردن و دیه گرفتن و نه هیچ چیز دیگر، و این حکم هر انسان دارای عقل است، و این که فرمود: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، معنایش این است که بلکه شما از قتل بپرهیزید و این جمله به منزله تعلیل است، برای تشریح قصاص.

آیه فوق نتیجه قصاص را بیان کرده و حقیقت مصلحت را ذکر کرده، که حیات است و همین کلمه حیات حقیقت آن معنایی را که نتیجه را افاده می‌کند متضمن است، چون قصاص است که سرانجام به حیات می‌انجامد نه قتل، برای این که بسیار می‌شود شخص را به عنوان این که قاتل است می‌کشند در حالی که بی‌گناه

قصاص، ضمانت حیات و زندگی شما! (۱۸۷)

بوده، این کشتن خودش عدوانا واقع شده و چنین کشتنی مایه حیات نمی‌شود.

عبارت قرآن به این نکته هم اشاره دارد که صاحب این کلام منظورش از این کلام جز حفظ منافع مردم و رعایت مصلحت آنان چیز دیگری نیست و اگر مردم به این دستور عمل کنند، چیزی عاید خود او نمی‌شود، چون می‌فرماید: «لَكُمْ - برای شما.» (۱)

### بیان حکم قصاص در انواع جنایات

«وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ

۱- المیزان ج ۱، ص ۶۵۷.

(۱۸۸) احکام حقوقی

بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

«و ما در تورات علیه یهودیان در باب قصاص حکم کردیم به این که جان قاتل در برابر قتلش و چشم جانی در برابر چشمی که از دیگری کور کرده و بینی جانی در برابر بینی دیگری که بریده شده، گرفته شود، و هر جراحی که جانی بر دیگران وارد آورده بر او وارد می‌آورند، و قصاص می‌گیرند - مگر آن که آسیب دیده تصدیق و احسان کند - پس اگر کسی تصدق کند و قصاص

نگیرد، این عمل نیکش کفاره گناهان او می‌شود - و باز تکرار می‌کنم - کسی که حکم نکند بدانچه خدا نازل کرده او و همفکرانش از ظالمند.» (۴۵ / مائده)  
 قصاص، ضمانت حیات و زندگی شما! (۱۸۹)

### قصاص قتل نفس، قطع عضو، و جراحات

سیاق این آیه مخصوصاً با در نظر گرفتن جمله: «وَالْجُرُوحِ قِصَاصٌ»، دلالت دارد بر این که مراد از این آیه بیان حکم قصاص در اقسام مختلف جنایات یعنی قتل نفس و قتل عضو و زخم وارد آوردن است. منظور از ناس کل بشر است.  
 در باب قصاص، نفس در مقابل نفس و چشم در مقابل چشم و بینی در مقابل بینی قرار می‌گیرد. و همچنین هر عضوی که جانی از یک انسان سلب کند همان عضو از خودش گرفته می‌شود. جان جانی در مقابل جانی که تلف کرده از او گرفته می‌شود، و چشم جانی در مقابل چشم مجنی علیه از کاسه درمی‌آید، و بینی جانی در مقابل بینی مجنی علیه، و گوش جانی در برابر گوش مجنی علیه، و همچنین دندانانش در برابر دندان  
 (۱۹۰) احکام حقوقی

او سلب می‌شود، و زخمی برابر زخمی که به مجنی علیه وارد آورده بر او وارد می‌آورند.  
 و در کوتاه‌ترین سخن با جانی همان معامله می‌شود که او را با مجنی علیه کرده است. (۱)

### عفو جانی، و گذشت از حق قصاص

«فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ...» یعنی کسی که از اولیای قصاص مثلاً ولی مقتول و یا خود منجی علیه که چشمش و یا عضو دیگری را از دست داده و یا جراحی برداشته از جرم جنایت کار بگذرد و او را ببخشد و از قصاص که حق او است صرف نظر کند  
 این

۱- المیزان ج ۵، ص ۵۳۶.

عفو جانی، و گذشت از حق قصاص (۱۹۱)

چشم پوشی کفاره گناهان او و یا کفاره جرم و جنایت جانی می‌شود. اگر صاحب حق قصاص تصدق کند و صرف نظر نماید همین عمل کفاره اوست، و اگر صاحب حق قصاص، از قصاص صرف نظر نکرد صاحب حکم - قاضی - باید طبق آن دستوری که خدا در قصاص نازل کرده حکم کند و آن حاکم و قاضی که طبق ما انزل الله حکم نکند از ستم کاران است. (۱)

۱- المیزان ج ۵، ص ۵۶۴.

(۱۹۲) احکام حقوقی

(۱۹۳)

### فصل دوم: مبانی احکام قتل عمد و غیر عمد

#### قتل غیر عمدی و کفاره و جبران آن

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتَلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوًّا لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ

يَجِدُ فَصِيَامٌ

(۱۹۴)

شَهْرَيْنِ مُتْتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»

«هیچ مؤمنی حق ندارد مؤمنی دیگر را بکشد، مگر به خطا، حال اگر کسی مؤمنی را به خطا به قتل برساند باید در کفاره آن یک برده مؤمن را آزاد کند و خون‌بھائی هم به کسان او تسلیم نماید، مگر آن که خونخواهان آن را ببخشند، و اگر ورثه مقتول مؤمن از مردمی باشد که بین شما و آنان عداوت و جنگ است، همان آزاد کردن برده مؤمن کافی است، و اگر مقتول از قومی باشد که بین شما و آنان پیمانی برقرار است باید برده‌ای مؤمن آزاد و خون‌بھائی به کسان او تسلیم کند و کسی که نمی‌تواند برده‌ای آزاد کند به جای آن دو ماه پی در پی روزه بگیرد، این بخشایشی از ناحیه خدا است که خدا همواره دانای فرزانه بوده است.» (۹۲ / نساء) قتل غیر عمدی (۱۹۵)

شروع آیه می‌فهماند که در مؤمن بعد از دخولش در حریم ایمان و قرقگاه آن، دیگر هیچ اقتضائی برای کشتن مؤمنی مثل خودش وجود ندارد، هیچ نوع کشتن مگر کشتن از روی خطا.

مؤمن هرگز قصد کشتن مؤمن را بدان جهت که مؤمن است نمی‌کند، یعنی با علم به این که مؤمن است قصد کشتن او نمی‌کند. و آیه مورد بحث با این حال در مقام آن است که به طور کنایه از کشتن مؤمن به عمد نهی تشریحی کند، و بفرماید: خدای تعالی هرگز این عمل را مباح نکرده و تا ابد نیز مباح نمی‌کند، و او کشتن مؤمن، مؤمن دیگر را تحریم کرده، مگر در یک صورت و آن صورت خطا است، چون در این فرض - که قاتل قصد کشتن مؤمن ندارد یا بدین جهت که اصلاً

(۱۹۶) احکام حقوقی

قصد کشتن را ندارد و یا اگر قصد دارد به این خیال قصد کرده که طرف کافری است جائز القتل - در مورد کشتن او هیچ حرمتی تشریح نشده است. (۱)

### کیفر قتل غیر عمد مؤمن

هر کس مؤمنی را به طور خطائی به قتل برساند بر او واجب می‌شود یک برده مؤمن را آزاد کند و خون‌بھائی هم به اهل مقتول بدهد، مگر آن که اهل مقتول خون‌بها را به وی صدقه دهند و خلاصه او را از دادن خون‌بها عفو نمایند، که در این صورت دیگر دادن

۱- المیزان ج ۵، ص ۵۹.

کیفر قتل غیر عمد مؤمن (۱۹۷)

دیه واجب نیست. (۱)

### قتل غیر عمد دشمن کافر حربی

منظور از قومی که عدو شما باشند همان کفاری است که سر جنگ با مسلمانان داشتند. و معنای آیه این است که اگر آن که کشته شده و به خطا کشته شده، خودش مؤمن و ورثه و اهلس کفار حربی باشند، از او ارث نمی‌برند و چون ارث نمی‌برند خون‌بها ندارند. (۲)

۱- المیزان ج ۵، ص ۶۰.

۲- المیزان ج ۵، ص ۶۱.

(۱۹۸) احکام حقوقی

**قتل غیر عمد کافر دارای قرارداد با مسلمین**

اگر مؤمن مقتول از قومی باشد که بین شما و بین ایشان عهدی برقرار است واجب است دیه را پردازد و برده‌ای را آزاد کند. اگر مسأله دیه را جلوتر از آزاد کرده برده ذکر کرد، برای این بود که تأکید در جانب میثاق را رعایت کرده باشد. (۱)

**تخفیف حق الله در جبران قتل غیر عمدی**

۱- المیزان ج ۵، ص ۶۱.

تخفیف حق الله در جبران قتل غیر عمدی (۱۹۹)

«فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامًا...» کسی که نمی‌تواند برده‌ای آزاد کند واجب است دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد.

«تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ...» یعنی این حکم که گفتیم واجب است روزه بگیرد بازگشت و عطف توجهی و عطف رحمتی است از ناحیه خدای تعالی درباره کسی که نمی‌تواند برده آزاد کند، و این بازگشت خدا منطبق با تخفیف است در نتیجه این حکم تخفیفی است که از ناحیه خدای تعالی در حق افرادی که استطاعت مالی ندارند.

البته احتمال این هم دارد که کلمه توبه قیدی باشد که به همه مطالب آیه شریفه راجع باشد و معنا چنین باشد. این که: کفاره برای قاتل خطائی واجب شد، خود توبه عنایتی است از ناحیه خدای تعالی به قاتل، در مورد آثار شومی که به طور قطع

(۲۰۰) احکام حقوقی

گریباننش را خواهد گرفت و آن آثار عبارت است از همان روزه و آن خون‌بها، پس مسلمان‌ها خود را ضبط کنند و بی‌محابا و به آسانی به کشتن مردم مبادرت نکنند، همچنان که در آیه شریفه: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ» (۱۷۹ / بقره) قصاص را مایه حیات جامعه دانسته است. (۱)

**فلسفه آزادی بردگان در مقابل قتل غیر عمدی**

این حکم توبه، برگشتی است از ناحیه خدای تعالی برای مجتمع و عنایتی است به آنان چون با اجرای این دستور رفته رفته عدد بردگان جامعه کمتر و عدد آزادها بیشتر

۱- المیزان ج ۵، ص ۶۱.

فلسفه آزادی بردگان در مقابل قتل غیر عمدی (۲۰۱)

می‌شود، اگر یک نفر از آنان به خطا کشته شده، یک نفر به عدد احرارشان افزوده می‌شود و ضرر مالی هم که به اهل مقتول رسیده، به وسیله دیه‌ای که به آنان تسلیم می‌شود جبران می‌گردد.

از این جا روشن می‌شود که اسلام آزادی را نوعی حیات، و بردگی را نوعی قتل می‌داند.

و نیز حد وسط از بها و منافع وجود یک فرد انسان را همان دیه کامله یعنی هزار دینار و یا صد شتر و یا ده هزار درهم می‌داند که انشاءالله در مباحث آینده این معنا را روشن می‌سازیم. (۱)

**مرجع تشخیص قتل غیر عمد**

۱- المیزان ج ۵، ص ۶۱.

## (۲۰۲) احکام حقوقی

و اما تشخیص این که کشتن در چه شرایطی عمدی است؟ و چه وقت خطائی است؟ و این که دیه چقدر است؟ و اهل مقتول که دیه را باید به آنان داد چه کسانیند؟ و میثاق که اگر باشد خون‌بها به اهل مقتول داده می‌شود و اگر نباشد داده نمی‌شود چگونه میثاقی است؟ پاسخ همه این‌ها به عهده سنت است نه به عهده فن تفسیر، کسانی که می‌خواهند به این مسائل آگاه شوند باید به کتب فقه مراجعه نمایند. (۱)

۱- المیزان ج ۵، ص ۶۲.

فلسفه آزادی بردگان در مقابل قتل غیر عمدی (۲۰۳)

## قتل عمدی

«وَمَنْ يَفْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»

«و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد جزایش جهنم است که جاودانه در آن باشد و خدا بر او غضب آورد و لعنتش کند و عذابی بزرگ برایش آماده دارد.» (۹۳ / نساء)

«تَعَمَّد» به معنای آن است که قصد کنی عملی را به همان عنوانی که دارد انجام دهی، و چون فعل اختیاری خالی از قصد عنوان نیست، تصور دارد که یک عمل دارای چند

## (۲۰۴) احکام حقوقی

عنوان باشد، و در نتیجه ممکن است که یک فعل از جهتی عمدی باشد و از جهتی دیگر خطائی، مثلاً کسی که از دور شبحی می‌بیند و می‌پندارد آهو و یا گورخر است، در حالی که در واقع انسانی است که دارد چیزی از زمین جمع می‌کند، بیننده به خیال شکار آن را هدف قرار می‌دهد و می‌کشد، تیراندازی او به سوی شکار عمدی است، ولی انسان کشتنش چوب و یا مشت و یا لگدش به قتلگاه او برمی‌خورد و او را می‌کشد، عمل واحدی را انجام داده، اما عنوان تأدیش عمدی است و کشتنش خطائی.

بنابراین کسی مؤمنی را عمداً به قتل رسانده که مقصودش از عملی که کرده - زدن - یا - تیرانداختن - همان قتل بوده باشد، یعنی هم بداند که این مشت و لگد و یا تیر او را می‌کشد و هم بداند شخصی که به دستش کشته می‌شود مؤمن است، آن را قتل عمد مؤمن نامند. (۱)

۱- المیزان ج ۵، ص ۶۲.

قتل عمدی (۲۰۵)

## کیفر قتل عمد مؤمن: آتش ابدی

خدای عز و جل در این آیه شریفه چنین قاتلی را به سختی تهدید کرده و به او وعده خلود در آتش داده: «هر کس مؤمنی را به عمد بکشد جزایش جهنم است که جاودانه در آن باشد و خدا بر او غضب آورد و لعنتش کند و عذابی بزرگ برایش آماده دارد.» چیزی که هست در سابق، آن جا که پیرامون آیه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...» (۴۸ / نساء) و آیه: «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» (۵۳ / زمر) بحث می‌کردیم گفتیم این دو آیه مورد بحث وعده آتش خالد و دائم را می‌دهد، لیکن صریح در حتمی بودن آن

## (۲۰۶) احکام حقوقی

نیست و ممکن است خلود آن به وسیله توبه و یا شفاعت مورد عفو قرار گیرد. (۱)



## قتل عمد، و ضرورت تشخیص مؤمن و کافر در امر جهادی

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»

«ای کسانی که ایمان آوردید چون در راه خدا سفر می‌کنید و به افراد ناشناس

۱- المیزان ج ۵، ص ۶۲.

قتل عمد و ضرورت تشخیص مؤمن و کافر در امر جهادی (۲۰۷)

برمی‌خورید درباره آنان تحقیق کنید - و به کسی که سلام به شما می‌کند نگوئید مؤمن نیستی - تا به منظور گرفتن اموالش او را به قتل برسانید و بدانید که نزد خدا غنیمت‌های بسیار هست، خود شما نیز قبل از این، چنین بودید و خدا با نعمت ایمان بر شما منت نهاد، پس به تحقیق پردازید که خدا به آنچه می‌کنید باخبر است.» (۹۴ / نساء)

کلمه «ضَرْبٌ» به معنای سیر در زمین و مسافرت است و اگر ضرب را مقید کرده به قید سیل الله برای این بود که بفهماند منظور از این سفر خارج شدن از خانه به منظور جهاد است.

و کلمه «تَبَيَّنٌ» به معنای تمیز دادن، و منظور از آن تمیز دادن مؤمن از کافر است به

(۲۰۸) احکام حقوقی

قرینه این که می‌فرماید: و به کسانی که در برابر شما القای سلام می‌کنند نگوئید: تو مؤمن نیستی.

و مراد از «الْقَايَ سَلَامٌ» همان تحیت سلام است که تحیت اهل ایمان است.

و مراد از این که فرمود: «به او مگوئید تو مؤمن نیستی!» برای جلوگیری از بهانه‌گیری افراد بهانه‌جو در جنگیدن و گرفتن غنیمت است. می‌فرماید: چنین هدف پست و مادی را مجوز جنگیدن با آنان نسازید زیرا: «عِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ - نزد خدا مغانم بسیار هست!»

«كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا...» یعنی شما قبل از این که ایمان بیاورید همین وضع را داشتید، یعنی همه در پی به دست آوردن عرض و متاع حیات دنیا بودید، ولی خدای تعالی بر شما منت نهاد، ایمانی به شما داد که آن ایمان شما را از آن هدف پست منصرف نموده، متوجه به سوی خدا و مغانم بسیاری که نزد او است کرد،

قتل عمد و ضرورت تشخیص مؤمن و کافر در امر جهادی (۲۰۹)

حال که خدا چنین منتهی بر شما نهاده، وقتی با جمعیتی روبرو می‌شوید که وضعیتشان برایتان روشن نیست که آیا دوستند یا دشمنند؟ می‌خواهند با شما بجنگند و یا سر جنگ ندارند؟ مسلمانند و یا کافرند؟ تحقیق کنید، تا بی‌گدار به آب نزده باشید و اگر تبیین را تکرار کرد، برای این بود که حکم را تأیید کرده باشد.

این آیه شریفه گذشته از این که در مقام نصیحت و موعظه است، مشتمل بر نوعی توبیخ و سرزنش نیز هست، ولی تصریح ندارد به این که آن قتلی که علی‌الظاهر واقع شده، قتل عمد و آن هم قتل مؤمن بوده، و بنابراین از ظاهر آیه برمی‌آید که قتل خطائی بوده که به وسیله بعضی از مؤمنین صورت گرفته، و او کسی از مشرکین را کشته، به خیال این که مشرک است و اگر القای سلام کرده از ترس بوده، و حال آن که این‌طور نبوده و او به راستی مسلمان شده و یا می‌خواسته مسلمان شود.

(۲۱۰) احکام حقوقی

و آیه شریفه توبیخش می‌کند به این که اسلام، ظاهر حال و گفتار افراد را معتبر می‌داند و مسلمانان حق تفتیش از باطن

کسی ندارند، باطن هر کسی را خدا می‌داند و امر دل‌ها به دست خدای لطیف و خبیر است. (۱)

۱- المیزان ج ۵، ص ۶۳.

قتل عمد و ضرورت تشخیص مؤمن و کافر در امر جهادی (۲۱۱)

### قتل نفس یک نفر معادل قتل کل انسان‌هاست!

«مِنْ أَجْلِ ذَلِكِ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنْ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لُمْسِرُونَ»

«به خاطر همین ماجرا (قتل هابیل پسر آدم علیه السلام به دست قابیل که از حسد و تکبر و هواپرستی انسان خبر می‌دهد) بود که ما به بنی اسرائیل اعلام کردیم که هر کس یک انسان را بکشد بدون این که او کسی را کشته باشد و یا فساد در زمین کرده باشد مثل این است که همه مردم را کشته (چون انسانیت را مورد حمله قرار داده که در همه یکی است)، و هر کس یک انسان را از مرگ نجات دهد مثل این است

(۲۱۲) احکام حقوقی

که همه را از مرگ نجات داده و با این که رسولان ما برای بنی اسرائیل معجزاتی روشن آوردند. با این حال بسیاری از ایشان بعد از آن همه پیامبر که برایشان پیامد در زمین زیاده‌روی می‌کنند.» (۳۲ / مائده)

از ظاهر سیاق آیه بر می‌آید که موضوع مربوط به داستان پسران آدم است، که قبلاً یعنی در آیات قبلی سخن از آن رفت، و وجهش این است که این داستان از طبیعت بشر خبر می‌دهد، طبیعتی که خاص پسران آدم نبوده، می‌فرماید طبع این نوع جاندار یعنی انسان چنین است که اگر دنبال هوا و هوس را بگیرد، و قهراً کارش به حسادت و کینه‌ورزیدن به افراد منجر شود، آن هم حسد و کینه ورزیدن به سرنوشتی که در اختیار خود آنان نیست (از قبیل این که چرا فلانی خوش صورت و خوش صدا و امثال این‌ها است)، در نتیجه همین پیروی هوا او را وادار می‌کند به این که بر سر ناچیزترین

قتل نفس یک نفر معادل قتل کل انسان‌هاست! (۲۱۳)

مزیتی که در دیگران هست نسبت به درگاه ربوبی چون و چرا کند و در صدد بر آید که خلقت خدا را به دلخواه خود از بین ببرد، مثلاً فرد محسود را بکشد، هر چند که آن محسود دوست او و حتی برادر پدری و مادری او باشد.

پس تک تک نوع انسان، افراد یک نوعند، و شاخه‌های یک تنه درختند، در نتیجه یک فرد از این نوع از انسانیت همان را دارد که هزاران فرد آن را دارند، و هزاران فرد از این حقیقت همان را دارند که یک فرد دارد، و تنها غرض خدای تعالی از خلقت افراد این نوع و تکثیر نسل آن این است که این حقیقت که در تک تک افراد عمری کوتاه دارد، همچنان در روی زمین باقی بماند، به همین منظور نسلی را جانشین نسل سابق می‌کند، تا نسل لاحق مانند سابق خدای را در روی زمین عبادت کند، بنابراین اگر یک فرد از این نوع کشته شود خلقت خدا تباہ شده، و غرض خدای سبحان که بقای انسانیت نسل بعد از

(۲۱۴) احکام حقوقی

نسل بود باطل شده است، و قاتل در مقام معارضة و منازعه با مقام ربوبی برآمده، همچنان که برادر مؤمن در داستان مورد بحث قبل از آن که کشته شود به برادر قاتلش گفت:

- «مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»

- «من دست خود برای قتل تو دراز نمی‌کنم،

من از خدای رب العالمین می‌ترسم» (۲۸ / مائده)

و باین گفتارش اشاره کرد به این که قتل بدون حق، منازعه با ربوبیت رب العالمین است.

پس به خاطر این که طبیعت بشر چنین طبیعی است که یک بهانه واهی و موهوم او را وادار می‌سازد به این که مرتکب ظلمی شود که در حقیقت معنای آن ابطال حکم ربوبیت و تباه ساختن غرض خدای تعالی از خلقت نوع بشر است، و نیز به خاطر این که بنی‌اسرائیل دستخوش همین بهانه‌ها شدند، و حسد و کبر و پیروی هوا وادارشان کرد قتل نفس یک نفر معادل قتل کل انسان‌هاست! (۲۱۵)

به این که حق را پایمال کنند، لذا در این آیات حقیقت این ظلم فجیع را برای آنان بیان نموده، می‌فرماید بر حسب دقت و واقع‌نگری کشتن یک فرد در نزد خدای سبحان به منزله کشتن همه بشر است، و در مقابل زنده کردن یک نفس نزد او به منزله زنده کردن کل بشر است.

و این کتابت که در آیه مورد بحث آمده است و فرموده: بدین جهت ما بر بنی‌اسرائیل چنین و چنان نوشتیم هر چند مشتمل بر یک حکم تکلیفی نیست و نمی‌خواهد مثلاً بفرماید: کسی که یک نفر را کشته دیه و خون‌بهای هزاران نفر را باید بدهد و یا گناهش برابر گناه کسی است که هزاران نفر را کشته باشد ولیکن در عین حال خالی از تشدید و تهدید هم نیست، آری عملی که از نظر اعتبار به منزله کشتن همه بشر باشد قطعاً در برانگیختن خشم و سخط الهی اثر دارد، حال یا این خشم در دنیا گریبان مرتکب را بگیرد و یا در آخرت.

(۲۱۶) احکام حقوقی

و به عبارتی مختصر معنای جمله مورد بحث این است که از آن‌جا که طبع انسان این است که به هر سبب و بهانه واهی به ارتکاب این ظلم عظیم کشیده می‌شود، و بنی‌اسرائیل هم سابقه‌هائی از ظلم داشتند، لذا برایشان واقعیت قتل نفس را بیان کردیم باشد که دست از تجاوزها و اسراف‌ها بردارند، قبلاً هم پیامبران ما برای آنان آیاتی روشن آورده بودند، ولی آن‌ها همچنان در زمین به اسراف‌گری خود ادامه دادند. (۱)

## اعدام‌های مجاز

۱- المیزان ج ۵، ص ۵۱۴.

اعدام‌های مجاز (۲۱۷)

۱- برای قصاص،

۲- برای از میان برداشتن مفسدین فی الارض

این که فرمود: «أَنَّ مِنْ قَتَلِ نَفْسًا بَغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» با جمله «بِغَيْرِ نَفْسٍ» دو نوع نفس را استثناء کرد، یکی قتل به عنوان قصاص است که در آیه شریفه: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ»، (۱۷۸ / بقره) حکم به لزوم چنان قتل‌ی نموده و فرموده قتل به عنوان قصاص و هر نوع قصاصی دیگر نه تنها به منزله قتل همه مردم نیست بلکه مایه حیات جامعه است، و دوم قتل به جرم فساد در زمین است که در آیه بعدی درباره آن سخن گفته، و فرموده: «أَنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا...» (۳۳ / مائده) (۱)

۱- المیزان ج ۵، ص ۵۱۶.

(۲۱۸) احکام حقوقی

## چگونگی برابر بودن قتل یک فرد با کل انسان‌ها

یک فرد از انسان از حیث آن حقیقتی که با خود حمل می‌کند و با آن زنده است و با آن می‌میرد، حقیقتی است که در همه افراد

یکی است، و فرقی بین بعضی از افراد و کل افراد نیست و فرد واحد و افراد بسیار در آن حقیقت واحدند، و لازمه این معنا این است که کشتن یک فرد به منزله کشتن نوع انسان باشد و به عکس زنده کردن یک فرد زنده کردن همه انسان‌ها باشد، این آن حقیقتی است که آیه مورد بحث آن را افاده می‌کند.

و اما جمله بعدی آیه شریفه که می‌فرموده: «فَكَأْتُمَا حَيَاةَ النَّاسِ جَمِيعًا» مراد از زنده

چگونگی برابر بودن قتل یک فرد با کل انسان‌ها (۲۱۹)

کردن یک انسان آفریدن یک انسان زنده و یا زنده کردن یک انسان مرده نیست بلکه مراد از آن، چیزی است که در عرف عقلا احیاء شمرده شود، عقلا وقتی طبیب بیماری را معالجه می‌کند و یا غواص غرقی را از غرق نجات می‌دهد و یا شخصی اسیری را از دست دشمن رها می‌سازد، می‌گویند فلانی فلان شخص را زنده کرد (و یا می‌گویند حق حیات بر او دارد)، خدای تعالی نیز در کلام مجیدش از این گونه تعبیرها دارد، مثلاً هدایت به سوی حق را احیاء خوانده و فرموده است: «أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ...» (۱۲۲ / انعام) پس به حکم این آیه کسی که گمراهی را به سوی ایمان راهنمایی کند او را زنده کرده است. (۱)

۱- المیزان ج ۵، ص ۵۱۶.

(۲۲۰) احکام حقوقی

چگونگی برابر بودن قتل یک فرد با کل انسان‌ها (۲۲۱)

### مجازات قتل مؤمن یا انتحار و خودکشی

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا»

«هان! ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال خود را در بین خود به باطل مخورید، مگر آن که تجارتي باشد ناشی از رضایت دهنده و گیرنده و یکدیگر را به قتل نرسانید، که خدای شما مهربان است.» (۲۹ / نساء)

«وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذْوَانَا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُضَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»

«و هر کس از در تجاوز و ستم چنین کند به زودی او را در آتشی وصف ناپذیر

(۲۲۲) احکام حقوقی

خواهیم کرد، و این برای خدا آسان است.» (۳۰ / نساء)

مجازات قتل مؤمن یا انتحار و خودکشی (۲۲۳)

### جان مؤمن: جان کل جامعه دینی است!

«وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ...» ظاهر این جمله نهی از این است که خود را بکشید، ولی وقتی کنار جمله: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم...» (۱۸۸ / بقره) قرار گرفته ظاهر آن این است که همه مؤمنین را یک واحد فرض کرده که آن واحد دارای مالی است، و باید آن را از غیر طریق باطل بخورد، ای بسا که اشاره به این معنا از آن استفاده شود و حتی دلالت کند بر این که مراد از کلمه «أَنْفُس» تمامی افراد جامعه دینی باشد، و مانند جمله قبل همه مؤمنین را فرد واحدی فرض کرده باشد، به طوری که جان هر فردی جان سایر افراد است، در نتیجه در مثل چنین مجتمعی نفس و جان یک فرد هم جان خود او است، و هم جان سایر افراد، پس چه خودش را بکشد و چه غیر را،

## (۲۲۴) احکام حقوقی

خودش را کشته، و به این عنایت جمله: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ...» جمله‌ای است مطلق هم شامل انتحار می‌شود - که به معنای خودکشی است - و هم شامل قتل نفس و کشتن غیر.

و ای بسا بتوان از ذیل آیه که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» استفاده کرد که مراد از این قتل نفس که از آن نهی کرده معنایی است عمومی‌تر به طوری که هم شامل کشتن غیر شود، و هم شامل انتحار، و هم شامل به خطر انداختن خویش گردد، و خلاصه کاری کند که منجر به کشته شدنش گردد، برای این که در ذیل آیه نهی نامبرده را به رحمت خدا تعلیل کرده و فرموده این کار را مکنید زیرا خدا به شما مهربان است، و برای کسی پوشیده نیست که چنین تعلیلی با مطلق بودن معنا سازگارتر است، و بنا بر این تعلیل، آیه شریفه معنایی وسیع پیدا می‌کند، و همین سازگاری، خود مؤید آن است که بگوئیم جمله: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» تعلیلی است برای جمله: «وَلَا تَقْتُلُوا»

جان مؤمن: جان کل جامعه دینی است! (۲۲۵)

أَنْفُسَكُمْ...» به تنهایی. (۱)

۱- المیزان ج ۴، ص ۵۰۵.

## (۲۲۶) احکام حقوقی

## یکسان بودن مجازات اسلامی در مورد مسلمان و غیر مسلمان

«لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا آمانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَى بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»

«داشتن احترام به درگاه خداوند نه به دلخواه شماست و نه به آرزوی اهل کتاب هر کس گناهی کند بدان کیفر داده می‌شود و سوای خدا برای او یار و یاورى یافت نخواهد شد،» (۱۲۳ / نساء)

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ فِيهَا»

«و هر کس از زن و مرد کارهای شایسته کند، به شرطی که ایمان

جان مؤمن: جان کل جامعه دینی است! (۲۲۷)

داشته باشد، به بهشت داخل می‌شود و حتی به قدر پوسته هسته خرما ستم نمی‌بیند.» (۱۲۴ / نساء)

جمله «مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَى بِهِ» مطلق است و به همین جهت هم شامل کیفرهای دنیوی می‌شود که شریعت اسلام آن را مقرر کرده، از قبیل قصاص کردن جانی و بریدن دست دزد و شلاق زدن و سنگسار کردن زانی و امثال آن از احکام سیاسات و غیر سیاسات، و هم شامل کیفرهای اخروی می‌شود که خدای تعالی چه در کتابش و چه به زبان رسول گرامیش آن‌ها را وعده داده است.

مناسب با مورد آیات کریمه مورد بحث و منطبق با آن‌ها نیز همین بود که جمله مورد بحث را مطلق بیاورد، چون در روایاتی که در شأن نزول این آیات وارد شده، آمده

## (۲۲۸) احکام حقوقی

است که: این آیات درباره سرقتی نازل شد که شخصی مرتکب آن شده بود و آن گناه خود را به گردن فردی یهودی یا مسلمان انداخته بود، تازه او و دار و دسته‌اش به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اصرار می‌کردند که علیه آن یهودی یا مسلمان بی‌گناه حکم کند.

و باز به همین جهت جمله: «وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» نیز مطلق شده، هم شامل ولی و نصیرهای دنیوی از قبیل رسول‌الله و یا اولی‌الامر می‌شود و در نتیجه می‌فهماند که نه آن دو وی را شفاعت می‌کنند و نه خویشاوندیش با آن دو برایش

فائده‌ای دارد و نه احترام اسلام و دین از شلاق خوردن او جلوگیری می‌کند و هم شامل ولی و نصیرهای اخروی می‌شود و می‌فهماند که در آخرت هیچ کس نمی‌تواند از معذب شدن گناه کاران مانع شود مگر افرادی که آیات بعد شامل آنان است.

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ

یکسان بودن مجازات در مورد مسلمان و غیرمسلمان (۲۲۹)

وَلَا يُظَلَّمُونَ تَقِيرًا» این آیه شریفه بیانگر وضع شق دوم است و پاداش کسانی را خاطر نشان می‌سازد که اعمال صالح می‌کنند و آن پاداش عبارت است از بهشت، چیزی که هست خدای تعالی در این آیه از یک جهت رسیدن به بهشت را توسعه و تعمیم داده و از سوی دیگر فعلیت آن را مقید کرده به قیدی که آن فعلیت را تضييق می‌کند.

از یک سو شرط کرده که صاحب عمل صالح اگر بخواهد به پاداش خود یعنی بهشت برسد، باید که دارای ایمان باشد، چون هر چند پاداش در برابر عمل است و لیکن آن که کافر است کفرش برای او عملی باقی نمی‌گذارد و هر عمل صالحی بکند آن را حبط و بی‌اجر می‌نماید، همچنان که قرآن کریم در جای دیگر فرموده: «...وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ...!» (۸۸ / انعام)

و از سوی دیگر نفرموده: «وَمَنْ يَعْمَلِ الصَّالِحَاتِ» تا در نتیجه پاداش اخروی و

(۲۳۰) احکام حقوقی

بهشت را منحصر کرده باشد به کسانی که همه اعمال صالحه را انجام دهند، بلکه فرمود: «وَمَنْ يَعْمَلِ مِنَ الصَّالِحَاتِ» و این خود توسعه‌ای است در وعده به بهشت.

بله، از آن جا که مقام، مقام بیان جزاء است، رعایت این دقت لازم بود، فضل الهی نیز همین را اقتضاء می‌کرد که جزای خیر آخرت را منحصر در افرادی انگشت‌شمار نکند بلکه آن را عمومیت دهد تا شامل حال هر کسی که ایمان آورد و مقداری اعمال صالحه انجام دهد بگردد و آن گاه از راه توبه بنده و یا شفاعت شفیعیان، بقیه اعمال صالح را که او انجام نداده و گناهانی را که مرتکب شده، تدارک و جبران نماید، همچنان که در کلام مجیدش فرموده: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ.» (۴۸ / نساء)

و از سوی سوم با آوردن جمله «مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ»، حکم را عمومیت

یکسان بودن مجازات در مورد مسلمان و غیرمسلمان (۲۳۱)

داده تا شامل مردان و زنان هر دو بشود و اختصاص به مردان نداشته باشد.

و چه بسا همین سرّ در کار بوده که دنبال جمله «فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» اضافه کرد که: «وَلَا يُظَلَّمُونَ تَقِيرًا» تا جمله اول دلالت کند بر این که زنان نیز مانند مردان دارای مثبت و اجرند و جمله دوم بفهماند که هیچ فرقی بین آن دو از جهت زیادت پاداش و نقصان آن نیست، همچنان که در جای دیگر به این حقایق تصریح نموده و فرموده: «فَأَسْتَجِبْ لَهُمْ رُبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ...» (۱۹۵ / آل عمران) (۱)

### امر به رعایت انصاف و عدالت در مجازات متقابل

۱- المیزان ج ۵، ص ۱۴۱.

(۲۳۲) احکام حقوقی

«وَأَنْ عَاقِبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَاقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُمْ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ»

«اگر عقوبت می‌کنید، نظیر آن عقوبت که دیده‌اید، عقوبت کنید و اگر صبوری کنید همان برای صابران بهتر است!» (۱۲۶ / نحل)

«عُقُوبَتِ» و «عِقَابِ» و «مُعَاقِبَةُ» تنها در مورد عذاب به کار می‌رود. و معاقبت غیره این است که دنبال عملی که او کرد و تو را

ناراحت ساخت عملی کنی که او را ناراحت بسازد که این معنا با معنای مجازات و مکافات منطبق است.

پس این که فرمود: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ...» به طوری که از سیاق برمی آید خطابش به مسلمین است، و لازمه‌اش این است که مراد از معاقبت، مجازات مشرکین و کفار باشد، و مراد از جمله «عُوقِبْتُمْ» به عقابی باشد که کفار به مسلمانان امر به رعایت انصاف و عدالت در مجازات متقابل (۲۳۳)

کرده‌اند که چرا به خدا ایمان آورده‌اید، و چرا خدایان ما را رها کرده‌اید؟ و معنای آیه این می‌شود که اگر خواستید کفار را به خاطر این که شما را عقاب کرده‌اند عقاب کنید رعایت انصاف را بکنید، و آن گونه که آن‌ها شما را عقاب کرده‌اند عقابشان کنید نه بیشتر!

و معنای جمله «وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُمْ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ» (۱۲۶ / نحل) این است که اگر بر تلخی عقاب کفار بسازید و در مقام تلافی بر نیائید برای شما بهتر است، چون این صبر شما در حقیقت ایثار رضای خدا و اجر و ثواب او بر رضای خودتان و تشفی قلب خودتان است، در نتیجه عمل شما خالص برای وجه کریم خدا خواهد بود. علاوه بر این، گذشت، کار جوانمردان است، و آثار جمیلی در پی دارد. (۱)

۱- المیزان ج ۱۲، ص ۵۳۸.

(۲۳۴) احکام حقوقی

### روایات وارده درباره حکم قصاص و شرایط آن

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که در ذیل جمله اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ فرمود: اگر آزاد، برده‌ای را بکشد، به خاطر آن برده کشته نمی‌شود، تنها او را به سختی می‌زنند و سپس خون بهای برده را از او می‌گیرند و نیز اگر مردی زنی را کشت و صاحبان خون آن زن خواستند قاتل را بکشند، باید نصف دیه قاتل را به اولیاء او بپردازند.

و در کافی از حلبی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که گفت: از آن جناب از معنای کلام خدای عز و جل پرسیدم، که می‌فرماید: «فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ» (۴۵ / مائده) روایات وارده درباره حکم قصاص و شرایط آن (۲۳۵)

فرمود: یعنی اگر صدقه بدهد، و از قاتل کمتر بگیرد به همان مقدار که عفو کرده، از گناهانش می‌ریزد.

و نیز گفت: از آن جناب از معنای: «فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَحْيِهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَادَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ» (۱۷۸ / بقره) پرسیدم، فرمود: سزاوار است کسی که حقی به گردن کسی دارد، برادر خود را در فشار نگذارد، با این که او به گرفتن دیه مصالحه کرده است و نیز سزاوار است کسی که حق مردم به گردن دارد، در اداء آن با این که تمکن دارد: امروز و فردا نکند و در هنگام دادن با احسان بدهد.

و نیز گفت: از آن جناب از این جمله پرسیدم: که خدای عز و جل می‌فرماید: «فَمَنْ اعْتَدَىٰ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ» فرمود: این درباره کسی است که دیه قبول می‌کند و یا به کلی عفو می‌کند و یا دیه را به مبلغی و یا چیزی صلح می‌کند، بعد دبه درمی‌آورد و (۲۳۶) احکام حقوقی

قاتل را می‌کشد که کیفرش همان است که خدای عز و جل فرموده است.

در کتاب فقیه آمده: که امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که خود را عمداً به قتل رساند برای همیشه در آتش جهنم خواهد ماند، چون خدای تعالی فرموده: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا. وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُضَلِّهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا.» (۲۹ و ۳۰ / نساء)



مؤلف: روایات به طوری که ملاحظه می‌کنید معنای آیه را عمومیت می‌دهد، به طوری که شامل به خطر انداختن خود نیز بشود. در کتاب فقیه از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در پاسخ از این مسأله که لشگر اسلام در بلاد کفر مردی مسلمان را به خیال این که کافر است کشته‌اند، فرمود: امام مسلمین وقتی از ماجرا خبردار می‌شود، بجای آن مسلمان که کشته شده، یک روایات وارده درباره حکم قصاص و شرایط آن (۲۳۷)

برده مسلمان آزاد می‌کند، این دستور خدای عز و جل است که می‌فرماید: «فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ...» (۹۲ / نساء)

مؤلف: نظیر این روایت را عیاشی آورده و در این که فرمود: به جای آن اشاره است به این که حقیقت آزاد کردن برده، اضافه شدن فردی است به آزادگان مسلمین، به‌خاطر این که یک نفر از عدد آنان کاسته شده است.

و چه بسا که از این نکته استفاده شود که به طور کلی مصلحت در آزاد کردن بردگان در همه کفارات همین افزودن شدن یک فرد غیرعاصی است به جمعیت مؤمنین، به‌خاطر کم شدن یک فرد عاصی از آنان. (دقت بفرمائید)

در کافی از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: اگر شخصی که کفاره دو ماه پی در پی به گردن دارد و در بین ماه اول یک روز روزه را بخورد، باید دوباره همه

(۲۳۸) احکام حقوقی

یک ماه را از نو بگیرد و اگر یک ماه اول را پی در پی گرفت و چند روزی هم از ماه دوم گرفت، ولی پیش آمدی برایش شد که نتوانست ماه دوم را به پایان برساند، آن چند روز را قضا می‌کند.

مؤلف: منظور حضرت به طوری که دیگران هم گفته‌اند این است که آنچه به عهده‌اش باقی مانده قضا می‌کند، این نکته از مسأله تابع و این که باید پشت سر هم باشد، استفاده شده است.

و در کافی و تفسیر عیاشی، از آن جناب روایت شده در پاسخ شخصی که پرسید: آیا توبه مؤمنی که مؤمن دیگر را عمداً به قتل رسانده باشد قبول است یا نه؟ فرمود: اگر او را به جرم این که مؤمن و دارای ایمان است کشته باشد توبه ندارد و توبه‌اش قبول نیست و اگر از شدت خشم و یا به خاطر چیزی از منافع دنیا بوده، توبه‌اش این است که روایات وارده درباره حکم قصاص و شرایط آن (۲۳۹)

از او انتقام بگیرند و اگر هیچ کس نفهمیده که او قاتل است و در نتیجه کارش به محکمه نکشیده خودش نزد ورثه مقتول می‌رود و اقرار می‌کند به این که مقتول آنان را وی کشته، اگر او را عفو کردند و به قتل نرسانند خون‌بها می‌پردازد و علاوه بر دادن خون‌بها به ورثه به عنوان توبه به درگاه خدای عز و جل یک برده آزاد می‌کند و دو ماه پی در پی روزه می‌گیرد و شصت مسکین را طعام می‌دهد. (۱)

۱- المیزان ج ۱، ص ۶۵۹؛ ج ۴، ص ۵۰۹ و ج ۵، ص ۶۴.

(۲۴۰)

## فصل سوم: مجازات دزد

### حکم مجازات دزدی، و نحوه قطع دست دزد

«وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

«و سزای کسانی که دزدی کنند - مرد دزد و زن دزد - این است که دستشان را قطع کنید. البته مجری قانون قطع می‌کند تا کیفر



عمل او و مجازاتی از ناحیه خدا

(۲۴۱)

باشد، و خدا مقتدری شکست‌ناپذیر، و در عین حال حکیم است، و کار به حکمت می‌کند،

«فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

«پس کسی که بعد از این - از ظلمش توبه نموده آنچه را فاسد کرده اصلاح کند بداند که خدا توبه‌اش را قبول می‌کند که خدا

آمرزگار رحیم است.» (۳۸ و ۳۹ / مائده)

کلمه «ید» به معنای عضوی است که از شانه‌ها شروع و به سرانگشتان ختم می‌شود و مراد از آن در آیه مورد بحث آن‌طور که سنت تفسیر کرده، دست راست است، و قطع ید، هم با قطع آن از شانه صادق است و هم با قطع قسمتی از آن، و قطع به معنای بریدن به وسیله آلت قطع است.

«جَزَاءٌ بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ» می‌فرماید: دست دزد را قطع کنید، در حالی که این

(۲۴۲) احکام حقوقی

قطع عنوان کیفر داشته باشد، کیفر در برابر عمل زشتی که کرده‌اند، و در حالی که این بریدن عذابی است از ناحیه خدای تعالی. کلمه «نکال» به معنای عقوبتی است که به مجرم می‌دهند تا از جرائم خود دست بردارد، و دیگران هم با دیدن آن عبرت بگیرند. قطع دست دزد نکالی است از خدای تعالی تا شخص عقوبت شده و از گناه خود بر گردد، پس اگر دزدی بعد از دزدیش توبه کند و خود را اصلاح نماید، به طوری که دیگر پیرامون دزدی نگرند - که همین معنای توبه را تثبیت می‌کند - خدای تعالی توبه‌اش را می‌پذیرد و مغفرت و رحمتش به وی بر می‌گردد برای این که خدای تعالی غفور و رحیم است، همچنان که خودش فرموده: «مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا.» (۱۴۷ / نساء)

در آیه مورد بحث یعنی در مسأله بریدن دست دزد، مطالب بسیار دیگری هست که

مجازات دزد (۲۴۳)

مربوط به فقه است و باید آن‌ها را در کتب فقهی دید. (۱)

### روایات وارده درباره مجازات دزد

در کافی به سند خود از عمرو بن عثمان بن عبیدالله مدائنی از امام ابی‌الحسن رضا علیه‌السلام روایت کرده که شخصی از آن جناب از قول خدای عز و جل پرسید که فرموده: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا...» (۳۳ / مائده) که آن چه عملی است که هر کس مرتکب شود مستوجب یکی از این چهار مجازات می‌گردد؟

۱- المیزان ج ۵، ص ۵۳۸.

(۲۴۴) احکام حقوقی

امام فرمود: این که با خدا و رسولش محاربه کند و در گستردن فساد در زمین بکوشد و مثلاً کسی را به قتل برساند که به همان جرم کشته می‌شود.

و اگر هم بکشد و هم مالی را برآید، هم کشته و هم به دار آویخته می‌شود، و اگر مال را بدزدد ولی کسی را نکشد تنها دست و پایش به طور خلاف قطع می‌گردد، و اگر شمشیر بکشد و به محاربه خدا و رسول برخیزد و فساد را هم در زمین بگستراند ولی نه کسی را بکشد و نه مالی را بدزدد، از آن شهر تبعید می‌شود. عرضه داشتم: چگونه تبعید می‌شود؟ و حد و اندازه تبعید چیست؟ فرمود: از آن شهری که در آن شهر دست به چنین کارهایی زده به شهری دیگر تبعید می‌شود، و به اهل آن شهر می‌نویسند که این

شخص به جرم فسادانگیزی از فلان شهر بدین جا تبعید شده، با او مجالست و معامله نکنید و به او زن ندهید و با او هم سفره نشوید و در نوشیدنی‌ها با او شرکت

روایات وارده درباره مجازات دزد (۲۴۵)

مکنید، این کار را به مدت یکسال با او می‌کنند، اگر در بین سال خودش از آن شهر به شهری دیگر رفت باز به اهل آن شهر همین سفارش‌ها را می‌نویسند تا یک سال تمام شود، پرسیدم: اگر به طرف سرزمین شرک حرکت کرد تا در آن جا سکونت کند چطور؟

فرمود: اگر چنین کرد باید مسلمانان با اهل آن شهر قتال کنند.

مؤلف: این روایت را شیخ در تهذیب و عیاشی در تفسیرش از ابی اسحاق مدائنی از آن جناب نقل کرده‌اند، و روایات در این معانی از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام بسیار نقل شده و همچنین به چند طریق از طرق اهل سنت روایت شده، و در بعضی از روایات آنان آمده که امام مسلمین مختار است در این که او را بکشد و یا به دار بزند و یا دست و پایش را برعکس و به طور خلاف قطع کند، و یا این که تبعیدش کند، و نظیر این مطلب مطلبی است که در بعضی از روایات شیعه نیز نقل شده که اختیار با امام است، نظیر روایتی که کافی آن را با ذکر سند از جمیل بن دراج از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که در تفسیر آیه مورد

(۲۴۶) احکام حقوقی

بحث از آن جناب پرسیدم: از این حدودی که خدای تعالی درباره محارب معین کرده کدامش باید اجرا شود؟ فرمود: اختیار و تشخیص این که کدام اجرا شود با امام است، اگر خواست قطع می‌کند، و اگر خواست تبعید می‌کند، و اگر خواست به دار می‌آویزد، و اگر خواست به قتل می‌رساند، عرضه داشتم به کجا تبعید می‌کند؟ فرمود: به یک شهر دیگر و اضافه کردند که علی علیه‌السلام دو نفر را از کوفه به بصره تبعید کردند.

این بحث مفصل است، که تمام آن در کتب فقهی ایراد شده، چیزی که هست آیه شریفه خالی از اشعار به ترتیب در بین حدود نیست، اشعار دارد بر این که چهار حد نامبرده در عرض یکدیگر نیستند بلکه طبق مراتب فساد مترتب می‌شود، اگر جرم کوچک است، قطع، و اگر بزرگ است نفی و اگر بزرگ‌تر است چوبه دار، و اگر باز هم بزرگ‌تر است قتل، چون تردید بین قتل و دار و قطع و نفی چهار کیفر برابر و همسنگ

روایات وارده درباره مجازات دزد (۲۴۷)

یکدیگر نیستند، بلکه از حیث شدت و ضعف مختلفند و این خود قرینه‌ای عقلی است بر بودن ترتیب بین آن‌ها. همچنان که ظاهر آیه شریفه این است که حدود نامبرده در آیه حدود، محاربه و فساد است، پس کسی که شمشیر بکشد و سعی در گستردن فساد بکند و کسی را بکشد، بدین جهت کشته می‌شود که هم محارب است و هم مفسد، نه بدین جهت که از قاتل قصاص بگیرند تا در نتیجه اگر اولیای خون، قاتل را ببخشند یعنی از کشتن او صرف نظر نموده به گرفتن خون‌بها راضی شوند، قصاص ساقط شود، چنین نیست یعنی اگر اولیای خون، قاتل را ببخشند، باز باید کشته شود، همچنان که عیاشی این معنا را در تفسیرش از محمد بن مسلم از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده و در آن نقل آمده که ابو عبیده به آن حضرت عرضه داشت: «اصلحک الله بفرمائید اگر اولیای مقتول او را

(۲۴۸) احکام حقوقی

عفو کنند باز هم کشته شود؟ امام باقر علیه‌السلام فرمود: اگر هم او را عفو کنند باز امام باید او را به قتل برساند، برای این که او محارب است، هر چند که قاتل و سارق هم هست، مجدداً ابو عبیده پرسید: حال اگر اولیای مقتول بخواهند از او خون‌بها بگیرند و سپس رهایش کنند می‌توانند چنین کنند؟ فرمودند: باید کشته شود.

و در کتاب برهان در ذیل آیه شریفه: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...» از تهذیب روایت آمده که مؤلف آن یعنی شیخ علیه‌الرحمه به سند خود از ابی‌ابراهیم روایت کرده‌اند که گفت: دست دزد را قطع می‌کنند، ولی انگشت ابهام و کف دستش را قطع نمی‌کنند و پایش را قطع می‌کنند، ولی پاشنه پایش را باقی می‌گذارند تا با آن راه برود.

و نیز در تهذیب به سند خود از محمد بن مسلم روایت آورده که گفت: خدمت امام روایات وارده درباره مجازات دزد (۲۴۹)

صادق علیه‌السلام عرضه داشتیم: دست دزد را برای چه مقدار مال قطع باید کرد؟ فرمود: برای یک چهارم دینار، می‌گوید: عرضه داشتیم: برای دو درهم چطور؟ فرمود برای یک چهارم دینار تا بینی قیمت دینار چند درهم باشد، دو درهم یا بیشتر و یا کمتر، می‌گوید: عرضه داشتیم: بفرمائید کسی که کمتر از یک چهارم دینار می‌دزدد نزد خدا سارق هست؟ فرمود: هر کس از مسلمانی چیزی را بدزدد که صاحبش آن را در محفظه و حرز جای داده عنوان سارق بر او صادق هست و نزد خدا نیز سارق به حساب می‌آید، ولی دستش در کمتر از یک چهارم دینار قطع نمی‌شود، قطع دست تنها مربوط به یک ربع دینار و بیشتر است، و اگر بنا باشد که برای کمتر از ربع دینار هم دست دزد را قطع کنند، چیزی نمی‌گذرد که عموم مردم بی‌دست می‌شوند.

مؤلف: منظور امام علیه‌السلام از این که فرمود: اگر قرار باشد دست دزد در کمتر از یک

(۲۵۰) احکام حقوقی

چهارم قطع شود... این است که در حکم بریدن دست دزد از ناحیه خدای تعالی تخفیفی شده، و خدای تعالی به امت اسلام و به بندگانش ترحم فرموده، و این معنا یعنی اختصاص حکم قطع به سرقت یک ربع دینار و یا بیشتر، از بعضی طرق اهل سنت نیز روایت شده، مثلاً در صحیح بخاری و صحیح مسلم با ذکر سند از عایشه روایت آمده که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده: دست دزد تنها در یک ربع دینار و بیشتر قطع می‌شود.

در تفسیر عیاشی از سماعه از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: وقتی دزد دستگیر شد و وسط کف دستش قطع شد، اگر دوباره دزدی کند پایش نیز از وسط قدم قطع می‌شود، و اگر بار سوم باز دزدی کرد به حبس ابد محکوم می‌گردد، و در صورتی که در آن زندان نیز مرتکب دزدی شد، کشته می‌شود.

و در همان کتاب از زراره نقل کرده که از امام ابی‌جعفر علیه‌السلام از مردی سؤال کرده که

روایات وارده درباره مجازات دزد (۲۵۱)

دست راستش به جرم دزدی قطع شده و باز دزدی کرده، و در نوبت دوم پای چپش قطع شده و برای بار سوم مرتکب دزدی شده چه باید کرد؟ حضرت فرمود: امیرالمؤمنین چنین کسی را حبس ابد می‌کرد و می‌فرمود: من از پروردگارم حیا می‌کنم از این که او را طوری بی‌دست کنم که نتواند خود را بشوید و نظیف کند و آن چنان بی‌پایا کنم که نتواند به سوی قضای حاجتش برود. آن گاه فرمود: بدین جهت هر گاه می‌خواست دستی را قطع کند از پائین مفصل می‌برید، و آن گاه که می‌خواست پای دزدی را قطع نماید، از پائین کعب بلندی پشت قدم قطع می‌کرد، و بارها تذکر می‌داد که حاکم نباید از حدود غافل بماند.

و در همان کتاب از زرکان - یکی از شاگردان ابن ابی‌داود - که بسیار او را دوست می‌داشت روایت آمده که او گفت: روزی ابن

ابی‌داود از کاخ معتصم برمی‌گشت، دیدم

(۲۵۲) احکام حقوقی

که افسرده و غمگین است، پرسیدم علت اندوه تو چیست؟ گفت: من امروز صحنه‌ای دیدم که دوست می‌داشتم بیست سال قبل مرده بودم، و این صحنه را نمی‌دیدم می‌گوید بدو گفتم مگر چه شده؟ و برای چه آرزوی مرگ می‌کنی؟ گفت برای صحنه‌ای که آن مرد سیاه چهره یعنی ابو‌جعفر پسر علی بن موسی الرضا علیه‌السلام امروز در حضور امیرالمؤمنین معتصم به وجود آورد، می‌گوید به

او گفتم: چگونه بوده است آن جریان؟ گفت سارقى عليه خود اقرار به سرقت کرده، از خلیفه درخواست کرد او را با اقامه حد پاک کند، خلیفه فقها را در مجلس خود گرد آورد، در حالی که ابوجعفر محمد بن علی را نیز احضار کرده بود، آن گاه از ما پرسید که دست دزد را از کجا باید قطع کرد؟ می‌گوید: از میان آن جمع من گفتم: باید از مچ دست قطع شود، به دلیل این که خدای تعالی در مسأله تیمم فرموده: «فَأَمْسُحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ»، (۴۳ / نساء) و ما روایات وارده درباره مجازات دزد (۲۵۳)

می‌دانیم که در تیمم حد دست همان مچ دست است، عده‌ای از فقهای حاضر نیز در این فتوا با من اتفاق کردند. عده‌ای دیگر گفتند: نه، این درست نیست بلکه باید از مرفق قطع شود خلیفه پرسید: دلیل بر این فتوا چیست؟ گفتند: دلیلش این است که خدای تعالی در مسأله وضو حد دست را مرفق قرار داده و فرموده: «...وَأَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ...» (۶ / مائده) ابن ابی داود آن گاه گفت: خلیفه رو کرد به محمد بن علی و گفت: تو در این مسأله چه نظر می‌دهی ای ابا جعفر؟ محمد بن علی در پاسخ گفت: ای امیر المؤمنین این آقایان سخن گفتند - یعنی جواب سؤال تو را دادند - خلیفه گفت سخنان آن‌ها را واگذار، می‌خواهم بدانم فتوای تو چیست؟ محمد بن علی گفت یا امیر المؤمنین مرا از نظر دادن معفو بدار، خلیفه گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم نظریه‌ای که داری به من بگو، محمد (۲۵۴) احکام حقوقی

بن علی گفت: حال که مرا به خدای تعالی سوگند می‌دهی نظر من این است که این دو دسته از فقها خطا رفتند، و سنت را در این مسأله تشخیص ندادند، برای این که قطع دست دزد باید از بند اصول انگشتان باشد و کف دست باید باقی بماند، خلیفه پرسید: دلیل بر این فتوایت چیست؟ محمد بن علی گفت: دلیلش گفتار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است که فرموده سجده باید بر هفت عضو بدن صورت بگیرد: ۱ - صورت، ۲ و ۳ - دو دست، ۴ و ۵ - دو زانو، ۶ و ۷ - دو پا، و اگر دست دزد را از مچ قطع کنند، و یا از مرفق ببرند دیگر دستی برایش نمی‌ماند تا با آن سجده کند، خدای تعالی هم فرموده: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ - محل سجده همه از آن خداست»، (۱۸ / جن) یعنی این اعضای هفتگانه که بر آن سجده می‌شود از آن خدا است، «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»، (۱۸ / جن) و چیزی که از آن خدا باشد قطع نمی‌شود. روایات وارده درباره مجازات دزد (۲۵۵)

معتصم از این فتوا و این استدلال تعجب کرد، و خوشش آمد، دستور داد دست آن دزد را از بیخ انگشتان قطع کنند، و کف دستش را باقی بگذارند. ابن ابی داود گفت: وقتی محمد بن علی این نظریه را داد و معتصم بر طبق آن عمل کرد قیامت من بپاخاست و آرزو کردم که کاش اصلاً زنده نبودم.

ابن ابی زرقان می‌گوید: ابن ابی داود گفت: بعد از سه روز به حضور معتصم رفتم و گفتم: خیرخواهی برای امیر المؤمنین بر من واجب است و من آن چه به عقلم می‌رسد پیشنهاد می‌کنم هر چند که با دادن این پیشنهاد به آتش دوزخ روم، معتصم پرسید: پیشنهاد تو چیست؟ گفتم: این درست نیست و به صلاح سلطنت تو نبود که به خاطر پیش‌آمدی که کرده و امری از امور دین که بر تو مشکل شده و همه فقها و علمای رعیت خود را جمع بکنی آن گاه مسأله خود را مطرح کنی، و از آن‌ها نظریه بخواهی، در حالی (۲۵۶) احکام حقوقی

که همه فرزندان امیر المؤمنین و امرای لشکرش و وزرایش و دفتر دارانش همه ناظر جریانند و آن چه واقع شود به گوش مردم که پشت در دربارند می‌رسانند، آن وقت نظریه تمامی فقها و علمای رعیت خود را رها کند و سخن مردی را بپذیرد که جمعیت اندکی از این امت قائل به امامت اویند، و ادعا می‌کند که او سزاوارتر از امیر المؤمنین به مقام خلافت است، مع ذلک به حکم او حکم کند و حکم همه را ترک گوید؟! ابن ابی داود می‌گوید وقتی سخنم به این جا رسید، رنگ امیر المؤمنین تغییر کرد، و متوجه هشدار می‌شد.

که من دادم شد، و گفت خدا در برابر این خیرخواهیت خیرت دهد.

می‌گوید روز چهارم دستور داد به فلانی که یکی از دفترداران و زرایش بود به این که محمد بن علی را به منزلش دعوت کند و او وی را دعوت کرد ولی او دعوت وی را نپذیرفت و گفت شما که می‌دانید من در مجالس شما شرکت نمی‌کنم کاتب گفت من تو را

روایات وارده درباره مجازات دزد (۲۵۷)

دعوت می‌کنم که در منزل طعامی میل کنی، و با قدم مبارکت منزل مرا تبرک سازی و در آخر گفت: دعوت از ناحیه فلان بن فلان است، که از وزرای خلیفه است ناگزیر محمد بن علی به خانه آن وزیر رفت، همین که طعامی خورد درد مسمومیت را احساس نموده و دستور داد که مرکبش را بیاورند، صاحب خانه درخواست کرد بیشتر بماند، او گفت بیرون رفتن من برای تو بهتر است محمد بن علی آن روز و آن شب را با آن وضع به سر برد تا از دنیا رخت به دیگر سرای برد.

مؤلف: این داستان را به غیر این طریق نیز نقل کرده‌اند، و اگر ما همه روایت را با این که طولانی بود نقل کردیم، و نیز روایات قبلی را با این که مضمون مجموع آن‌ها مکرر بود آوردیم، برای این بود که این روایات مشتمل بر بحث‌هایی قرآنی بود و خواننده می‌توانست برای فهم آیات از آن‌ها کمک بگیرد. (۱)

(۲۵۸) احکام حقوقی

۱- المیزان ج ۵، ص ۵۴۱.

روایات وارده درباره مجازات دزد (۲۵۹)

## فصل چهارم: قانون مجازات زنا کاران

### حکم مجازات زن و مرد زناکار

«وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَهُ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا»

«و از زنان شما کسانی که مرتکب عملی شنیع - زنا - شوند، علیه آنان چهار شاهد

(۲۶۰)

بگیرید، پس اگر شهود شهادت دادند باید ایشان را در خانه‌ها زندانی کنید، تا مرگشان فرا رسد و آنان را بگیرد و یا خدا راهی بر ایشان پدید آورد،

«وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِيَا مِنْكُمْ فَأُذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا»

«و آن مرد و زنی که این عمل شنیع را مرتکب شوند شکنجه دهید، اگر توبه کردند و به صلاح آمدند دست از آنان بردارید، که خدا توبه‌پذیر مهربان است.» (۱۵ و ۱۶ / نساء)

«فَاحِشَةً» (فُحُش) به معنای طریقه شنیعه است، ولی استعمالش در عمل شنیع زنا شایع شده است، و در قرآن کریم در آیه زیر بر لواط و یا هم بر آن و هم بر عمل

مقدمه (۲۶۱)

مساحقه - هم جنس بازی زنان - اطلاق شده است: «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ.» (۲۸ / عنکبوت) و ظاهراً و به طوری که بیشتر مفسرین گفته‌اند: مراد از فاحشه در آیه مورد بحث عمل زنا باشد، مفسرین روایتی هم نقل کرده‌اند که

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی آیه تازیانه در اول سوره نور نازل شد فرمود: این همان راه علاج و سبیلی است که خدای تعالی در آیه پانزده سوره نساء وعده‌اش را داده است.

شاهد این ظهور، ظهور دیگری است در آیه و آن این است که از لحن آیه شریفه فهمیده می‌شود که حکمش دائمی نیست و به زودی نسخ می‌شود چون می‌فرماید: «أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا - و یا خدا راه علاجی برایشان قرار دهد»، و هیچ دلیلی نقل نشده که گفته باشد این حد چند صباحی در مورد مساحقه جاری شد، و سپس به حدی و حکمی

(۲۶۲) احکام حقوقی

دیگر نسخ شده است پس معلوم می‌شود آیه شریفه همان‌طور که گفتیم درباره زنا نازل شده است، و از جمله: «أَرْبَعَةٌ مِنْكُمْ...» برمی‌آید که عدد نامبرده باید از مردان باشد. (۱)

مجازات فقط بعد از اقامه شهادت شهود

«فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ...» در این جمله مسأله حبس کردن دائمی زن مورد بحث را مترتب کرده بر شهادت دادن شهود، نه بر اصل وقوع عمل زشت، و خلاصه کلام این که، تنها وقتی حکم حبس ابد از ناحیه حاکم صادر می‌شود که چهار شاهد بر صدور عمل فاحشه از زن شهادت دهد، و اگر شهود شهادت ندهند حکم صادر

۱- المیزان ج ۴، ص ۳۶۹.

مجازات فقط بعد از اقامه شهادت شهود (۲۶۳)

نمی‌شود، هر چند حاکم یقین به صدور آن داشته باشد، و این خود یکی از منت‌های خدای سبحان بر امت اسلام است، که نسبت به او عفو و اغماض اعمال فرموده است. (۱)

### نوع مجازات زناي زن شوهردار

و حکم نامبرده حبس دائمی است، به قرینه این که نهایت مدت حبس را مرگ زن قرار داده، و فرموده: «حَتَّى يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ - تا مرگ ایشان را دریاورد»، چیزی که هست تعبیر

حبس ابد آن هم در زندان نیاورد، بلکه فرمود آن‌ها را در خانه‌ها نگه بدارید تا مرگشان فرا رسد، این نیز دلیل روشنی است بر این که خواسته است کار را بر مسلمانان آسان

۱- المیزان ج ۴، ص ۳۷۰.

(۲۶۴) احکام حقوقی

بگیرد، و از سخت‌گیری اغماض کند، و این که فرمود: «تا مرگشان برسد، و یا خدا راه نجاتی برایشان مقرر بدارد»، منظور نجات از حبس ابد است، و در این که تردید کرد، و فرمود: (یا آن و یا این) اشاره‌ای است به این که امید آن هست که حکم حبس ابد نسخ شود، هم چنان که همین‌طور هم شد، برای این که حکم تازیانه حکم حبس ابد را نسخ کرد، و این از ضروریات است که حکم جاری درباره زناکاران در اواخر عمر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد، و بعد از رحلت آن جناب در بین مسلمانان جاری گردید، و مسأله زندانی کردن بعد از رحلت آن جناب اصلاً مورد عمل واقع نشد.

پس آیه شریفه به فرضی که دلالت کند بر حکم زنان زناکار، هیچ تردیدی نیست در این که به وسیله آیه تازیانه نسخ شده است. (۱)

۱- المیزان ج ۴، ص ۳۷۰.

نوع مجازات زناي زن شوهردار (۲۶۵)

## شکنجه برای زن و مرد زناکار، و حبس در خانه برای زن

«وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا» این دو آیه از نظر مضمون متناسب با همنند. زمینه هر دو آیه بیان حکم زنا است، و بنابراین آیه دوم متمم حکم در آیه اول است، چون آیه اول تنها حکم زنان زناکار را متعرض شده، و آیه دوم حکم زن و مرد هر دو را بیان می‌کند، و آن عبارت است از ایذاء یعنی شکنجه دادن، پس در نتیجه از مجموع دو آیه حکم مرد زناکار و زن زناکار با هم استفاده می‌شود، و آن این است که هر دو را کتک می‌زنند، و خصوصاً زن زناکار را در خانه حبس می‌کنند. (۱)

(۲۶۶) احکام حقوقی

### رفع حد شکنجه با توبه، و ادامه حبس زن در خانه

لیکن این معنا با آیه بعد که می‌فرماید: «اگر توبه کردند و به صلاح گزیندند دست از آن دو بردارید...» سازگار نیست، برای این که در آیه مورد بحث می‌فرمود: زن را تا ابد در خانه حبس کنید، و این آیه می‌فرماید: «اگر توبه کردند رهانشان کنید، به ناچار باید گفت: منظور از دست برداشتن از آن دو، دست برداری از کتک و شکنجه آن دو است، نه از حبس که حبس به حال خود باقی است.

و آنچه سزاوار و صحیح است که در باره معنای آیه گفته شود - البته با در نظر داشتن ظاهری که از دو آیه به ذهن خطور می‌کند و قرائنی که گفتار دو آیه محفوف به آن‌هاست، و نیز با در نظر گرفتن اشکال‌هایی که در معنا کردن مفسرین بود - و خدا

۱- المیزان ج ۴، ص ۳۷۱.

رفع شکنجه با توبه، و ادامه حبس زن در خانه (۲۶۷)

داناتر است - این است که آیه شریفه متضمن حکم زنا زنی شوهردار است، به دلیل این که در آیه شریفه تنها نام زنان را برده است.

خواهی گفت: اگر منظور این بوده باشد باید می‌فرمود: «مِنْ زَوَّجَاتِكُمْ»، چرا فرمود: «مِنْ نِسَائِكُمْ»، جوابش این است که اطلاق کلمه «نساء» بر معنای همسران شایع است، آن هم مخصوصاً در جائی که این کلمه اضافه شود به ضمیر مردان، و به صورت «نساء کم» اطلاق گردد، تا چه رسد به جائی که اضافه نشود مثل آیه: «وَأْتُوا النِّسَاءَ صِدْقَاتِهِنَّ - مهریه زنان را پردازید»، (۴ / نساء) که می‌دانیم منظور از زنان همان همسران است، و نیز مانند آیه: «مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ - از آنان زنانان که با آن‌ها نزدیکی کرده‌اید»، (۲۳ / نساء) که معلوم است منظور همسران می‌باشد. (۱)

۱- المیزان ج ۴، ص ۳۷۱.

(۲۶۸) احکام حقوقی

### تبدیل حکم بازداشت ابد در خانه با حکم سنگسار

و بنابراین حکم اولی و موقت این گونه زنان این است که آنان را در خانه‌ها تحت نظر بگیرند، و سپس این حکم مبدل شد به حکم سنگسار، و این نسخ آیه قرآن به وسیله سنت و روایت نیست، چون نسخ عبارت است از این که آیه‌ای که به ظاهرش حکمی دائمی را متضمن است به وسیله آیه‌ای دیگر نسخ گردد، و مسأله مورد بحث ما چنین نیست، زیرا آیه حبس ابد در خانه ظهوری در دائمی بودن حکمش که ندارد هیچ، بلکه ظهور در این دارد که به زودی حکمش مبدل به حکمی دیگر می‌شود، چون



تبدیل حکم بازداشت ابد در خانه با حکم سنگسار (۲۶۹)

فرموده: «أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» و این تعبیر ظهور در این دارد که حکم حبس ابد زنان به زودی به حکمی دیگر مبدل می‌شود، حال اگر کسی بخواهد این تبدیل حکم را نسخ بنامد عیبی ندارد ولی نباید آن را نسخ آیه قرآن به وسیله روایت شمرد، چون خود آیه قرآن در این جا اشعار دارد بر این که به زودی حکمش برداشته می‌شود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم در آن روایت خواسته است آیه قرآن را بیان کند. (۱)

### مجازات زناى زن و مرد مجرد

و آیه دوم متضمن حکم زناى بدون احصان است، یعنی زناى مرد بی زن، و زن

۱- المیزان ج ۴، ص ۳۷۲.

(۲۷۰) احکام حقوقی

بی شوهر، و آن حکم عبارت است از ایذاء و شکنجه، حال چه این که مراد از این شکنجه حبس باشد و چه زدن با لنگه کفش، یا سرزنش با زبان، و یا غیر این‌ها، و این آیه بنا بر این به وسیله آیه تازیانه سوره نور نسخ شده، و اما روایاتی که می‌گویند آیه شریفه متضمن حکم دختران بکر است روایاتی است آحاد و علاوه بر این هم مرسل است یعنی سند ندارد و هم اهل فن آن‌ها را به خاطر مرسل بودن ضعیف دانسته‌اند - و خدا داناتر است.

«...فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضْنَا عَنْهُمَا...» «اگر توبه کردند و به صلاح آمدند دست از آنان بردارید، که خدا توبه‌پذیر مهربان است.» (۱۶ / نساء)

اگر توبه را مقید کرد به اصلاح، برای این بود که بفهماند وقتی توبه حقیقی و دارای محتوی می‌شود که باعث اصلاح آدمی گردد، و توبه نه تنها به لفظ و لقلقه زبان توبه واقعی نیست بلکه به حالت انفعالی که دوام نیابد و فاسدی را اصلاح نکند،

مجازات زناى زن و مرد مجرد (۲۷۱)

نیز توبه واقعی تحقق نمی‌یابد. (۱)

### نحوه مجازات مرتکبان و مقربان زنا

«سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا» (۱ / نور) معنایش این است که این سوره را ما نازل کردیم، و عمل به آن احکامی که در آن است واجب نمودیم، پس اگر آن حکم ایجابی باشد، عمل به آن این است که آن را بیاورند، و اگر تحریمی باشد عمل به آن این است که ترک کنند و از آن اجتناب نمایند، به شرح زیر: (۲)

۱- المیزان ج ۴، ص ۳۷۳.

۲- المیزان ج ۱۵، ص ۱۱۲.

(۲۷۲) احکام حقوقی

### صد تازیانه برای زن زناکار و مرد زناکار

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشِهْدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»

«باید شما مؤمنان هر یک از زنان و مردان زناکار را به صد تازیانه مجازات و تنبیه کنید و هرگز درباره آنان در دین خدا رأفت و



ترحم روا مدارید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید و باید عذاب آن بدکاران را جمعی از مؤمنان مشاهده کنند.» (۲) / نور

صد تازیانه برای زن زناکار و مرد زناکار (۲۷۳)

کلمه «زنا» به معنای جماع بدون عقد یا بدون شبه عقد یا بدون خرید کنیز است. (۱)

### نوع مجازات و حد آن

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي...» مراد مرد و زنی است که این عمل شنیع از آن دو سر زده، که باید به هر یک از آن دو صد تازیانه بزنند، و صد تازیانه حد زنا است به نص این آیه شریفه، چیزی که هست در چند صورت تخصیص خورده، اول این که زناکاران محصن باشند، یعنی مرد زناکار دارای همسر باشد، و زن زناکار هم شوهر داشته باشد، یا یکی

۱- المیزان ج ۱۵، ص ۱۱۲ .

(۲۷۴) احکام حقوقی

از این دو محصن باشد که در این صورت هر کس که محصن است باید سنگسار شود، دوم این که برده نباشند که اگر برده باشند حد زنا آنان نصف حد زنا آزاد می‌باشد. بعضی از مفسرین گفته‌اند: اگر زن زناکار را جلوتر از مرد زناکار ذکر کرده، برای این بوده که این عمل از زنان شنیع‌تر و زشت‌تر است و نیز برای این بوده که شهوت در زنان قوی‌تر و بیشتر است. (۱)

### عوامل اجرای حد

و خطاب در آیه متوجه به عموم مسلمین است، در نتیجه زدن تازیانه کار کسی است که متولی امور مسلمانان است، که یا پیغمبر است و یا امام، و یا نایب امام. (۲)

۱- المیزان ج ۱۵، ص ۱۱۳ .

نوع مجازات و حد آن (۲۷۵)

### نهی از دلسوزی و سهل‌انگاری در اجرای حکم الهی

«وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ...» (۲ / نور) این نهی که از رأفت شده از قبیل نهی از مسیب است به نهی از سبب، چون رقت کردن به حال کسی که مستحق عذاب است باعث می‌شود که در عذاب کردن او تساهل شود، و در نتیجه نسبت به او تخفیف دهند، و یا به کلی اجرای حدود را تعطیل کنند، و به همین جهت کلام را مقید کرد به قید «فِي دِينِ اللَّهِ» تا جمله چنین معنا دهد که در حالتی که این سهل‌انگاری در دین خدا و

۱- المیزان ج ۱۵، ص ۱۱۳ .

(۲۷۶) احکام حقوقی

شریعت او شده است .

بعضی از مفسران گفته‌اند: مراد از دین‌الله همان حکم خدا است، یعنی رأفت، شما را در اجرای حکم خدا و اقامه حد او نگیرد. (۱)

«إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ،» یعنی اگر شما چنین و چنان هستید در اجرای حکم خدا دچار رأفت نشوید. این خود تأکید در نهی است. (۲)

### شرط حضور جماعت شاهد و ناظر اجرای حد

۱- المیزان ج ۴، ص ۳۶۹.

۲- المیزان ج ۱۵، ص ۱۱۳.

شرط حضور جماعت شاهد و ناظر اجرای حد (۲۷۷)

«وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۲ / نور) یعنی و باید جماعتی از مؤمنین ناظر و شاهد این اجرای حد باشند، تا آنان نیز عبرت گیرند و نزدیک عمل فحشاء نشوند. (۱)

### شرایط ازدواج زن زناکار و مرد زناکار

«الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»

«مرد زناکار جز با زن زناکار و مشرک نکاح نکند و زن زناکار هم جز با مرد زانی و مشرک نکاح نخواهد کرد و این کار بر مردان مؤمن حرام است.» (۳ / نور)

۱- المیزان ج ۱۵، ص ۱۱۴.

(۲۷۸) احکام حقوقی

ظاهر آیه و مخصوصا با در نظر گرفتن سیاق ذیل آن، که مرتبط با صدر آن است، چنین می‌رساند که: آیه شریفه در مقام بیان حکمی تشریحی تحریمی است، هر چند که از ظاهر صدر آن بر می‌آید که از مسأله‌ای خبر می‌دهد، چون مراد از این خبر تأکید در نهی است، چون امر و نهی وقتی به صورت خبر بیان شود امر و نهی مؤکد می‌شود، و این گونه تعبیرها زیاد است.

و حاصل معنای آیه با کمک روایات وارده از طرق اهل بیت علیهم‌السلام این است که: زنا کار وقتی زانی او شهرت پیدا کرد، و حد بر او جاری شد، ولی خبری از توبه کردنش نشد، دیگر حرام است که با زن پاک و مسلمان ازدواج کند، باید یا با زن زناکار ازدواج کند و یا با زن مشرک، و همچنین زن زناکار اگر زناش شهرت یافت، و حد هم بر او جاری شد

شرایط ازدواج زن زناکار و مرد زناکار (۲۷۹)

ولی توبه‌اش آشکار نگشت، دیگر حرام می‌شود بر او ازدواج با مرد مسلمان و پاک، باید با مردی مشرک، یا زناکار ازدواج کند. پس این آیه، آیه‌ای است محکم و باقی بر احکام خود که نسخ نشده و احتیاج به تأویل هم ندارد، و اگر در روایات حکم را مقید کرده‌اند به صورت اقامه حد و ظهور توبه، ممکن است این قید را از سیاق آیه نیز استفاده کرد، برای این که حکم به تحریم نکاح، در آیه شریفه بعد از امر به اقامه حد است، و همین بعد واقع شدن ظهور در این دارد که مراد از زانی و زانیه، زانی و زانیه حد خورده است و همچنین اطلاق زانی و زانیه ظهور در کسانی دارد که هنوز به این عمل شنیع خود ادامه می‌دهند، و شمول این اطلاق به کسانی که توبه نصوص کرده‌اند، از دأب و ادب قرآن کریم بعید است. (۱)

۱- المیزان ج ۱۵، ص ۱۱۴.

(۲۸۰) احکام حقوقی

### مجازات افترا زندگان به زنان شوهردار و عقیف

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»

«و آنان که به زنان با عفت نسبت زنا بدهند آن گاه چهار شاهد عادل بر ادعای خود نیاورند آنان را به هشتاد تازیانه کیفر دهید و

دیگر هرگز شهادت آن‌ها را نپذیرید که مردمی فاسق و نادرستند،»

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

مجازات افترازنندگان به زنان شوهردار و عقیف (۲۸۱)

«مگر آن‌هایی که بعد از آن فسق و بهتان به درگاه خدا توبه کردند و در مقام اصلاح خود بر آمدند در این صورت خدا آمرزنده و مهربان است.» (۴ و ۵ / نور)

از سیاق آیه برمی آید که مراد از «رمی» نسبت زن‌دادن به زن محصنه و عقیفه است و مراد از آوردن چهار شاهد که ناظر و گواه زنا بوده‌اند، اقامه این شهود است برای اثبات نسبتی که داده است.

و در این آیه خدای تعالی دستور داده در صورتی که نسبت دهنده چهار شاهد نیاورد او را تازیانه بزنند، و از آن به بعد شهادت او را نپذیرند، و در ضمن حکم به «فسق» او نیز کرده است.

و معنای آیه این است که کسانی که به زنان عقیف نسبت زنا می‌دهند و چهار شاهد بر صدق ادعای خود نمی‌آورند، باید هشتاد تازیانه به ایشان

۲۸۲) احکام حقوقی

بزنید و چون ایشان فاسق شده‌اند، دیگر تا ابد شهادتی از آنان قبول نکنید.

و این آیه به طوری که ملاحظه می‌فرمایید از نظر نسبت دهنده مطلق است، یعنی هم شامل مرد می‌شود و هم زن، هم حر و هم برده، و روایات اهل بیت علیهم‌السلام هم همین‌طور تفسیر کرده است.

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» این استثناء هر چند راجع به جمله اخیر یعنی حکم به فسق نامبرندگان است، ولیکن از آن‌جایی که به شهادت سیاق برای جمله «و هرگز شهادتی از ایشان نپذیرید» جنبه تعلیل را دارد، لازمه‌اش رفع حکم به فسق است، که حکم ابدی نپذیرفتن شهادت هم برداشته شود، در نتیجه لازمه رفع دو حکم این می‌شود که استثناء به

حسب معنا به هر دو جمله مربوط باشد، و معنا چنین باشد که هرگز از آنان شهادت نپذیرید، چون فاسقند، مگر آنان

مجازات افترازنندگان به زنان شوهردار و عقیف (۲۸۳)

که توبه نموده و عمل خود را اصلاح کنند، چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است، و چون چنین است گناهشان را می‌آمرزد، و به ایشان رحم می‌کند، یعنی حکم به فسق و نپذیرفتن ابدی شهادت آنان را برمی‌دارد. (۱)

۱- المیزان ج ۱۵، ص ۱۱۶.

۲۸۴) احکام حقوقی

### نحوه ادای شهادت شوهران مفتری و دفاع همسر

«وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ»

«و آنان که به زنان خود نسبت زنا دهند و جز خود بر آن شاهد نداشته باشند باید هر یک از آن‌ها چهار مرتبه شهادت و

قسم به نام خدا یاد کنند که او در این ادعای زنا از راستگویان است،»

«وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»

«و بار پنجم قسم یاد کند که لعن خدا بر او باد اگر از دروغ‌گویان باشد،»

«وَيَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ»

نحوه ادای شهادت شوهران مفتری و دفاع همسر (۲۸۵)

«پس برای رفع عذاب حد، آن زن نیز نخست چهار مرتبه شهادت و قسم به نام خدا یاد کند که البته شوهرش دروغ می‌گوید»

«وَالْخَامِسَةُ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ»

«و بار پنجم قسم یاد کند که غضب خدا بر او اگر این مرد در این ادعا از راستگویان باشد.» (۶ تا ۹ / نور)

کسانی که زنان خود را متهم می‌کنند و غیر از خود شهادتی ندارند که شهادتشان را تأیید کند «فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ» چنین کسانی شهادتشان که یک شهادت از چهار شاهد است، چهار بار خواهد بود و شهادتش را متعلق به خدا کند که راست می‌گوید.

معنای مجموع این دو آیه چنین است که: کسانی که به همسران خود

(۲۸۶) احکام حقوقی

نسبت زنا می‌دهند، و چهار شاهد ندارند - و طبع قضیه هم همین است، چون تا برود و چهار نفر را صدا بزند که بیایند و زنا را همسر او را ببینند تا شهادت دهند غرض فوت می‌شود و زناکار اثر جرم را از بین می‌برد - پس شهادت چنین کسانی که باید آن را اقامه کنند چهار بار شهادت دادن خود آنان است که پشت سر هم بگویند: خدا را گواه می‌گیرم که در این نسبتی که می‌دهم صادقم، و بار پنجم بعد از ادای همین شهادت اضافه کند که لعنت خدا بر من باد اگر از دروغگویان باشم.

«وَيَذَرُهَا عَنِ الْعَذَابِ أَنْ تَشْهَدَ... إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ» مراد از عذاب همان حد زنا است، و معنای آیه این است که اگر زن همان پنج شهادتی را که مرد داد علیه او اداء کند، حد زنا از وی برداشته می‌شود و شهادت‌های چهارگانه زن این است که بگوید: خدا را شاهد می‌گیرم که این مرد از دروغ‌گویان است، و در نوبت پنجم اضافه کند که لعنت خدا

نحوه ادای شهادت شوهران مفتری و دفاع همسر (۲۸۷)

بر من باد اگر این مرد از راستگویان باشد.

و به این سوگند دو طرفی در فقه اسلام لعان می‌گویند، که مانند طلاق مایه انفصال زن و شوهر است. (۱)

۱- المیزان ج ۱۵، ص ۱۱۷.

(۲۸۸) احکام حقوقی

### فضل و رحمت خدا، و دفع حد با توبه

«وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ»

و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما مؤمنان نبود، و اگر نه این بود که خدای مهربان البته توبه‌پذیر و درستکار است، حدود و تکلیف را چنین آسان نمی‌گرفت و با توبه از شما رفع عذاب نمی‌کرد.» (۱۰ / نور)

جواب کلمه «لَوْ لَا» در این آیه حذف شده و قیودی که در فعل شرط اخذ شده آن جواب را می‌فهماند، چون معنای آیه این است که اگر فضل خدا و رحمتش نبود و اگر توبه و حکمتش نمی‌بود، هر آینه بر سرتان می‌آمد آن چه که فضل و رحمت و حکمت و توبه خدا از شما دور کرد.

فضل و رحمت خدا، و دفع حد با توبه (۲۸۹)

پس به طوری که قیود مأخوذ در شرط می‌فهماند، تقدیر آیه چنین است: اگر نعمت دین و توبه بر گناه کارانتان و تشریح شرایع برای نظم امور زندگی‌تان را خدا بر شما ارزانی نمی‌داشت، هرگز از شقاوت‌رهای ناداشدید، و همیشه به معصیت و خطا دچار بودید، و

به خاطر جهالت، نظام امورتان مختل می‌گشت - و خدا داناتر است! (۱)

## نهی از قبول افترا و ادعای بدون شاهد

۱- المیزان ج ۱۵، ص ۱۱۸ .

(۲۹۰) احکام حقوقی

«لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ»

«آیا سزاوار این نبود که شما مؤمنان زن و مردتان چون از منافقان چنین بهتان و دروغ‌ها شنیدید حسن ظنتان درباره یکدیگر بیشتر شده و گوید این دروغی است آشکار؟!»

«لَوْلَا جَاؤَا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ فَآوَلَيْكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ»

«چرا منافقان بر ادعای خود چهار شاهد اقامه نکردند پس در حالی که شاهد نیاوردند البته نزد خدا مردمی دروغگویند.» (۱۲ و ۱۳ / نور)

نهی از قبول افترا و ادعای بدون شاهد (۲۹۱)

«إِفْكٌ» به معنای دروغ است، و معنایش در اصل، هر چیزی است که از وجهه اصلی‌اش منحرف شود، وجهه‌ای که باید دارای آن باشد، مانند اعتقاد منحرف از حق به سوی باطل و عمل منحرف از صحت و پسندیدگی به سوی قباحت و زشتی، و کلام برگشته از صدق به سوی کذب و در کلام خدای تعالی در همه این معانی و موارد استعمال شده است.

در آیه فوق می‌فرماید: چرا وقتی «إِفْكٌ» را شنیدید به جای این که نسبت به مؤمنین متهم حسن ظن داشته باشید، به تراشیده‌ایفک، حسن ظن پیدا کردید و بدون علم درباره اهل ایمان سخنی گفتید؟

این آیات به داستان اِفْک اشاره می‌کند. اِفْک مورد بحث مربوط به یکی از اهل خانه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده، حال یا همسرش و یا کنیز ام ولدش که شاید همین نکته هم به

(۲۹۲) احکام حقوقی

طور اشاره از جمله «وَوَحَّيْنَا بَنُوهُ هَيْثَا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ» (۱۵ / نور) استفاده شود و هم‌چنین از آیات این داستان که می‌رساند مطلب در میان مسلمانان شهرت یافت، و سر و صدا به راه انداخت و از اشارات دیگری که در آیات هست این معنا فهمیده می‌شود.

و از آیات برمی‌آید که به بعضی از خانواده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت فحشاء دادند و نسبت دهندگان چند نفر بوده و داستان را در میان مردم منتشر کرده و دست به دست گردانده‌اند، و نیز به دست می‌آید که بعضی از منافقین یا بیماردلان در اشاعه این داستان کمک کرده‌اند، چون به‌طور کلی اشاعه فحشاء در میان مؤمنین را دوست می‌داشتند، و لذا خدا این آیات را نازل کرده، و از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دفاع فرمود.

و این که فرمود: «قَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ» معنایش این است که شما مؤمنین و مؤمنات

نهی از قبول افترا و ادعای بدون شاهد (۲۹۳)

که شنونده اِفْک بودید نگفتید که این مطلب اِفْک و دروغی است آشکار، با این که بر حسب قاعده دینی خبری که مخبر آن علمی بدان ندارد، و ادعائی که مدعی آن شاهدهی بر آن ندارد، محکوم به کذب است، چه این که در واقع هم دروغ باشد، یا آن که در واقع راست باشد، دلیل بر این معنایی که ما کردیم جمله «فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ فَآوَلَيْكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ» است، که می‌فرماید: «وقتی مدعی، شاهد نیاورد، نزد خدا - شرعا - محکوم است به دروغ‌گویی!»

«لَوْلَا جَاؤَا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ فَآوَلَيْكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ» (۱۳ / نور) یعنی اگر در آن چه می‌گویند و نسبت

می‌دهند راستگو باشند، باید بر گفته خود شاهد بیاورند و شهود چهارگانه را که گفتیم شهود در زنا هستند حاضر سازند، پس وقتی شاهد نیاورند شرعاً محکومند به کذب، برای این که ادعای بدون شاهد کذب است و افک .

(۲۹۴) احکام حقوقی

«وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ.» (۱۴ / نور) می‌فرماید: اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت متوجه شما نمی‌شد، به خاطر این خوض و تعقیبی که درباره داستان افک کردید، عذاب عظیمی در دنیا و آخرت به شما می‌رسید. (۱)

### اثم مبین، کیفر اتهام بدون واقع زدن به مؤمنین و مؤمنات

«وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا

۱- المیزان ج ۱۵، ص ۱۲۷ .

اثم مبین، کیفراتهام بدون واقع زدن به مؤمنین (۲۹۵)

بُهْتَانًا وَأَثْمًا مُبِينًا»

«و کسانی که مؤمنین و زنان مؤمن را بدون جرم اذیت می‌کنند، مرتکب بهتان و گناهی بزرگ می‌شوند.» (۵۸ / احزاب)

در این آیه ایذاء مؤمنین و مؤمنات را در گناه بودن، مقید کرده به قید «بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا»، بدون این که تقصیری کرده باشند، و این برای آن است که شامل صورت قصاص و حد شرعی، و تعزیر نشود، چون ایذای مؤمنین و مؤمنات، در این چند صورت گناه نیست، زیرا خود شارع اجازه داده، تا مظلوم از ظالم خود قصاص بگیرد، و به حاکم شرع اجازه داده تا بعضی از گناه کاران را حد بزند، و بعضی دیگر را تنبیه کند .

و اما در غیر این چند صورت خدای تعالی آزار مؤمنین و مؤمنات را احتمال (و زیر بار و بال رفتن) بهتان و اثم مبین خوانده است.

(۲۹۶) احکام حقوقی

و بهتان عبارت است از دروغ بستن به کسی در پیش روی خود او، و اگر ایذای مؤمنین را بهتان خوانده، وجهش این است که آزار دهنده مؤمنین حتماً پیش خودش علتی برای این کار درست کرده، علتی که از نظر او جرم است، مثلاً پیش خودش گفته: فلانی چرا چنین گفت؟ و چرا چنین کرد؟ گفته و کرده او را جرم حساب می‌کند، در حالی که در واقع جرمی نیست، و این همان دروغ بستن، و نسبت جرم به بی‌گناهی دادن است، و گفتیم که این طور نسبت دادن بهتان است.

و اگر آن را اثم مبین خواند، بدین جهت است که گناه بودن افتراء و بهتان، از چیزهایی است که عقل انسان آن را درک می‌کند، و احتیاجی ندارد به این که از ناحیه شرع نهی در مورد آن صادر شود. (۱)

اثم مبین کیفراتهام بدون واقع زدن به مؤمنین (۲۹۷)

### روایات وارده در باب مجازات زناکاران

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که شخصی از آن جناب از آیه «وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّهَا الْفَاحِشَةُ...» (۱۵ / نساء) این سؤال کرد حضرتش فرمود: این آیه نسخ شده، شخص دیگر پرسید آن روزها که نسخ نشده بود به چه صورت مورد عمل قرار می‌گرفت؟ فرمود: به این صورت که اگر زنی زنا می‌داد و چهار نفر علیه او شهادت می‌دادند او را در خانه‌ای حبس می‌کردند، و با او سخن نمی‌گفتند، و به سخنش گوش

۱- المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۹.

(۲۹۸) احکام حقوقی

نمی‌دادند، و با او نشست و برخاست نمی‌کردند، تنها آب و طعامش را برایش می‌بردند، تا بمیرد و یا بعدها خدا راه چاره‌ای برایش مقرر سازد، که ساخت، و آن این بود که اگر بی‌شوهر بوده تازیانه‌اش بزنند، و اگر شوهردار بوده سنگسار شود، شخصی پرسید: معنای آیه: «وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ» چیست؟ فرمود: معنایش این است که اگر دختر بکر همین عمل زشتی را که اگر بیوه زن مرتکب آن می‌شد به آن گرفتاری مبتلا می‌گشت مرتکب شود، باید شکنجه شود، آن‌گاه در پاسخ سؤال از معنای شکنجه فرمود: یعنی حبس می‌شود تا آخر حدیث... (۱).

در تهذیب به سند خود از غیاث بن ابراهیم از جعفر از پدرش از امیرالمؤمنین روایت

۱- المیزان ج ۴، ص ۳۷۳.

روایات وارده در باب مجازات زناکاران (۲۹۹)

کرده که در ذیل جمله «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» فرمود: مقصود از «دینِ الله» اقامه حدود خدا است و در ذیل جمله «وَلَيْشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» فرمود: «طائِفَةٌ» یک نفر را هم شامل می‌شود.

و در کافی به سند خود از محمد بن سالم از امام ابی جعفر علیه‌السلام روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود آیه «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً...» در مدینه نازل شد، و در این آیه خدای تعالی زناکار از زن و مرد را مؤمن ننماید، و هیچ اهل علمی شک ندارد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «زناکار در حالی که زنا می‌کند مؤمن نیست، و دزد هم در حالی که دزدی می‌کند مؤمن نیست، چون این گونه افراد وقتی به چنین عملی دست می‌زنند ایمان از وجودشان کنده می‌شود، آن‌طور که پیراهن از تن کنده می‌شود. و در همان کتاب به سند خود از زراره روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه‌السلام از معنای

(۳۰۰) احکام حقوقی

آیه «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً» سؤال کردم، فرمود: این‌ها زنان و مردانی معروف به زنا بودند که به این عمل شهرت داشتند، و مردم به این عنوان آن‌ها را می‌شناختند، مردم امروز هم مانند مردم عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشند، پس هر کس که حد زنا بر او جاری شد و یا متهم به زنا شد سزاوار نیست مردم با او ازدواج کنند تا او را به توبه بشناسند و توبه‌اش شهرت پیدا کند.

و در همان کتاب به سند خود از حکم بن حکیم از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: این تنها مربوط به زناکارهای علنی است، و اما اگر کسی احیاناً زنایی کند و توبه نماید، هر جا بخواهد می‌تواند ازدواج کند.

و در تهذیب به سند خود از حلبی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: اگر برده به حر نسبت زنا دهد هشتاد تازیانه می‌خورد، و آن‌گاه فرمود: این

روایات وارده در باب مجازات زناکاران (۳۰۱)

از حقوق الناس است. (۱)

۱- المیزان ج ۱۵، ص ۱۱۹.

(۳۰۲) احکام حقوقی

## فصل پنجم: قانون مجازات اخلاک‌گران امنیت عمومی

### جزای محاربین و مفسدین فی الارض



«أَمَّا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلِّبُوا أَوْ تَقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۳۰۳)

«سزای کسانی که با خدا و رسول او می‌ستیزند، و برای گستردن فساد در زمین تلاش می‌کنند - در قانون اسلام - این است که یا کشته شوند و یا به دار آویخته گردند، و یا دست چپ و پای راستشان و یا برعکس بریده شود و یا به دیاری دیگر تبعید شوند، - تشخیص این که مستحق کدام عقوبتند با شارع است - تازه این خواری دنیائی آنان است و در آخرت عذابی بسیار بزرگ دارند،»

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

«مگر آن افرادی که قبل از دستگیر شدنشان به دست شما به سوی خدا برگشته باشند، و بدانید که خدا آمرزگار و رحیم است.» (۳۳ و ۳۴ / مائده)

عبارت «يُحَارِبُونَ اللَّهَ» از آن جا که معنای تحت اللفظی و حقیقتش در مورد احکام حقوقی (۳۰۴)

خدای تعالی محال است، ناگزیر باید بگوئیم معنای مجازی آن منظور است، از این جهت معنای وسیع و دامنه‌داری خواهد داشت (چون معنای مجازی محاربه با خدا همان دشمنی کردن با خدا است)، و دشمنی با خدا معنای وسیعی است که هم شامل مخالفت با یک یک احکام شرعی می‌شود و هم بر هر ظلمی و اسراف‌ی صادق است و لیکن از آن جا که در آیه شریفه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را هم ضمیمه کلمه الله کرده، و فرموده: «الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»، این معنا را به ما می‌فهماند که مراد از محاربه، دشمنی با خدا در خصوص مواردی است که رسول نیز در آن دخالتی دارد و در نتیجه تقریباً متعین می‌شود که بگوئیم: مراد از محاربه با خدا و رسول عملی است که برگشت می‌کند به ابطال اثر چیزی که رسول از جانب خدای سبحان بر آن چیز ولایت دارد، نظیر جنگیدن کفار با رسول و با مسلمانان، و راهزنی که امنیت عمومی را خدشه‌دار جزای محاربین و مفسدین فی‌الارض (۳۰۵)

می‌سازد، امنیتی را که باز گسترش دامنه ولایت رسول آن امنیت را گسترش داده است.

و همین که بعد از ذکر محاربه با خدا و رسول جمله: «وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا» را آورده، معنای منظور نظر را مشخص می‌کند و می‌فهماند که منظور از محاربه با خدا و رسول فساد در زمین از راه اخلال به امنیت عمومی و راهزنی است، نه مطلق محاربه با مسلمانان، علاوه بر این که این معنا ضروری و مسلم است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با اقوامی که از کفار با مسلمانان محاربه کردند بعد از آن که ظفر یافت و آن کفار را سرجای خود نشانید معامله محارب را با آنان نکرد، یعنی آنان را محکوم به قتل یا دار زدن یا مثله و یا نفی بلد نفرمود، و این خود دلیل بر آن است که منظور از جمله مورد بحث مطلق محاربه با مسلمین نیست.

(۳۰۶) احکام حقوقی

علاوه بر این استثنائی که در آیه بعدی آمده خود قرینه است بر این که مراد از محاربه همان افساد نامبرده است، برای این که ظاهر آن استثناء این است که مراد از توبه، توبه از محاربه است نه توبه از شرک و مثال آن.

بنابراین مراد از محاربه و افساد به طوری که از ظاهر آیه برمی‌آید اخلال به امنیت عمومی است و قهرا شامل چاقو‌کشی نمی‌شود که به روی فرد معین کشیده شود و او را به تنهائی تهدید کند، چون امنیت عمومی وقتی خلل می‌پذیرد که خوف عمومی و ناامنی جای امنیت را بگیرد و بر حسب طبع وقتی محارب می‌تواند چنین خوفی در جامعه پدید آورد که مردم را با اسلحه تهدید به قتل



کند و به همین جهت است که در سنت یعنی روایاتی که در تفسیر این آیه وارد شده نیز محاربه و فساد در ارض به چنین عملی یعنی به شمشیر کشیدن و مثل آن تفسیر شده است. (۱)

جزای محاربین و مفسدین فی الارض (۳۰۷)

### کشتن، دار زدن، و قطع دست و پا برخلاف هم

«أَنْ يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا...» تقتیل و تصلیب و تقطیع به معنای کشتن و دار زدن و بریدن به شدت و یا به بسیاری است. لفظ «أَوْ» که در بین این چهار کلمه قرار گرفته دلالت بر تردید دارد تا شنونده نپندارد که هر سه مجازات را باید درباره محارب اعمال کرد، بلکه یکی از این سه مجازات را، و اما این که این تردید به نحوه ترتیب است، به طوری که تا اولی ممکن باشد نوبت به دومی نرسد، و یا به طور تخییر است و حاکم

۱- المیزان ج ۵، ص ۵۳۲.

(۳۰۸) احکام حقوقی

مخیر باشد به این که هر یک را خواست و مصلحت دید به اجرا در آورد، از خود آیه استفاده نمی‌شود، بلکه باید از قرینه خارجی یعنی قرائن حالی و مقالی استفاده شود، آیه شریفه از این جهت خالی از اجمال نیست، و تنها سنت است که اجمال آن را رفع و افهامش را بیان می‌کند و به زودی خواهد آمد که از ائمه اهل بیت علیهم السلام روایت شده که حدود چهارگانه یعنی قتل و دار زدن و قطع عضو و تبعید بر حسب درجات افساد رتبه‌بندی شده است، مثلاً کسی که شمشیر بکشد و کسی را بکشد و مالی را ببرد، با کسی که فقط کسی را بکشد و مالی را نبرد، و یا به عکس تنها مالی را بدزد و کسی را نکشد و یا تنها شمشیر بکشد ولی نه کسی را بکشد و نه مالی را ببرد فرق دارد.

و اما این که فرمود: «أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ»، منظور از قطع «ایدی» و «أَرْجُلُ» از خلاف این است که هر یک از دست و پای مجرم از طرف مخالف آن دیگر قطع شود، مثلاً اگر دست راست او را قطع کردند پای چپش را قطع کنند و این خود قرینه است

کشتن، دار زدن و قطع دست و پا برخلاف هم (۳۰۹)

بر این که مراد از قطع «ایدی» و «أَرْجُلُ» قطع بعضی از دست و پا است، نه همه آن، یعنی مراد قطع یک دست و یک پا است نه هر دو، چون اگر مراد قطع هر دو بود دیگر مراعات خلاف معنا نداشت. (۱)

### تبعید و نفی بلد

مراد از نفی در جمله «أَوْ يُنْفَوُا مِنَ الْأَرْضِ»، طرد کردن و غایب کردن مجرم است که در سنت تفسیر شده به خارج کردن او از وطنش به شهری دیگر، و در این آیه بحث‌های

۱- المیزان ج ۵، ص ۵۳۴.

(۳۱۰) احکام حقوقی

دیگری است که چون مربوط به فقه است، باید به کتب فقهی مراجعه نمود. (۱)

### مجازات اخروی: عذاب عظیم

«ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»، بعضی از مفسرین به این جمله استدلال کرده‌اند به این که صرف جاری

کردن حد الهی که یا قتل است و یا به دار آویختن و یا قطع دست و پا و یا نفی بلد، باعث نمی‌شود که عذاب آخرتی مجرم بر طرف شود و این استدلال تا حدودی حق است. (۲)

۱- المیزان ج ۵، ص ۵۳۴.

۲- المیزان ج ۵، ص ۵۳۴.

مجازات اخروی: عذاب عظیم (۳۱۱)

### توبه اخلاص گر قبل از دستگیری

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ...» یعنی مگر آن محاربی که قبل از دستگیری توبه کرده باشد، و اما بعد از دستگیر شدن و قیام دو شاهد بر این که او شمشیر کشیده، و یا کسی را کشته دیگر توبه حد شرعی را بر نمی‌دارد، و اما این که فرمود: «فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ» کنایه است از برداشته شدن حد از آنان - در آن صورت که قبل از دستگیری توبه کرده باشد - پس در واقع این آیه از مواردی است که مغفرت به غیر امر اخروی تعلق گرفته است. چون معنایش این است که چنین کسی در (۳۱۲) احکام حقوقی

صورتی که توبه کند لازم نیست خود را به محکمه معرفی نموده، و اقرار به قتل کند، تا حاکم حکم اعدامش را صادر و اجراء کند، تا گناهش آمرزیده شود، بلکه همین که بین خود و خدا توبه کند حدش آمرزیده و یا ساقط می‌شود. (۱)

۱- المیزان ج ۵، ص ۵۳۵.

توبه اخلاص گر قبل از دستگیری (۳۱۳)

(۳۱۴)

### فصل ششم: مباحث مربوط به قصاص و مجازات

#### سابقه تاریخی حکم قصاص

در عصر نزول آیه قصاص و قبل از آن نیز عرب به قصاص و حکم اعدام قاتل، معتقد بود، و لکن قصاص او حد و مرزی نداشت بلکه به نیرومندی قبائل و ضعف آنها بستگی داشت، چه بسا می‌شد یک مرد در مقابل یک مرد و یک زن در مقابل یک زن که کشته بود قصاص می‌شد و چه بسا می‌شد در برابر کشتن یک مرد، ده مرد کشته (۳۱۵)

می‌شد، و در مقابل یک برده، آزادی به قتل می‌رسید، و در برابر مرثوس یک قبیله، رئیس قبیله قاتل قصاص می‌شد و چه بسا می‌شد که یک قبیله، قبیله‌ای دیگر را به خاطر یک قتل به کلی نابود می‌کرد.

و اما در ملت یهود؟ آنها نیز به قصاص معتقد بودند، همچنان که در فصل بیست و یکم و بیست و دوم از سفر خروج و فصل سی و پنجم از سفر عدد از تورات آمده و قرآن کریم آن را چنین حکایت کرده:

«وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا،»

«و در آن الواح بر ایشان نوشتیم: یک نفر به جای یک نفر و چشم به جای چشم و بینی در برابر بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در مقابل دندان و زخم در برابر زخم قصاص باید کرد!» (۴۵ / مائده)

(۳۱۶) احکام حقوقی

ولی ملت نصاری به طوری که حکایت کرده‌اند در مورد قتل، به غیر از عفو و گرفتن خون‌بها حکمی نداشتند، سایر شعوب و امت‌ها هم با اختلاف طبقاتشان، فی‌الجمله حکمی برای قصاص در قتل داشتند هر چند که ضابطه درستی حتی در قرون اخیر برای حکم قصاص معلوم نکردند.

در این میان، اسلام عادلانه‌ترین راه را پیشنهاد کرد، نه آن را به کلی لغو نمود و نه بدون حد و مرزی اثبات کرد، بلکه قصاص را اثبات کرد، ولی تعیین اعدام قاتل را لغو نمود و در عوض صاحب خون را مخیر کرد میان عفو و گرفتن دیه، آن‌گاه در قصاص رعایت معادله میان قاتل و مقتول را هم نموده و فرمود: آزاد در مقابل کشتن آزاد، اعدام شود، و برده در ازاء کشتن برده و زن در مقابل کشتن زن. (۱)

مباحث مربوط به قصاص و مجازات (۳۱۷)

### پاسخی به اعتراضات مربوط به حکم قصاص

در عصر حاضر به حکم قصاص و مخصوصاً قصاص به اعدام اعتراض شده، به این که قوانین مدنی که ملل راقیه آن را تدوین کرده‌اند، قصاص را جایز نمی‌دانند و از اجزای آن در بین بشر جلوگیری می‌کند.

می‌گویند قصاص به کشتن در مقابل کشتن، امری است که طبع آدمی آن را نمی‌پسندد و از آن متنفر است، و چون آن را به وجدانش عرضه می‌کند، می‌بیند که وجدانش از در رحمت و خدمت به انسانیت از آن منع می‌کند.

۱- المیزان ج ۱، ص ۶۵۹.

(۳۱۸) احکام حقوقی

و نیز می‌گویند: قتل اول یک فرد از جامعه کاست، قتل دوم به جای این که آن کمبود را جبران کند، یک فرد دیگر را از بین می‌برد و این خود کمبود روی کمبود می‌شود.

و نیز می‌گویند: قصاص کردن به قتل از قساوت قلب و حب انتقام است، که هم قساوت را باید وسیله تربیت در دل‌های عامه برطرف کرد و هم حب انتقام را و به جای قصاص قاتل باید او را در تحت عقوبت تربیت قرار داد و عقوبت تربیت به کمتر از قتل از قبیل زندان و اعمال شاقه هم حاصل می‌شود.

و نیز می‌گویند، جنایت کاری که مرتکب قتل می‌شود تا به مرض روانی و کمبود عقل گرفتار نشود، هرگز دست به جنایت نمی‌زند، به همین جهت عقل آن‌هایی که عاقلند، حکم می‌کند که مجرم را در بیمارستان‌های روانی تحت درمان قرار دهند.

و باز می‌گویند، قوانین مدنی باید خود را با سیر اجتماع وفق دهد، و چون اجتماع در

پاسخی به اعتراضات مربوط به حکم قصاص (۳۱۹)

یک حال ثابت نمی‌ماند و محکوم به تحول است، لاجرم حکم قصاص نیز محکوم به تحول است و معنا ندارد حکم قصاص برای ابد معتبر باشد و حتی اجتماعات راقیه امروز هم محکوم به آن باشند، چون اجتماعات امروز باید تا آن‌جا که می‌تواند از وجود افراد استفاده کند، او می‌تواند مجرم را هم عقاب بکند و هم از وجودش استفاده کند، عقوبتی کند که از نظر نتیجه با کشتن برابر است، مانند حبس ابد و حبس سال‌هائی چند که با آن هم حق اجتماع رعایت شده و هم حق صاحبان خون.

این بود عمده آن وجوهی که منکرین قصاص به اعدام برای نظریه خود آورده‌اند.

و قرآن کریم با یک آیه به تمام آن‌ها جواب داده، و آن آیه:

«مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»

(۳۲۰) احکام حقوقی

«هر کس انسانی را که نه مرتکب قتل شده و نه فسادی در زمین کرده، به قتل برساند، مثل این است که همه مردم را کشته، و کسی که یکی را احیاء کند، مثل این است که همه را احیاء کرده باشد.» (۳۲ / مائده)

بیان این پاسخ این است که قوانین جاریه میان افراد انسان، هر چند اموری وصفی و اعتباری است که در آن مصالح اجتماع انسانی رعایت شده، الا این که علتی که در اصل، آن قوانین را ایجاب می‌کند، طبیعت خارجی انسان است که انسان را به تکمیل نقص و رفع حوائج تکوینیش دعوت می‌کند.

و این خارجیت که چنین دعوتی می‌کند، عدد انسان و کم و زیادی که بر انسان عارض می‌شود نیست، هیئت وحدت اجتماعی هم نیست، برای این که هیئت نامبرده خودش ساخته و پرداخته انسان و نحوه وجود اوست، بلکه این خارجیت عبارتست از پاسخی به اعتراضات مربوط به حکم قصاص (۳۲۱)

طبیعت آدمی که در آن طبیعت یک نفر و هزاران نفری که از یک یک انسان‌ها ترکیب می‌شود فرقی ندارد، چون هزاران نفر هم هزاران انسان است و یک نفر هم انسان است و وزن یکی با هزاران از حیث وجود یکی است.

و این طبیعت وجودی به خودی خود مجهز به قوا و ادواتی شده که با آن از خود دفاع می‌کند، چون مفطور، به حب وجود است، فطرتا وجود را دوست می‌دارد و هر چیزی را که حیات او را تهدید می‌کند به هر وسیله که شده و حتی با ارتکاب قتل و اعدام، از خود دور می‌سازد و به همین جهت است که هیچ انسانی نخواهی یافت که در جواز کشتن کسی که می‌خواهد او را بکشد و جز کشتنش چاره‌ای نیست شک داشته باشد و این عمل را جائز نداند.

و همین ملت‌های راقیه را که گفتید: قصاص را جائز نمی‌دانند، آن جا که دفاع از

(۳۲۲) احکام حقوقی

استقلال و حریت و حفظ قومیتشان جز با جنگ صورت نمی‌بندد، هیچ توقفی و شکی در جواز آن نمی‌کنند، و بی‌درنگ آماده جنگ می‌شوند، تا چه رسد به آن جا که دشمن قصد کشتن همه آنان را داشته باشد.

و نیز می‌بینید که این ملل راقیه از بطلان قوانین خود دفاع می‌کنند، تا هر جا که بیانجامد، حتی به قتل، و نیز می‌بینید که در حفظ منافع خود متوسل به جنگ می‌شوند البته در وقتی که جز با جنگ دردشان دوا نشود.

و به خاطر همین جنگ‌های خانمان برانداز و مایه فنای دنیا و هلاکت حرث و نسل است که می‌بینیم لایزال ملت‌هائی خود را با سلاح‌های خونینی مسلح می‌کنند و ملت‌هائی دیگر برای این که از آن‌ها عقب نمانند و در روز مبادا بتوانند پاسخ آنان را بگویند، می‌کوشند خود را به همان سلاح‌ها مسلح سازند و موازنه تسلیحاتی را برقرار سازند.

پاسخی به اعتراضات مربوط به حکم قصاص (۳۲۳)

و این ملت‌ها هیچ منطقی و بهانه‌ای در این کار ندارند، جز حفظ حیات اجتماع و رعایت حال آن، و اجتماع هم جز پدیده‌ای از پدیده‌های طبیعت انسان نیست، پس چه شد که طبیعت کشتارهای فجیع و وحشت‌آور را و ویرانگری شهرها و ساکنان آن را برای حفظ پدیده‌ای از پدیده‌های خود که اجتماع مدنی است جائز می‌داند ولی قتل یک نفر را برای حفظ حیات خود جائز نمی‌شمارد؟ با این که برحسب فرض، این اجتماعی که پدیده طبع آدمی است، اجتماعی است مدنی.

و نیز چه شد که کشتن کسی را که تصمیم کشتن او را گرفته، با این که هنوز نکشته، جائز می‌داند ولی قصاص که کشتن او بعد از ارتکاب قتل است، جائز نمی‌داند؟

و نیز چه شد که طبیعت انسانی حکم می‌کند به انعکاس وقایع تاریخی و می‌گوید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» - هر کس به

(۳۲۴) احکام حقوقی

سنگینی ذره‌ای عمل خیر کند آن را می‌بیند و هر کس به سنگینی ذره‌ای شر مرتکب شود آن را می‌بیند.» (۷ و ۸ / زلزله) که هر چند کلام قرآن است ولی زبان طبیعت آدمی است و خلاصه برای هر عملی عکس‌العملی قائل است، و این عکس‌العمل را در قوانینی که جعل می‌کند، رعایت می‌کند و لکن کشتن قاتل را ظلم و نقض حکم خویش می‌داند؟

علاوه بر آنچه گذشت قرآن کریم و قانون اسلام در تمامی دنیا چیزی که بهای انسان شود و میزانی که با آن میزان بتوان انسان را سنجید، سراغ نمی‌دهد مگر یک چیز، آن هم ایمان به خدا و دین توحید است، و بر این حساب وزن اجتماع انسانی و وزن یک انسان موحد، نزد او برابر است و چون چنین است حکم اجتماع و فرد نزد او یکسان می‌باشد، پس اگر کسی مؤمن موحدی را بکشد در اسلام با کسی که همه مردم را بکشد یکسان است، به خاطر این که هر دو به حریم حقیقت تجاوز نموده، هتک پاسخی به اعتراضات مربوط به حکم قصاص (۳۲۵)

حرمت آن کرده‌اند.

هم‌چنان که قاتل یک نفر با قاتل همه مردم از نظر طبیعت وجود یکسان است.

و اما ملل متمدن دنیا که به حکم قصاص اعتراض کرده‌اند، همان‌طور که در جواب‌های ما متوجه شدید، نه برای این است که این حکم نقصی دارد، بلکه برای این است که آن‌ها احترامی و شرافتی برای دین قائل نیستند، و اگر برای دین حداقل شرافتی و یا وزنی معادل شرافت و وزن اجتماع مدنی قائل بودند تا چه رسد به بالاتر از آن هر آینه در مسئله قصاص همین حکم را می‌کردند.

از این هم که بگذریم اسلام دینی است که برای دنیا و همیشه تشریح شده نه برای قومی خاص و امتی معین، و ملل راقیه دنیا اعتراضی که به حکم قصاص اسلام کرده‌اند از این رو بوده که خیال کرده‌اند افرادش کاملاً تربیت شده‌اند و (۳۲۶) احکام حقوقی

حکومت‌هایشان بهترین حکومت است، و استدلال کرده‌اند به آمارگیری‌هایشان که نشان داده در اثر تربیت موجود، ملت خود به خود از کشتار و فجایع متفرند و هیچ قتلی و جنایتی در آن‌ها اتفاق نمی‌افتد، مگر به ندرت و برای آن قتل نادر و احيانی هم، ملت به مجازات کمتر از قتل راضی است، و در صورتی که این خیال ایشان درست باشد اسلام هم در قصاص کشتن را حتمی و متعین ندانسته، بلکه یک طرف تخیر شمرده و طرف دیگر تخیر را عفو دانسته است.

بنابراین چه مانعی دارد حکم قصاص در جای خود و به قوت خود باقی بماند، ولی مردم متمدن، طرف دیگر تخیر را انتخاب کنند و از عقوبت جانی عفو نمایند؟

هم‌چنان که آیه قصاص هم خودش به این معنا اشاره دارد، و می‌فرماید: هر جنایت کار قاتل که برادر صاحب خونش از او عفو کرد و به گرفتن خون‌بها رضایت

پاسخی به اعتراضات مربوط به حکم قصاص (۳۲۷)

داد، در دادن خون‌بها امروز و فردا نکند و احسان او را تلافی نماید، و این لسان، خود لسان تربیت است می‌خواهد با صاحب خون بفرماید: در عفو لذتی است که در انتقام نیست! و اگر در اثر تربیت کار مردمی بدین‌جا بکشد، که افتخار عمومی در عفو باشد، هرگز عفو را رها نمی‌کنند و دست به انتقام نمی‌زنند.

و لکن مگر دنیا همیشه و همه جایش را این‌گونه اجتماعات راقی متمدن تشکیل داده‌اند؟ نه، بلکه برای همیشه در دنیا امت‌هایی دیگر هستند، که درک انسانی و اجتماعی‌شان به این حد نرسید، لاجرم در چنین اجتماعات مسئله صورت دیگری به خود می‌گیرد، در چنین جوامعی عفو به تنهایی و نبودن حکم قصاص، فجایع بار می‌آورد، به شهادت این که همین الان به چشم خود می‌بینیم، جنایت کاران کمترین ترسی از حبس و اعمال شاقه ندارند و هیچ اندرزگو و واعظی نمی‌تواند آن‌ها را از

(۳۲۸) احکام حقوقی

جنایت کاری باز بدارد، آن‌ها چه می‌فهمند حقوق انسانی چیست؟

برای این‌گونه مردم، زندان جای راحت‌تری است، حتی وجدانشان هم در زندان آسوده‌تر است و زندگی در زندان برایشان شرافتمندانه‌تر از زندگی بیرون از زندان است که یک زندگی پست و شقات باری است، و به همین جهت از زندان نه وحشتی دارند و نه ننگی و نه از اعمال شاقه‌اش می‌ترسند، و نه از چوب و فلک آن ترسی دارند.

و نیز به چشم خود می‌بینیم، در جوامعی که به آن پایه از ارتقاء نرسیده‌اند و حکم قصاص هم در بینشان اجراء نمی‌شود، روز به روز آمار فجایع بالا-تر می‌رود، پس نتیجه می‌گیریم که حکم قصاص حکمی است عمومی، که هم شامل ملل راقیه می‌شود، و هم شامل غیر ایشان، که اکثریت هم با غیر ایشان است.

اگر ملتی به آن حد از ارتقاء رسید، و به نحوی تربیت شد که از عفو لذت ببرد، اسلام

پاسخی به اعتراضات مربوط به حکم قصاص (۳۲۹)

هرگز به او نمی‌گوید چرا از قاتل پدرت گذشتی؟ چون اسلام هم او را تشویق به عفو کرده و اگر ملتی هم‌چنان راه انحطاط را پیش گرفت و خواست تا نعمت‌های خدا را با کفران جواب بگوید، قصاص برای او حکمی است حیاتی، در عین این که در آن جا نیز عفو به قوت خود باقی است.

و اما این که گفتند: رأفت و رحمت بر انسانیت اقتضاء می‌کند قاتل اعدام نشود، در پاسخ می‌گوئیم بله و لکن هر رأفت و رحمتی پسندیده و صلاح نیست و هر ترحمی فضیلت شمرده نمی‌شود، چون به کار بردن رأفت و رحمت، در مورد جانی قسی‌القلب، که کشتن مردم برایش چون آب خوردن است، و نیز ترحم بر نافرمانبر متخلف و قانون‌شکن که بر جان و مال و عرض مردم تجاوز می‌کند، ستم کاری بر افراد صالح است و اگر بخواهیم به طور مطلق و بدون هیچ ملاحظه و قید و شرطی، رحمت را به کار

(۳۳۰) احکام حقوقی

بیندیم، اختلال نظام لازم می‌آید و انسانیت در پرتگاه هلاکت قرار گرفته، فضائل انسانی تباه می‌شود، هم‌چنان که آن شاعر فارسی زبان گفته:

ترحم بر پلنگ تیز دندان، ستم کاری بود بر گوسفندان!

و اما این که داستان فضیلت رحمت و زشتی قساوت و حب انتقام را خاطر نشان کردند، جوابش همان جواب سابق است، آری انتقام گرفتن برای مظلوم از ظالم، یاری کردن حق و عدالت است که نه مذموم است و نه زشت، چون منشأ آن محبت عدالت است که از فضائل است، نه رذائل، علاوه بر این که گفتیم: تشریح قصاص به قتل تنها به خاطر انتقام نیست، بلکه ملاک در آن تربیت عمومی و سد باب فساد است.

و اما این که گفتند: جنایت قتل، خود از مرض‌های روانی است که باید مبتلای بدان را بستری کرد و تحت درمان قرار داد، و این خود برای جنایت کار عذری است موجه، در

پاسخی به اعتراضات مربوط به حکم قصاص (۳۳۱)

پاسخ می‌گوئیم همین حرف باعث می‌شود قتل و جنایت و فحشاء روز به روز بیشتر شود و جامعه انسانیت را تهدید کند، برای این که هر جنایت کاری که از قتل و فساد لذت می‌برد، وقتی فکر کند که این سادیسم جنایت، خود یک مرض عقلی و روحی است، و او در جنایت‌کاریش معذور است و این حکومت‌ها هستند که باید این‌گونه افراد را با یک دنیا رأفت و دلسوزی تحت درمان قرار دهند و از سوی دیگر حکومت‌ها هم به همین معنا معتقد باشند البته هر روز یکی را خواهد کشت و معلوم است که چه فاجعه‌ای رخ خواهد داد.

و اما این که گفتند: بشریت باید از وجود مجرمین استفاده کند و به اعمال شاقه و اجباری وادار سازد و برای این که وارد اجتماع

نباشند و جنایات خود را تکرار نکنند، آن‌ها را حبس کنند، در پاسخ می‌گوئیم: اگر راست می‌گویند، و در گفته خود متکی به حقیقت هستند، پس چرا در موارد اعدام قانونی که در تمامی قوانین رائج امروز هست،

(۳۳۲) احکام حقوقی

به آن حکم نمی‌کنند؟ پس معلوم می‌شود در موارد اعدام، حکم اعدام را مهم‌تر از زنده ماندن و کار کردن محکوم تشخیص می‌دهند در سابق هم گفتیم که فرد و جامعه از نظر طبیعت و از حیث اهمیت یکسانند. (۱)

۱- المیزان ج ۱، ص ۶۶۰.

پاسخی به اعتراضات مربوط به حکم قصاص (۳۳۳)

## فصل هفتم: نظام حاکم بر مجازات اعمال انسان‌ها

### در دنیا و آخرت

با دقت در آیات مندرج در متن و تدبر در آن‌ها این معنا روشن می‌شود که اعمال انسان‌ها از حیث مجازات یعنی از حیث تأثیرش در سعادت و شقاوت آدمی نظامی دارد غیر آن نظامی که اعمال از حیث طبع در این عالم دارد:

(۳۳۴)

### اختلاف نتیجه و اثر اعمال در دنیا و آخرت

چون در این عالم عمل خوردن مثلاً که یک عمل انسانی است، از حیث این که عبارت است از مجموع حرکاتی جسمانی و فعل و انفعال‌هایی مادی که تنها قائم به شخص خورنده است، و اثرش هم که عبارت است از سیر شدن، عاید فاعل به تنهایی می‌شود، و با خوردن من دیگری سیر نمی‌شود، و همچنین قیامی به غذای خورده شده دارد، که آن را از صورتی به صورت دیگر درمی‌آورد، ولی با جویدن این غذا غذاهای دیگر جویده نمی‌شود، و هضم نمی‌گردد، و نیز غذائی که به صورت نان بوده مبدل به برنج نمی‌شود، و ذات و هویتش متبدل نمی‌گردد و هم‌چنین اگر زید عمرو را بزند، این حرکاتی که از او سر زده تنها زدن است و چیز دیگری نیست، و تنها زید زنده است نه

اختلاف نتیجه و اثر اعمال در دنیا و آخرت (۳۳۵)

دیگری، و تنها عمرو زده شده نه دیگری، و هم‌چنین مثال‌های دیگر.

و لیکن همین افعال در نشأه سعادت و شقاوت احکامی دیگر دارد، هم‌چنان که می‌بینیم قرآن کریم گناهان را که از نظر نظام دنیائی ای بسا خدمت به نفس و کام‌گیری از لذات باشد ظلم به نفس خوانده می‌فرماید:

- «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»، (اعراف / ۱۶۰)

- «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّءُ إِلَّا بِأَهْلِهِ»، (فاطر / ۴۳)

- «أَنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَيَّا أَنْفُسَهُمْ»، (انعام / ۲۴)

- «ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ. مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ.»

(۷۳ و ۷۴ / مؤمن)

و سخن کوتاه آن که عالم مجازات نظامی جداگانه دارد، چه بسا می‌شود که یک عمل

(۳۳۶) احکام حقوقی



در آن عالم مبدل به عملی دیگر می‌شود، و چه بسا عملی که از من سر زده مستند به دیگری می‌شود، و چه بسا به فعلی حکمی می‌شود غیر آن حکمی که در دنیا داشت، و هم چنین آثار دیگری که مخالف با نظام عالم جسمانی است.

و این معنا نباید باعث شود که کسی توهم کند که اگر این مطلب را مسلم بگیریم باید احکام عقل را در مورد اعمال و آثار آن به کلی باطل بدانیم و در این صورت دیگر سنگ روی سنگ قرار نمی‌گیرد، بدین جهت جای این توهم نیست که ما می‌بینیم خدای سبحان هر جا استدلال خودش و یا ملائکه موکل بر امور را بر مجرمین در حال مرگ یا برزخ حکایت می‌کند، و هم چنین هر جا امور قیامت و آتش و بهشت را نقل می‌نماید، همه جا به حجت‌های عقلی یعنی حجت‌هایی که عقل بشر با آنها آشنا است استدلال می‌کند، و همه جا بر این نکته تکیه دارد، که خدا به حق حکم می‌کند و هر کس هر چه کرده به کمال اختلاف نتیجه و اثر اعمال در دنیا و آخرت (۳۳۷)

و تمام به او برمی‌گردد.

و از آن جمله می‌فرماید:

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ. وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ. وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُوَ أَغْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ.» (۶۸ تا ۷۰ / زمر)

و نیز در قرآن این خبر مکرر آمده که خدا به زودی در قیامت در میان مردم به حق داوری، و در آن‌چه اختلاف دارند به حق حکم می‌کند، و در این باب کلامی که از شیطان حکایت فرموده کافی است که گفت:

(۳۳۸) احکام حقوقی

«إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِعَلِيكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَا لَوْمِيُوا أَنْفُسَكُمْ.» (۲۲ / ابراهیم)

از این جا می‌فهمیم که هر چند میان نشاء طبیعت و نشاء جزا همان‌طور که گفتیم اختلاف روشنی هست، ولیکن چنان هم نیست که حجت و دلیل عقلی در نشاء اعمال و نشاء جزا باطل باشد، چیزی که هست باید با دقت و تدبیر حل عقده کرد.

و چیزی که این عقده را می‌گشاید، این است که خدای تعالی در دعوت مردم و ارشادشان به زبان خود آنان حرف زده، و در مخاطباتش با آنان و بیاناتی که برای آنان دارد، طبق عقول اجتماعی سخن گفته، و به اصول و قوانینی تمسک کرده، که در عالم عبودیت و مولویت دایر است، خود را مولی و مردم را بندگان، و انبیاء را فرستادگانی به سوی بندگان شمرده، و با امر و نهی و بعث و زجر و

اختلاف نتیجه و اثر اعمال در دنیا و آخرت (۳۳۹)

بشارت و انذار و وعده و تهدید و سایر ملحقات آن از قبیل عذاب، و مغفرت، و غیره ارتباط خود را با آنان حفظ فرموده است.

این طریقه قرآن کریم است در سخن گفتن با مردم، و خود او تصریح می‌فرماید که مسأله عظیم‌تر از آن توهم‌ها و خیالاتی است که به ذهن مردم می‌رسد، و چیزی است که حوصله مردم گنجایش آن را ندارد، حقایقی است که فهم بشر بدان احاطه نمی‌یابد، و به همین جهت آن حقایق را نازل و باز هم نازل کرده، تا هم افق با ادراک بشر شود، و در نتیجه آن مقداری که خدا می‌خواهد از آن حقایق و از تأویل این کتاب عزیز بفهمند هم چنان که فرموده: «وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ. إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ.» (۲ تا ۴ / زخرف)

پس قرآن کریم در خبر دادن از خصوصیات احکام جزا و آن‌چه مربوط به آن



## (۳۴۰) احکام حقوقی

است اعتمادش بر احکام کلیه عقلائیه است، که در بین عقلا دایر است، و اساسش مصالح و مفاسد است. و لطف قضیه در این جا است که این حقایق پنهان از سطح فهم‌های عادی با همه بلندی افقش قابل تطبیق با احکام عقلانی نامبرده است، و می‌شود با آن‌ها توجیهش کرد.

آری عقل عملی اجتماعی هیچ امتناعی ندارد از این که بعضی از مفسدین را مثلاً به تمامی آثار سوئی که بر عمل زشتش مترتب می‌شود، و ضررهائی که به اجتماع می‌زند مؤاخذه نموده، مثلاً از قاتل تمامی حقوق اجتماعی که به خاطر مرگ مقتول فوت شده، مطالبه کند، و یا اگر سنت زشتی در اجتماع باب کرده او را به تمامی زشتی‌هایی که دیگران مبتلا می‌شوند مؤاخذه کند.

در مثال اول حکم کند به این که آن چه مقتول گناه داشته به حسب اعتبار عقلی به

اختلاف نتیجه و اثر اعمال در دنیا و آخرت (۳۴۱)

گردن قاتل است، و در مثال دوم حکم به این که تمامی گناهمانی را که افراد اجتماع به خاطر پیروی از سنت او انجام داده‌اند گناه خود او است، هر چند که گناه یک یک آن افراد هم هست و همان‌طور که تک تک افراد را مؤاخذه می‌کند، او را نیز مؤاخذه می‌نماید.

و هم‌چنین ممکن است درباره کسی که عملی را انجام داده حکم کند به این که انجام نداده، و یا در باره فعلی معین و محدود حکم کند به این که آن فعل نیست، و یا حسنات دیگران حسنات ما است، و یا این که انسان امثال آن حسنات را دارد، همه این‌ها به مقتضای مصالحی است که موجود باشد.

پس قرآن کریم این احکام عجیبی که در باب جزا دارد از قبیل مجازات و یا پاداش انسان، به خاطر کاری که دیگران کرده‌اند، و نسبت دادن فعل به کسی که فاعل آن نیست، و فعلی را غیر آن کردن و امثال آن را تعلیل نموده، و با قوانین عقلانی‌ای که در

## (۳۴۲) احکام حقوقی

ظرف اجتماع و در سطح افکار عمومی جریان دارد توضیح می‌دهد، هر چند که بر حسب واقع و حقیقت نظامی دارد غیر نظام عالم حس، و احکام اجتماعی و عقلانی محصور در چهار دیواری زندگی دنیا است و به زودی برای انسان چیزهائی که در امروز برایش مستور بود کشف می‌شود و این کشف در روز قیامت است که همه سرائر و باطن‌ها ظاهر می‌شود.

هم‌چنان که قرآن کریم:

«وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ.»

(۵۲ و ۵۳ / اعراف)

«وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ

اختلاف نتیجه و اثر اعمال در دنیا و آخرت (۳۴۳)

وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» - تا آن جا که می‌فرماید: «يَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ.» (۳۷ تا ۳۹ / یونس)

با این بیانی که ذکر کردیم اختلافی که در نظر ابتدائی میان آیات مربوطه به این احکام عجیب و میان امثال آیه: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»، (۷ و ۸ / زلزله) و آیه «كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ»، (۲۱ / طور) و آیه «أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (۳۹ / نجم) و آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا»، (۴۴ / یونس) و آیات بسیاری دیگر موجود است برطرف می‌شود.

برای این که آیات دسته اول که مورد بحث ما است حکم می‌کند به این که گناهان کشته شده به ظلم، به گردن قاتل ظالم است، و وقتی به گردن او بود اگر مؤاخذه‌اش کنند، به گناهان خودش مؤاخذه‌اش کرده‌اند، و نیز آن آیات حکم می‌کند که هر کس سنت بدی

(۳۴۴) احکام حقوقی

باب کند پیروان آن سنت به تنهایی آن گناه را مرتکب نشده‌اند، باب کننده نیز مرتکب شده، پس یک معصیت دو معصیت است، و اگر حکم می‌کند به این که یاور ظالم در ظلمش و پیرو پیشوای ضلالت هر دو شریک در معصیتند، و مثل خود ظالم و پیشوای فاعلند، قهراً مصداق آیه: «الَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى...» (۳۸/نجم) و نظایر آن می‌شوند، نه این که این دو طایفه از حکم آیه نامبرده مستثنا باشند و یا مورد نقض آن واقع گردند.

آیه شریفه:

«وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ. وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ» (۶۹ و ۷۰/زمر)

هم به همین معنا اشاره می‌کند، چون جمله «و خدا به آن چه می‌کردند داناتر است»، دلالت و یا حداقل اشعار به این دارد که پرداخت و دادن عمل هر کسی به وی برحسب علم

اختلاف نتیجه و اثر اعمال در دنیا و آخرت (۳۴۵)

خدا و محاسبه‌ای است که او از افعال خلق دارد، نه برحسب محاسبه‌ای که خلق پیش خود دارند، چون خلق علم و عقل این محاسبه را ندارند، زیرا خدا این عقل را در دنیا از آنان سلب کرده، و در حکایت گفتار دوزخیان فرموده: «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ.» (۱۰/ملک).

و نیز در آخرت هم عقل و علم را از آنان گرفته می‌فرماید:

- «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (۷۲/اسراء)

- «نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِئَةِ» (۶ و ۷/همزه)

و در تصدیق این گرفتن علم و عقل فرموده:

- «قَالَتْ أَخْرِبُهُمْ لِأُولِيهِمْ رَبَّنَا هُوَ لَا آءِضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَ لَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ» (۳۸/اعراف)

(۳۴۶) احکام حقوقی

که در این آیه همه متبوعان و تابعان عذاب دو چندان اثبات کرده، اما متبوعان برای این که هم خودشان گمراه بودند، و هم دیگران را گمراه کردند، و اما تابعان برای این که هم گمراه شدند و هم با پیروی متبوعین مکتب آنان را زنده نگه داشتند، و باعث رونق آن مکتب شدند، آن گاه می‌فرماید: هر دو طایفه نادانند. (۱)

### ثبت اعمال بندگان و حفظ آن در دنیا و تجسم آن در آخرت

یکی دیگر از احکام اعمال این است که به حکم آیات زیر اعمال بندگان

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۶۱.

ثبت اعمال و حفظ آن در دنیا و تجسم آن در آخرت (۳۴۷)

محفوظ و نوشته شده است، و روزی مجسم خواهد شد:

- «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا» (۳۰/آل عمران)

- «وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا» (۳۰/آل عمران)

- «وَ كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نَخْرُجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا» (۱۳ / اسراء)

- «وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِيَامَامٍ مُّبِينٍ» (۱۲ / يس)

- «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (۲۲ / ق)

و ما در سابق بحثی پیرامون تجسم اعمال گذرانیدیم. (۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۷۰.

(۳۴۸) احکام حقوقی

### رابطه انسان‌ها و رابطه آن با اتفاقات و حوادث بد و خوب

یکی دیگر از احکام اعمال این است که بین اعمال انسان و حوادثی که رخ می‌دهد ارتباط هست، البته منظور ما از اعمال تنها حرکات و سکناات خارجی‌های است که عنوان حسنه و سیئه دارند، نه حرکات و سکناات که آثار هر جسم طبیعی است، به آیات زیر توجه فرمائید:

- «وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (۳۰ / شوری)

- «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (۱۱ / رعد)

- «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»

رابطه انسان‌ها با اتفاقات و حوادث بد و خوب (۳۴۹)

(۵۳ / انعام)

و این آیات ظاهر در این است که میان اعمال و حوادث تا حدی ارتباط هست، اعمال خیر و حوادث خیر، و اعمال بد و حوادث بد. و در کتاب خدای تعالی دو آیه هست که مطلب را تمام کرده، و به وجود این ارتباط تصریح نموده است، یکی آیه شریفه:

- «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَيَّا آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۹۶ /

اعراف)

و دیگری آیه:

(۳۵۰) احکام حقوقی

- «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (۴۱ / روم)

پس معلوم می‌شود حوادثی که در عالم حادث می‌شود، تا حدی تابع اعمال مردم است، اگر نوع بشر بر طبق رضای خدای عمل کند، و راه طاعت او را پیش گیرد، نزول خیرات و باز شدن درهای برکات را در پی دارند، و اگر این نوع از راه عبودیت منحرف گشته، ضلالت و فساد نیت را دنبال کنند، و اعمال زشت مرتکب گردند، باید منتظر ظهور فساد در خشکی و دریا، و هلاکت امت‌ها، و سلب امنیت، و شیوع ظلم، و بروز جنگ‌ها، و سایر بدبختی‌ها باشند، بدبختی‌هایی که راجع به انسان و اعمال انسان است، و همچنین باید در انتظار ظهور مصائب و حوادث جوی، حوادثی که مانند سیل و زلزله و صاعقه و طوفان و امثال آن که خانمان برانداز است باشند، و خدای سبحان در کتاب مجیدش به

رابطه انسان‌ها با اتفاقات و حوادث بد و خوب (۳۵۱)

عنوان نمونه داستان سیل عرم، و طوفان نوح، و صاعقه ثمود، و صرصر عاد، و از این قبیل حوادث را ذکر فرموده است.

پس هر امتی که طالح و فاسد شد قهرا در رذائل و گناهان فرومی‌رود، و خدا هم وبال آن چه کرده بدو می‌چشاند، و قهرا منتهی به

هلاکت و نابودیشان می‌شود، به این آیات توجه فرمائید:

- «أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ.» (۲۱ / مؤمن)

- «وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَوْمًا أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ»

(۳۵۲) احکام حقوقی

فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا.» (۱۶ / اسراء)

- «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلًّا مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَ جَعَلْنَا هُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ.» (۴۴ / مؤمنون)

این آیات همه راجع به امت طالحه بود، و معلوم است که وضع امت صالحه خلاف این وضع است. (۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۷۱.

رابطه انسان‌ها با اتفاقات و حوادث بد و خوب (۳۵۳)

### تسری اعمال خوب و بد نیاکان به آیندگان

فرد هم مثل امت است، او نیز حسنه و سیئه و عذاب و نعمت دارد، چیزی که هست بسیار می‌شود که فرد به نعمت اسلاف و نیاکان خود متنعم می‌شود، هم‌چنان که به مظالم آنان معذب می‌گردد، به آیات زیر توجه فرمائید:

- «قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.» (۹۰ / يوسف)

و مراد از منتی که خدا بر او نهاد همان ملک و عزت و نعمت‌های دیگر او است.

- «فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بِدَارِهِ الْأَرْضَ.» (۸۱ / قصص)

- «وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا.» (۵۰ / مریم)

(۳۵۴) احکام حقوقی

که گویا منظور از یاد خیر ذریه صالحه‌ای است که مشمول انعام او باشند، هم‌چنان که در جائی دیگر فرموده:

- «وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ.» (۲۸ / زخرف)

- «وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا.» (۸۲ / كهف)

- «وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ.» (۹ / نساء)

و مراد از این ذریه هر نسل آینده‌ای است که گرفتار آثار شوم ظلم نیاکان خود می‌شوند. (۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۷۲.

تسری اعمال خوب و بد نیاکان به آیندگان (۳۵۵)

### آزمایش الهی با ارسال نعمت بر یک فرد یا اجتماع

و سخن کوتاه این که وقتی خدای عز و جل نعمتی را بر امتی یا فردی افاضه فرمود، اگر آن امت و یا آن فرد صالح باشد، آن نعمت در واقع هم نعمتی بوده که خدا بر او انعام فرموده، و یا امتحانی بوده که خواسته او را به این وسیله بیازماید، هم‌چنان که از سلیمان حکایت کرده است که گفت:

- «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ»، (۴۰ / نمل) و نیز فرموده:

(۳۵۶) احکام حقوقی

- «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ!» (۷ / ابراهیم)

و این آیه نظیر آیه قبلش دلالت دارد بر این که خود عمل شکر، یکی از اعمال صالحه‌ای است که نعمت را در پی دارد. و اگر صالح و بد باشد، نعمتی که خدا به او داده به ظاهر نعمت است، و در واقع مکاری است که در حقش کرده، و استدراج و املا است، چنان که در باره (نیرنگ) در کلام مجیدش فرموده:

- «وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ»، (۳۰ / انفال)

و درباره استدراج و املا فرموده:

- «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. وَأَمْلَى لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ»، (۱۸۲ و ۱۸۳ / اعراف)

و نیز فرموده:

آزمایش الهی با ارسال نعمت بر یک فرد یا اجتماع (۳۵۷)

- «وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ»، (۱۷ / دخان) (۱)

### آزمایش انسان‌ها به وسیله ارسال بلاها و مصایب

و وقتی بلاها و مصائب یکی پس از دیگری می‌رسد، مردم در مقابل این نیز مانند نعمت‌ها دو جورند، اگر مردمی و یا فردی باشند صالح، این مصیبت‌ها برای آنان فتنه و آزمایش است، و خدا به وسیله آن بندگان خود را می‌آزماید، تا خبیث از طیب و پاک از ناپاک جدا و متمایز شود، و مثل امت صالحه و فرد صالح که گرفتار آن‌ها می‌گردد، مثل طلا است که گرفتار بوته آتش و محک آزمایش می‌شود، تا خالصش از ناخالص و خدا در این باره فرموده:

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۷۳.

(۳۵۸) احکام حقوقی

مشخص شود.

- «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتَّزَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ. وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ. أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»، (۲ تا ۴ / عنکبوت)

و نیز فرموده:

- «وَاتْلُوكَ الْآيَاتِ نَادُوا لَهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ»، (۱۴۰ / آل عمران)

آزمایش انسان‌ها به ارسال بلاها و مصایب (۳۵۹)

و اگر قوم و فردی که به آن گرفتاری‌ها و مصائب گرفتار شده‌اند طالح و بدکار باشند، خود این حوادث عذاب و کیفری است که در مقابل اعمال خود می‌بینند، و آیات سابق نیز بر این معنا دلالت داشت.

پس این هم یکی از احکام عمل آدمی است، که به صورت حوادث نیک و بد در می‌آید، و عاید صاحب عمل می‌شود:

و اما این آیه شریفه که می‌فرماید:

- «وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سِقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ. وَلِيُؤْتِيَهُمْ آبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكُونَ. وَزُخْرُفًا وَإِنْ

(۳۶۰) احکام حقوقی

كُلُّ ذَلِكْ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ» (۳۳ تا ۳۵ / زخرف)

نظری به بحث ما ندارد، بلکه مراد از آن (والله اعلم) مذمت دنیا و سرگرمی‌های آن است، می‌خواهد بفرماید لذات دنیا در برابر نعمت‌هایی که نزد خدای سبحان است قدر و قیمتی ندارد، و به همین جهت خدای تعالی آن را به کفار می‌دهد، و از آخرت نمی‌دهد، و قدر و قیمت هر چه هست در زندگی آخرت است، و اگر نبود که افراد انسان مثل همدیگرند و مساعی‌شان یکی و نظیر هم است، هر آینه زندگی دنیا را مخصوص کفار می‌کرد. (۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۷۴.

آزمایش انسان‌ها به ارسال بلاها و مصایب (۳۶۱)

### علل طبیعی حوادث، و علل ماوراء طبیعت و نظام اعمال انسان‌ها

حال اگر کسی بگوید: حوادث عمومی و مخصوصا از قبیل سیل‌ها، و زلزله‌ها، و بیماری‌های واگیر، و جنگ و جدال‌ها، هر یک برای خود علل طبیعی دارد، عللی که اختصاص به یک قوم و دو قوم ندارد، هر وقت و هر جا آن علل پیدا شد، معلولشان هم پیدا می‌شود، چه مردم آن جا صالح باشند و چه طالح، و بنابراین دیگر معنا ندارد پیدایش آن‌ها را به اعمال خوب و بد تعلیل و توجیه کنیم، و این‌گونه تعلیل‌ها

(۳۶۲) احکام حقوقی

فرضیه‌هایی است دینی که با واقع مطابقت ندارد، در پاسخ می‌گوئیم: این یک اشکال فلسفی است که منافاتی با بحث تفسیری ما که مربوط است به آن چه از کلام خدا استفاده می‌شود ندارد، و ما به زودی این اشکال را در بحث فلسفی جداگانه‌ای در تفسیر آیه: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ» (۹۶ / اعراف) به طور مفصل متعرض می‌شویم ان شاء الله.

(و خلاصه بحثی که در آن جا خواهیم کرد این است که این اشکال ناشی از بدفهمی و عدم توجه به منطوق قرآن است، و اهل قرآن خیال کرده‌اند این که قرآن و اهل آن اعمال نیک و بد مردم را باعث حدوث حوادثی نیک و بد می‌دانند، می‌خواهند به کلی علل طبیعی را از علیت انداخته و تأثیر آن‌ها را انکار کنند، و یا بگویند همان‌طور که علل طبیعی علیت دارد، این اعمال هم دارد، در حالی که چنین نیست، اعتقاد به تأثیر افعال که جای خود دارد، حتی قرآن و اهل آن و بلکه عموم

علل طبیعی حوادث ماوراء طبیعت و نظام اعمال انسان‌ها (۳۶۳)

خداپرستان با اثبات صانع نمی‌خواهند قانون علیت و معلولیت عمومی را انکار کنند و بگویند آنچه اتفاق می‌افتد صرف اتفاق است، و حتی نمی‌خواهند خدای تعالی را در پدید آمدن حوادث شریک علل طبیعی بدانند، بعضی از حوادث را به علل طبیعی مستند کنند، و بعضی دیگر را به خدای تعالی نسبت دهند.

بلکه منظورشان در هر دو مرحله اثبات علتی است، در طول علل طبیعی، اثبات عاملی است معنوی، فوق عوامل مادی، می‌خواهند بگویند، هم علل طبیعی دست اندر کارند، و هم افعال بندگان و هم خود خدای تعالی، اما به طور ترتیب، نزدیک‌ترین علت به حدوث حوادث، علل طبیعی است، و باعث به کار افتادن عوامل، رحمت و غضب الهی است، و باعث جلب رحمت و فوران غضب الهی، اعمال نیک و بد انسان‌ها است نظیر نامه نوشتن که یک عمل است، هم به نوک قلم نسبتش می‌دهیم، و هم به خود قلم، و هم دست و پنجه نویسنده و هم به خود او. (۱)

(۳۶۴) احکام حقوقی

حال خواهی پرسید: منظور از این حرف چیست؟ می‌گوییم همان‌طور که در بحث از نبوت عامه گفتیم، خدای تعالی که عالم کون را آفرید، و به راه انداخت، انسان را هم به سوی سعادت هستی و کمال زندگی به راه انداخته، و معلوم است که یکی از مراحل این نوع در مسیرش به سوی سعادت، مرحله عمل او است: که اگر بشر در این مرحله دچار مانعی بشود، که او را از سیر به سوی سعادت متوقف نموده، و مشرف به هلاکت

۱- المیه—زان ج ۲، ص ۲۷۵.

مفهوم مراقبت خدا از اعمال انسان‌ها (۳۶۵)

و نابودی سازد، خدای تعالی در مقابل آن مانع چیزی قرار می‌دهد تا آن مانع را برطرف کند، و اگر آن مانع جزئی از همین انسان‌ها است آن جزء فاسد را از بین می‌برد، نظیر مزاج بدنی که همواره در جنگ با عوارض و بیماری‌هاست، که یا همه بدن و یا عضوی از آن را تهدید می‌کند، اگر بتواند آن بیماری را ریشه کن می‌کند، و اگر نتوانست عاجز ماند بدن و یا آن عضو را رها می‌کند، تا به کلی از کار بیفتد.

و مشاهده و تجربه این معنا را اثبات کرده، که صانع عالم هر نوع از انواع صنع و تکوین را مجهز به اسلحه دفاع از آفات و فسادهایی کرده که متوجه به سوی او است، و معنا ندارد که تمامی موجودات مسلح به این نوع اسلحه باشند، و تنها نوع و یا فرد انسان از کلیت مستثنا باشد و نیز اثبات کرده که هر موجود نوعی را به دشمنی گرفتار کرده، تا دفاع از خود و دور کردن دشمن وادارش کند به این که قوای وجودی خود را به

(۳۶۶) احکام حقوقی

کار بگیرد، و از این راه وجودش کامل شود و به آن غایت و سعادت می‌رسد، و وقتی وضع همه موجودات این‌طور است چگونه ممکن است انسان این‌طور نباشد، و عالم صنع نسبت به خصوص او بی‌اعتنائی کرده باشد. این همان معنائی است که آیه شریفه:

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبُدُنَا. مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (۳۸ و ۳۹ / دخان)

و نیز آیه شریفه:

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا!» (۲۷ / ص)

پس همان‌طور که یک صنعتگر اگر چیزی را به عنوان سرگرمی و تفریح بسازد،

مفهوم مراقبت خدا از اعمال انسان‌ها (۳۶۷)

بدون این که عنایتی و حاجتی به آن داشته باشد، همین که آن را ساخت ارتباطش با آن قطع می‌شود، و دیگر اعتنائی به آن ندارد که چه می‌شود و در کدام خاکروبه می‌افتد، و فاسد می‌شود، و اما اگر چیزی را برای منظوری بسازد، همواره مراقب آن خواهد بود، و آن را زیر نظر می‌گیرد، تا اگر خطری که آن را از صلاحیت به کار بردن در آن منظور ساقط می‌کند تهدیدش کرد، از آن خطر جلوگیری کند، و به این منظور اگر صلاح دید از یکی از اجزای آن که در نتیجه دادنش مؤثر است صرف نظر می‌کند، و یا جزئی دیگر به آن اضافه می‌کند، و یا اگر دید دیگر منظورش را تأمین نمی‌کند، او را قش نموده، از نو آن را می‌سازد، و صنعت جدیدی درست می‌کند.

وضع خلقت آسمان‌ها و زمین و موجودات در آن‌ها که یکی از آن‌ها انسان است نیز چنین است، خدای تعالی آن چه را خلق کرده عبث و بیهوده خلق نکرده، بلکه

(۳۶۸) احکام حقوقی



برای این خلق کرده که به حد کمالش برساند، و دوباره به سوی خودش برگرداند، هم‌چنان که فرمود:  
 - «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»، (۱۱۵ / مؤمنون)  
 و نیز فرموده:

- «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ!» (۴۲ / نجم)

و وقتی وضع بدین قرار باشد، بدیهی است که عنایت الهیه باید شامل انسان نیز بشود، و او را مانند سایر مخلوقاتش به آن غایتی که برای رسیدن به آن غایتش آفریده برساند، و برای رساندنش به آن غایت نخست او را دعوت و ارشاد کند، و سپس امتحان و ابتلاء را در کارش اعمال کند، و اگر از این راه هم نشد آن کسی که غایت خلقت در او باطل شده، و دیگر وجودش به آن غایت نمی‌رسد، و هدایت به دردش نمی‌خورد، آن کس مفهوم مراقبت خدا از اعمال انسان‌ها (۳۶۹)

را هلاک سازد، و این هلاک ساختن خود مایه اتقان در فرد و در نوع است، به سرنوشت امتی خاتمه می‌دهد، و دیگران را از شر آن امت راحت می‌کند.

هم‌چنان که فرموده:

«وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُدْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ»، (۱۳۳ / انعام)  
 دقت در جمله «وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ - پروردگار تو بی‌نیاز و دارای رحمت است»، را فراموش نفرمائید. (۱)

### سنت الهی ابتلاء و انتقام

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۷۶.

(۳۷۰) احکام حقوقی

و این سنت یعنی سنت ابتلاء و انتقام سنتی ربانی است که در کتاب خود آن را سنتی شکست‌ناپذیر و غیر مقهور خوانده، و غالب و منصورش معرفی نموده، فرموده:

- «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ. وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»، (۳۰ و ۳۱ / شوری)

و نیز فرموده:

- «وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ. إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ. وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»، (۱۷۱ تا ۱۷۳ / صفات) (۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۷۸.

مفهوم مراقبت خدا از اعمال انسان‌ها (۳۷۱)

### فصل هشتم: احکام اعمال از حیث جزای الهی

#### حبط حسنات با سینات

یکی از احکام اعمال آدمی این است که پاره‌ای از گناهان، حسنات دنیا و آخرت را حبط می‌کند، مانند ارتداد که آیه شریفه: «وَمَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...» (۲۱۷ / بقره) آن را باعث حبط اعمال در (۳۷۲)



دنیا و آخرت معرفی کرده، و یکی دیگر کفر است کفر به آیات خدا و عناد به خرج دادن نسبت به آن که آن نیز به حکم آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» باعث حبط اعمال در دنیا و آخرت است. (۱)

### محو سیئات با حسنات

و هم چنین در مقابل آن دو گناه بعضی از اطاعت‌ها و اعمال نیک هست، که اثر

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۵۷.

مقدمه (۳۷۳)

گناهان را هم در دنیا محو می‌کند و هم در آخرت، مانند اسلام و توبه، به دلیل آیه شریفه: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. وَانِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ. وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» (۵۳ تا ۵۵ / زمر) و آیه شریفه: «فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى. وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى.» (۱۲۳ و ۱۲۴ / طه) (۱)

### حبط بعضی حسنات با بعضی سیئات

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۵۸.

احکام حقوقی (۳۷۴)

و نیز بعضی از گناهان است که بعضی از حسنات را حبط می‌کند مانند دشمنی با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که به حکم آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِبِّطُ أَعْمَالَهُمْ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (۳۲ و ۳۳ / محمد) باعث حبط بعضی از حسنات می‌شود، چون مقابله میان دو آیه اقتضا می‌کند که امر به اطاعت از رسول در مقابل و به معنای نهی از مشاقه با رسول بوده است. و نیز ابطال در آیه دوم معنای حبط در آیه اول باشد.

و نیز مانند صدا بلند کردن در حضور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که به حکم آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ.» (۲ / حجرات) (۱) حبط بعضی حسنات با بعضی سیئات (۳۷۵)

### محو اثر بعضی گناهان با بعضی کارهای نیک

و نیز بعضی از کارهای نیک است که اثر بعضی از گناهان را از بین می‌برد مانند نمازهای واجب که به حکم آیه شریفه: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفَا مِنْ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبُنَ السَّيِّئَاتِ.» (۱۱۴ / هود) باعث محو سیئات می‌گردد و مانند حج که به حکم آیه شریفه: «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» (۲۰۳ / بقره) و نیز مانند اجتناب از گناهان کبیره که به حکم آیه شریفه: «إِنْ تَجَنَّبْتُوا كِبَائِرَ مَا تُنْتَهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ»

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۵۸.

احکام حقوقی (۳۷۶)

سیئاتکم» (۳۱ / نساء) باعث محو سیئات می‌شود، و نیز به حکم آیه شریفه: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ

رَبِّكَ وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ» (۳۲ / نجم) باعث محو اثر گناهان کوچک می‌شود. (۱)

### انتقال حسنات فرد به فرد دیگر

و نیز بعضی از گناهان است که حسنات صاحبش را به دیگران منتقل می‌کند، مانند قتل که خدای تعالی درباره‌اش فرموده: «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ» (۲۹ / مائده)

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۵۹.

انتقال حسنات فرد به فرد دیگر (۳۷۷)

و این معنا درباره غیبت و بهتان و گناهانی دیگر در روایات وارد از رسول خدا و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده. (۱)

طاعت‌های موجب انتقال گناهان فرد به دیگری

و هم‌چنین بعضی از طاعت‌هاست که گناهان صاحبش را به غیر منتقل می‌سازد. (۲)

انتقال مثل سیئات نه عین سیئات

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۵۹.

۲- المیزان ج ۲، ص ۲۵۹.

احکام حقوقی (۳۷۸)

و نیز بعضی از گناهان است که مثل سیئات غیر را به انسان منتقل می‌کند، نه عین آن را، مانند گمراه کردن مردم که به حکم آیه: «لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ» (۲۵ / نحل) و نیز فرموده: «وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَنْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ» (۱۳ / عنکبوت) (۱)

### انتقال مثل حسنات نه عین حسنات

و هم‌چنین بعضی از اطاعت‌هاست که مثل حسنات دیگران را به انسان منتقل می‌کند، نه عین آن‌ها را، و قرآن در این باره فرمود: «وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۵۹.

انتقال حسنات فرد به فرد دیگر (۳۷۹)

وَ آثَارُهُمْ» (۱۲ / یس) (۱)

### گناهان موجب دوچندان شدن عذاب

باز پاره‌ای از گناهان است که باعث دوچندان شدن عذاب می‌شود، و قرآن در این باره فرموده: «إِذَا لَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ» (۷۵ / اسراء) و نیز فرموده: «يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ» (۳۰ / احزاب) (۲)

طاعات موجب دوچندان شدن ثواب

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۶۰.

۲- المیزان ج ۲، ص ۲۶۰.

احکام حقوقی (۳۸۰)

و هم‌چنین پاره‌ای از طاعت‌هاست که باعث دوچندان شدن ثواب می‌شود، مانند انفاق در راه خدا که درباره‌اش فرموده:

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أُنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ...» (۲۶۱ / بقره)

و نظیر این تعبیر در دو آیه زیر آمده:

«أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ»، (۵۴ / قصص)

«يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ»، (۲۸ / حدید)

علاوه بر این که به حکم آیه شریفه «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»، (۱۶۰ / انعام) به طور کلی کارهای نیک پاداش مکرر دارد.

(۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۶۰.

طاعات موجب دو چندان شدن ثواب (۳۸۱)

### تبدیل سیئات به حسنات

و نیز پاره‌ای از حسنات هست که سیئات را مبدل به حسنات می‌کند، و خدای تعالی در این باره فرموده: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ

عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»، (۷۰ / فرقان) (۱)

### حسنات موجب عاید شدن مثل آن به دیگری

و نیز پاره‌ای از حسنات است که باعث می‌شود نظیرش عاید دیگری هم بشود، و در

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۶۰.

(۳۸۲) احکام حقوقی

این باره فرموده: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ»،

(۲۱ / طور)

ممکن است اگر در قرآن بگردیم نظیر این معنا را در گناهان نیز پیدا کنیم، مانند ظلم به ایتم که باعث می‌شود فرزند خود

انسان یتیم شود، و نظیر آن ستم در فرزندان ستمگر جریان یابد، که در این باره می‌فرماید: «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ

خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ»، (۹ / نساء) (۱)

### تحويل حسنات فرد به فرد دیگر و اخذ سیئات او، و برعکس

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۶۱.

تحويل حسنات فرد به فرد دیگر و اخذ سیئات و برعکس (۳۸۳)

و باز پاره‌ای حسنات است که سیئات صاحبش را به دیگری و حسنات آن دیگری را به وی می‌دهد هم‌چنان که پاره‌ای از سیئات

است که حسنات صاحبش را به دیگری و سیئات دیگری را به او می‌دهد، و این از عجایب امر جزا و استحقاق است. (۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۶۱.

(۳۸۴) احکام حقوقی

### فصل نهم: احکام اعمال از حیث سعادت و شقاوت

#### غلبه عوامل سعادت بر عوامل شقاوت

یکی دیگر از احکام اعمال از حیث سعادت و شقاوت این است که عوامل سعادت بر عوامل شقاوت غلبه دارد، و بر آن فائق است، و از طایفه اول هر صفت و خصوصیت جمله‌ای چون فتح و پیروزی و ثبات و استقرار و امنیت و بقا است، هم‌چنان که مقابلات این صفات یعنی بی‌دوامی و بطلان و تزلزل و ترس و زوال و مغلوبیت و نظایر آن

(۳۸۵)

از جمله عوامل طایفه دوم است.

و آیات قرآنی در این معنا بسیار زیاد است، و در این باره کافی است آیات زیر را از نظر بگذرانی:

«...مَثَلًا... كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ. تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِأُذُنٍ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ. يُبَيِّنُ اللَّهُ لَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ!» (۲۴ تا ۲۷ / ابراهیم)

در این آیه شریفه حق را به درختی طیب و ریشه‌دار و بارور، و باطل را به بوته‌ای

(۳۸۶) احکام حقوقی

خبیث و بی‌ریشه و بی‌دوام و بی‌خاصیت مثل زده است، «لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ»، (۸ / انفال) «وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى»، (۱۳۲ / طه) سرانجام از آن تقوا است، «وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ. إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ. وَإِنَّ جُنُدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»، (۱۷۱ تا ۱۷۳ / صافات) و «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَيَّا أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»، (۲۱ / يوسف) و آیاتی دیگر نظیر این‌ها.

و این که در ذیل آیه اخیر فرموده: ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند، خود اشعار به این دارد که این غلبه خدائی طوری نیست که همه مردم آن را بفهمند، بلکه اکثر مردم نسبت بدان جاهلند، و اگر این غلبه محسوس بود، همه آن را می‌دیدند، و دیگر معنا نداشت بفرماید: بیشتر مردم نمی‌دانند، پس غلبه نامبرده از دو جهت برای اکثریت مردم مجهول است، و آن‌ها که منکر آنند انکارشان از دو جهت است.

غلبه عوامل سعادت بر عوامل شقاوت (۳۸۷)

اول این که فکر انسان محدود است و تنها پیش پای خود را می‌بیند، و می‌فهمد، و اما اموری که از نظر او غایب است نمی‌بیند، او هر چه می‌گوید درباره وضع روز حاضرش می‌گوید، و از آینده خود غافل است، تنها دولت یک روزه را دولت و غلبه یک ساعته را غلبه می‌داند، و عمر کوتاه خود و زندگی اندک خویش را معیار و مقیاس قرار داده، بر طبق آن بر له یا علیه کل جهان حکم می‌کند.

اما خدای سبحان که محیط به زمان و مکان، و حاکم بر دنیا و آخرت، و قیوم بر هر چیز است، وقتی حکمی می‌کند حکمش فصل، و چون قضائی می‌راند قضایش حتم است، دنیا و عقبی نسبت به او حاضر، و عالم واحدی است، او ترس فوت ندارد، و به همین جهت در هیچ امری عجله نمی‌کند، پس ممکن است - بلکه واقع هم شده - که فساد یک روز را وسیله اصلاح عمری، و یا محرومیت فردی را وسیله رستگاری امتی قرار دهد،

(۳۸۸) احکام حقوقی

آن وقت جاهل تنگ نظر خیال می‌کند که وضع آن یک فرد خدا را به ستوه آورده، و خدا نتوانسته آن را اصلاح کند، و یا فکر می‌کنند خدا مغلوب هم می‌شود، و کسانی می‌توانند از او پیشی بگیرند، و چه بد حکمی است که می‌رانند!

نمی‌دانند که خدای سبحان همان‌طور که یک قطعه زمان را می‌بیند، سرپای سلسله زمان را هم می‌بیند، و همان‌طور که بر یک فرد از خلق خود حکم می‌کند، بر تمامی خلق نیز حکم می‌کند، هیچ کاری او را از کارهائی دیگر باز نمی‌دارد و حفظ زمین و آسمان

خسته‌اش نمی‌کند، خدائی است علی و عظیم، همو است که با پیامبرش می‌فرماید:

«لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ. مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ.» (۱۹۶ و ۱۹۷ / آل عمران) (۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۷۸.

غلبه عوامل سعادت بر عوامل شقاوت (۳۸۹)

### غلبه معنویات

دوم این که غلبه معنویات غیر غلبه جسمانیات است، چون غلبه جسمانیات این است که مسلط بر افعال شود، و آن را منقاد و مطیع قاهر و غالب سازد به این معنا که حریت اختیار را سلب نموده، کره و اجبار را گسترش دهد، همان‌طور که عادت سلاطین مستبد و غالب همین است، که بعد از غلبه عده‌ای را می‌کشند، جمعی را اسیر می‌کنند، و در بقیه به دلخواه خود تحکم و زور گوئی روا می‌دارند. از سوی دیگر تجربه و حکم و برهان هم دلالت دارد بر این که فشار و کره و دوام ندارد، در مثل می‌گویند به نیزه می‌توان تکیه داد اما روی نیزه نمی‌توان نشست، و سلطه اجانب هیچ‌وقت بر امت‌های زنده استقرار دائمی نیافته، بلکه در گرو چند روزی اندک است!

(۳۹۰) احکام حقوقی

به خلاف غلبه معنویات که دل‌هائی یافت می‌شود تا در آن منزل گیرد، و افرادی معتقد و مؤمن به آن بار می‌آورد، و معلوم است که نه ما فوق ایمان تام درجه‌ای هست، و نه چون احکام آن حصنی است، وقتی ایمان به یکی از امور معنوی در دل پیدا می‌شود، هر چند که روزی و برهه‌ای از زمان نگذارند ظهور کند، بالاخره روزی خودنمائی خواهد کرد، و دهری طولانی حکومت خواهد کرد، و به همین جهت است که می‌بینیم دولت‌های بزرگ و جوامع زنده امروز کمال اعتنا را به مسأله تبلیغ دارند، بیش از آن مقداری که به ارتش و سلاح‌های جنگی اعتنا به خرج می‌دهند، چون می‌دانند که سلاح معنوی شدیدتر از سلاح ارتش است.

تازه این در معنویات صوری و موهوماتی است که مردم در شؤون اجتماعی خود

غلبه معنویات (۳۹۱)

به آن اعتقاد دارند، و امور موهوم هم از حد خیال و وهم تجاوز نمی‌کند، حال بین غلبه و دوام معنویات حقیقی که خدای سبحان بدان دعوت می‌کند و از نهاد خود بشر سرچشمه می‌گیرد چقدر است و چقدر ریشه دار است! (۱)

### غلبه حق بر باطل

حق از این جهت که حق است چیزی جز باطل و ضلالت در مقابلش قرار ندارد، هم‌چنان که قرآن کریم فرموده:

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۸۰.

(۳۹۲) احکام حقوقی

«فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ!» (۳۲ / یونس)

و معلوم است که باطل تاب مقاومت در برابر حق را ندارد، پس همواره غلبه با حجت حق است بر باطل.

این وضع حق است، از همین جهت که حق است، و اما وضع حق از حیث تأثیر و رساندن بشر به هدف، نیز غلبه‌اش شکست‌ناپذیر است، نه تخلف دارد و نه اختلاف، چون اگر مؤمن به حق بر دشمن حق غلبه کند، و در همین ظاهر زندگی دنیا بر او چیره گردد که معلوم است هم پیروز است و هم ماجور، و اگر دشمن حق بر او غلبه کند، باز هم ضرر نمی‌کند حتی اگر او را مجبور به کاری

کند وظیفه‌اش این است که طبق اجبار و اضطرار عمل کند، و همین عمل باز مطابق رضای خدای تعالی است، هم‌چنان که فرمود:

«إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْيَةً»، (۲۸ / آل عمران)

غلبه حق بر باطل (۳۹۳)

و حتی اگر او را بکشد مرگش مرگ نیست، بلکه حیاتی است طیب، هم‌چنان که فرمود:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فَيَسْبِلُ اللَّهُ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»، (۱۵۴ / بقره)

پس مؤمن در هر حال و همیشه منصور و غیر مغلوب است، حال یا هم در ظاهر و هم در باطن، و یا تنها در باطن هم‌چنان که فرمود:

«قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ!»، (۵۲ / توبه)

از این جا روشن می‌شود که حق در دنیا غالب است، هم در ظاهر دنیا و هم در باطن آن، اما در ظاهر برای این که عالم خلقت همان‌طور که توجه فرمودید نوع انسانی را تکویناً به سوی حق و سعادت هدایت می‌کند، و به زودی بشر را به هدف نهائی می‌رساند، آری غلبه‌ای که به ظاهر از باطل می‌بینیم، تاخت و تازهای بی‌داوم است که نباید بدان اعتنا کرد، و باید دانست که تاخت و تاز باطل همواره مقدمه‌ای است برای

(۳۹۴) احکام حقوقی

ظهور حق، رشته زمان هم که به آخر نرسیده و روزگار هنوز تمام نشده و نظام هستی هم هرگز شکست نمی‌خورد، و اما این که گفتیم در باطن هم غالب است، برای این که حجت و دلیل قاطع همیشه با حق است و باطل هیچ دلیلی ندارد.

و اما این که گفتیم: قول و فعل حق عبارت است از قول و فعلی که متصف به صفات جمیله‌ای چون ثبات و بقا و حسن باشد، و قول و فعل باطل آن است که متصف به صفات ناپسند چون تزلزل و زوال و قبح و بدی باشد، وجهش همان است که در بحث‌های گذشته به آن اشاره کردیم و گفتیم از آیه: «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»، (۶۲ / مؤمن) و آیه شریفه: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»، (۷ / سجده) و آیه «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»، (۷۹ / نساء) استفاده می‌شود که سیئات و بدی‌ها اعدام و بطلان‌هایی هستند که مستند به خدا نمی‌باشند، زیرا هستی مستند به خدای غلبه حق بر باطل (۳۹۵)

فاطر و مفیض وجود است، نه نیستی‌ها، به خلاف حسنات که چون به حکم آیات مذکوره مستند به خدایند، امور وجودی هستند، و به همین جهت است که فعل و قول حسن منشأ هر جمال و منبع هر خیر و سعادت از قبیل ثبات و بقا و برکت و نفع است، و بر عکس قول و فعل بد منشأ هر زشتی و منبع هر بدبختی است. و خدای تعالی در همین باره می‌فرماید:

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبُطْلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ»، (۱۷ / رعد)

### اعمال حکم عقل در اعمال نیک و فقدان عقل در اعمال بد

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۸۰.

(۳۹۶) احکام حقوقی

یکی دیگر از احکام اعمال این است که حسنات چه اقوال و چه افعال مطابق حکم عقل است، به خلاف سیئات که چه اقوالش و چه افعالش برخلاف عقلند، و در سابق هم گفتیم که خدای سبحان اساس تمامی آن چه را که برای بشر بیان کرده عقل قرار داده، البته منظور ما از عقل همان نیروئی است که به وسیله آن انسان حق را از باطل و خوب را از بد تمیز می‌دهد.

و به همین جهت است که مردم را به پیروی از عقل سفارش نموده، و از چیزی که سلامت و حکمرانی آن را مختل می‌سازد نهی فرموده، مانند شراب، و قمار، و لهو و غش، و غرر در معاملات، و نیز از دروغ، و افترا، بهتان و خیانت، و ترور، و هر عملی که سلامت عقل در حکمرانی را مختل می‌سازد نهی فرموده، چون اعمال حکم عقل در اعمال نیک و فقدان عقل در اعمال بد (۳۹۷)

همه این کارها عقل انسان را در مرحله عمل دچار خبط می‌کند، و این را هم می‌دانیم که اساس حیات بشر در همه شؤون فردی و اجتماعی بر سلامت ادراک و صحت فکر و اندیشه است.

و شما خواننده عزیز اگر مفسد اجتماعی و فردی را، حتی آن مفاسدی که فسادش برای همه جوامع مسلم است، و کسی منکر آن نیست، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهی، خواهی دید که اساس آن مفاسد اعمالی است که باعث از کار افتادن عقل در حکومت و هدایت است، و بقیه مفاسد هم هر قدر که زیاد باشد، و هر قدر بزرگ باشد، باز اساسش همین بطلان حکومت عقل است، که جای توضیحش محل دیگری است، که ان شاء الله تعالی خواهد آمد. (۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۸۲.

(۳۹۸) احکام حقوقی

### قانون پاداش اضافی اعمال حسنه و کيفر ثابت اعمال سيئه

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»

«هر کس نیکی‌ای بیارد ده برابر آن دارد و هر کس بدی بیاورد جز برابر آن سزایش ندهند و ستم‌شان نکنند.» (۱۶۰ / انعام)

این آیه که کلامی مستقل و تمام، یکی از منت‌های خداوند را که بر بندگان خود نهاده پاداش اضافی اعمال حسنه و کيفر ثابت اعمال سيئه (۳۹۹)

ذکر می‌کند، و آن این است که: خداوند عمل نیک را ده برابر پاداش می‌دهد، و عمل زشت و گناهان را جز به مثل تلافی نمی‌کند. خلاصه، یک عمل نیک را ده عمل به حساب آورده و یک گناه را یک گناه حساب می‌کند، و در آن ظلم نمی‌کند یعنی از پاداش آن نمی‌کاهد و کيفر آن را بیشتر نمی‌دهد و از آیه: «مَثَلُ الَّذِي يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ» (۲۶۱ / بقره) استفاده می‌شود که اگر ممکن باشد پاداش عمل نیک را بیش از ده برابر می‌دهد و نیز اگر ممکن باشد اصلاً گناه را به حساب نمی‌آورد.

لیکن آیه شریفه نظر به این که با آیات سابق اتصال داشته و با آنها در یک سیاق قرار گرفته است معنای دیگری می‌دهد، گویا پس از بیانی که در آیات سابق مربوط به

(۴۰۰) احکام حقوقی

اتفاق و اتحاد و تفرق کلمه ذکر شد، گفته شده: پس حسنه و سيئه هر کدام از این دو امر جزا و پاداش مناسب خود دارد و ستمی در کار نیست، زیرا جزا، مناسب عمل باید باشد پس کسی که حسنه‌ای انجام دهد مثل آن را دریافت خواهد داشت و مضاعف هم می‌شود، و کسی که سيئه به جا آورد - که همان اختلاف منهی عنه است - جزای او مانند عملش بد خواهد بود و هرگز نباید طمع نیکی داشته باشد.

به این ترتیب معنای این آیه به معنای آیه «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» (۴۰ / شوری) برمی‌گردد، و مراد آیه بیان مماثلت جزای سيئه با خود سيئه می‌شود نه بیان این که جزا یکی است و مضاعف نیست. (۱)

۱- المیزان ج ۷، ص ۵۳۷.



پاداش اضافی اعمال حسنه و کيفر ثابت اعمال سيئه (۴۰۱)

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند



مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

(ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج‌مرضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱) ۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از

پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند

آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

